

فهرست آنچه از بیانات ومطالب در این نامهٔ پاك آورده شد

صحیفه





﴿ میزان الموازین ٠ فی امر الدین ﴾

﴿ اخلاص با خدای سرمایهٔ نیك بختیها است ﴾

﴿ کلام ولی خدا علی است ﴾



﴿ اثر خامهٔ دانش نجفعلی ﴾

در اسلامبول
در مطبعهٔ عامره طبع کرده شد
١٢٨٨

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

هوالعلی الغالب

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اواست. وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست . صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی . مستغنی ازمشیراست و وزیر . منزه ازمانند است ونظیر . نفس کلی ازتولید روح ادراک ذاتش عقیم است . وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهانی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست . وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرکشتهٔ بیدای ناپیدایی او *

فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین

خاصه بر پیغمبر رادی . که به بندکی افتخار آورد . وعبودیت را بر رسالت پیش داشت . اشهد ان محمدا عبده ورسوله بهترین موجودی که نخستین عدد است . وصاحب ابد . خاتم رسل است . وهادیٔ سبل . کل عقل است وعقل کل . سید کونین است وسرور عالمین . ملک وجودین است ومالک دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

اما بعد

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند . دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته . وبرنشر آنها همت

کماشته وپنداشته اند . که متاعی رنکین دربازاردین آورده اند . واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در مجمعی سخن از کفتهای آنکروه که در تألیف (میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند . وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل دانستند . وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاک وآکاهی صاحبان ادراک . مختصری بنویسم . که سعادتمندرا مزید بصیرت شود . وفتنه جویرا اتمام حجت کردد *

درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود . وبعلت کمی آکاهی که داشتم . وخودرا مرد مبارزت درین میدانها نمی دانستم . وناچار ازپذیرفتن امر برادران شدم . که رد خواهش ایشانم ناکوار آمد . امتثال کردم . وبدانچه توانستم اقتصار نمودم . واز شرح وبسط درسخن اعتذار خواستم . وبرالطاف خداوندی اعتماد آوردم . وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *

ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

این نامه را که برای سنجیدن هرکونه میزان صحیح وسقیم است . ونمودن راه راست ومستقیم . بیاری خدای درطی یک (مقدمه) وپنج (میزان) راستین قرار داده . وهرکدام ازمیزانهارا برده معیار مرتب داشتم . وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن را که جزازراستی وحقیقت شناسی . وغیراز راه خدا پرستی نیست بانصاف صاف . وتمیز خالص بی اعتساف اهل ادراک . که ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم . وخدای راوکیل امور دانسته . دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم . که مرا وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل . ولغزش درقول ودرعمل وقایت کند . وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش هدایت فرماید . انه علی کل شیٔ قدیر *

مقدمه

یاد آوری میکنم نکاه کنندکان این نامه را • که از روی راستی و درستی بمطالعهٔ آن همت کمارند • واز آنچه طبایع ونفوس ایشان بر آن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند • که دوست داشتن هرچیزی مردرا از دریافت عیبها کور و کر کرداند *

اخلاص را از سحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعدها داد وملاطفتها کرد • بل تملقها نمود وبعزت اوسوکند نمودند • که انا لنحن الغالبون • همانا چون معجز موسی کلیم آلهی را بر سحرهای خود شان غالب دیدند • سجده آوردند • وایمان کردند • واز هواهای نفسانی مقهورنشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند (فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندکانی این جهان پست خواهد کذشت • بهرچه خواهی درحق ماحکم کن *

طالب راه خدای از جدال وختل اجتناب کند • واز مکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار انداخته میشود • وتوفیق با خداونداست *

این نامه را که بامر والتماس برادران مینویسم • درغایت ایجاز واختصار خواهد بود • وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد • که بعلاوهٔ مشاغل وموانع کهمراهست • طبعا اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم • وکتاب کثیر الحجمی بنویسم • زیرا که وقت خود واخوان عزیزم را شریفتر از آن میدانم • وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم • که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت • وبقدری که صاحبان ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد • ومن کفر فان الله غنی العالمین *

دربیان هر مطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است • راه استدلال را باید

فهمید • وهر مطلبی را از مناسب آن برهان باید آورد : ومابیاری خدای بهرسه کونه دلیل از حکمت • وموعظت حسنه • وجملهٔ دیکر برهان از مجادله بالتی هی احسن • در طبق امر خدای بنیان بیانات خودرا محکم خواهیم داشت • وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده • سخنان زشت وسقیم را بآرایش دروغین نیاراسته • براهل علم تأسی خواهیم جست • وآداب سخنکویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود • که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا بآرایشهای دروغین بیارایند • واز دروددریچه جویای مشتری شوند *

صاحبان اطلاع راپوشیده نیست • که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصد سال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها کردیده درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند • بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان از آداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند • رهبانیت را رد اشتند • اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیساهارا امر زاید کفتند • دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند • حکومت روحانیه را که پاتریك وجاثلیق کنند بدعت دانستند • ودر نشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون عیسی را آن دو کروه باهمدیکر اختلاف کردند • ودر اینجا زیاده براین تفصیل از حالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید *

باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد • ویا از جانب خدای اذن داده شود • درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد • والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنها را بر آنها واکذاریم *

* چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که
بثبات قدم درمقام انصاف باش • وامر دین راکار سهل وبازیچه
مشمار • بکلی تعصب را ازخود دور کن *
همهٔ این بنی نوع ازیك پدروازیك مادر زاده ایم • واختلاف وضع
زمان بمرور دهور واعوام • هر کدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك
انداخته • درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار • این بنی
نوع رامختلف کردانید • وبعلت حدوث اهل بدعت وکمراهی درمیان
صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان • وکمی
آکاهی در مردم • وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش • ونبودن
اسباب مراودات • وغلبات سلطان نفس اماره بسوء • وتسویلات
هواهای نفسانی • ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را •
وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید • اینهمه اختلافات عظیمه •
وحالات وخیمه • درمیان فرزندان یك پدرویك مادر افتاد •
وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد • وبدین علت کار ادیان
ومذاهب بجایی رسید که می بینی • دین حقیق وراه مطلوب خدایی
ازمیان برداشته شد • ودر اطراف عالم بطور های ناشایست منازعات
مذهبیه شایع کردید *
اکنون اکراز روی واقع بنای تفحص در امر دین است • برادر وار
دامن همت رابرمیان زن • ملاحظات عارضیه را ازخود دور کن •
انس وعادات بمعتقدات خویش راترك نمای • دل خود را پاك
دار • که دوکونه محبت دریك دل نکنجد • معنی انصاف را
ازخود جدا مساز • ودر حضور شهادت خدای سخن را از روی
بصیرت بشنو • وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج • وخدای را
ولی توفیق دیده • بمقصود حقیقی که خدا وراه خدااست برس *

میزان نخستین

دربیان بعضی ازا اطوار خدا شناسی • وخدا پرستی • وآنچه متفرع

براین مطلب است • واین میزان برده معیار مشتمل است *

معیار اول

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند • ودر توصیف
اوبصفات کمال • وتنزیهش ازنقایص وازهر کونه تغیروزوال •
صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند • بل هر
صاحب شعوری اکرتأمل نماید • وصانع رابعین الیقین شناسد •
قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعرا خواهد دانست • وبصفات
کمالش موصوف خواهد شناخت *
درآغاز کتاب میزان پروتستانی کوید • خدای واحد وقدیم ومقدس
وعادل ورحیم که ذاتش معرا ازتغیر ومبرا از تبدیل است •
ونیز کوید • خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود
عاری وبری ازتغیروتبدیل است • وازکتب آسمانی نیز درجاهای بسیار
ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات
حسنه • وتنزه او از نواقص دارد آورده است • این مطلب را
داشته باش • که مفتاح بسیاری ازامور دین خواهد بود *
پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانندآنها یعنی کروه پروتستان •
ازروی منطوق انجیلی که دارند • خدارا موصوف بصفات کمال •
ومنزه ازهرکونه تغیروزوال • ومعرا از نواقص کفتند • افسوس
داریم • ازاینکه نیزمسیح را پسر خدا داشتند • وپسر را در ذات
پدر پنهان دانستند • وازان ذات بسیطش تولید کردند • تغیر
حالات دراورا جایز دیدند • نقص امکانی را برآنجا وارد ساختند *
عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند • که ذات پسردرذات پاك پدر
مستجن ومستور بود • وشباهت وعلاقهٔ ازلیه • که پسر را باپدر
میباشد • مانند علاقه ورابطه ایست • که کلمه بفکر وفکر بروح
انسان دارد • واز ازل ازاو ظهوریافته • ومتولد کشته است •

لکن باز در ذات با پدر یکی است • تا آنکه نیز از انجیل از قول عیسی کوید • که کفت من در پدرم و پدر در من است • و پس از این تفصیل • از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده • از روح و نفس ناطقه و بدن مثال آورده • و تمثیل دیکر از نور و آتش و مانند آن کوید • و در تحقیق اقانیم سه کانه که (اب و ابن و روح القدس) است شرحها میدهد • و سخنها میکوید • و روح القدس را که یکی از خدایان است • در قالب کبوتر بسوی خدای دیکر که پسر است بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی و اختلاف تمام در ین دو مطلب را می بینند • و می دانند که کار از دو قسم بیرون نیست • یا آنکه عیسی پسر خدا و منجز اندر ذات خدا نتواند بود • بعلت اینکه ذات الهی را تغیر و تبدل چه در ازل و چه در قدم و چه در حدوث بهیچ طوری عارض نتواند شد • و عیسی کلمة الله را چنانکه همین توریة و انجیل نیز تصدیق میکنند • بجز بندکی و احتیاج و شرف نبوت و رسالت • هیچ مناسبت و خصوصیت دیکر از جهت ذات و حقیقت • با خدای نتواند بود • چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد • و یا خود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده • بت پرستانرا مردود دانستند • و بظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف و از تغیر و نقصان منزهش کفتند • در دعوی خودشان کاذبند *

بت پرستی منحصر بستایش بر بت ظاهری نیست (اتعبدون ماتنحتون) • استماع کننده از هر سخنکوی پرستش اورا کرده است • هر کاه سخنکوی از خدا کوید مستمع پرستش خدا را کرده است • و اکر از شیطان کوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

معیار دویم

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال در نزد اهل بصیرت و هوشیاری

آشکار است در اثنای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد و بر صاحبان ادراك روشن خواهد شد • که اولا انجیلی که در دست دارند محرف است و مجعول • و آنچه دلیل بر خلاف این بیاورند مردود است و غیر مقبول • کلام خدایی و وحی خدای دریك جای امر بتوحید • و در جای دیکر امر بکفر و شرك و الحاد نمیکند • و ثانیا از اینکونه عقاید در حق مسیح و تعدد ذات خدای • و از آنطرف اظهار توحید و توصیف و تنزیه خدایی • پایهٔ افهام و درجهٔ دینداری آنها معلومست • که یا بعلت عدم فهم این همه تناقض و تنافی آشکار افهام آنها در نهایت اعوجاج و انجماد است • و یا خود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند و آنکونه سخنان را از روی مصلحت جویی خویش کویند •

در هر زمان و در هر قومی • اضلال ملل و طوایف از راه خدای • غالبا باینطورها بوده است • که اشخاصی از میان آنها برخواسته • بعنوان هدایت و تشیید امر آیین حق • سخنان مقرون بحق و صواب را آورده • و باطل را با حق ممزوج داشته • مقصود خودشانرا حاصل کرده اند • چنانکه عیسی علیه السلام مکررا کفت که بعد از من مسیحان و تعلیم دهندکان دروغکوی خواهند آمد • و از اوصیای او کفتند • که آنچه در کتب متقدمه کرده اند در این نوشتجات ما نیز خواهند کرد • چنانکه بیان این سخن نیز از انجیل در جای خود خواهد آمد *

معیار سیم

موحدین اهل ادیان صانع تعالی را جامع صفات کمال • و مستجمع جمیع صفات حسنه دانسته اند • و دلائل و براهین از روی عقل درائك • و از بداهت اعتبار و ادراك • و از کتب و الهامات الهیه • و غیر آنها آورده اند • و کتب و تألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست ما نیز آنچه در این مقام بکار آید یاد آور شویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نگردیدند انبیا واولیا مگر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحید او سبحانه ۰ پس گوش خود را باز کن ۰ وهوش وادراک خودرا درنزد من بعاریت بگذار ۰ وآمادهٔ فهم این معانی باش *

اول الدین معرفته

اصل دوم معرفت

هر مدرکی را آلت ادراک از سنخ مدرک باید باشد که میان مدرک ومدرک از وجود مناسبتی ناچار است ۰ وچون خدارا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود ۰ پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراک واحاطه کند * وهمچنانکه من وتو مخلوق هستیم ۰ عقول وافئده وتمیزات وادراکات ما نیز مخلوقند ۰ وهرگز جاری وواقع نمیگردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است در مخلوقات خود ۰ پس آنچه ادراک کنی وبفهمی یقینا خدا نیست ۰ ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

لاتحیط به الأوهام

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت ۰ وذات الهی را ادراک نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان ۰ ازقبیل عموم وخصوص ۰ واطلاق وتقیید ۰ وبطور کلّ وکلّی بودن ۰ وجزء وجزئی بودن ۰ وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی ۰ وبکم وکیف ۰ وبرتبت وجهت ۰ وبوضع واضافت ۰ وبارتباط ونسبت ۰ ودر وقت ودرمکان ۰ ونه ببودن بربالای چیزی ۰ یابودن چیزی دراو ۰ ونه ازچیزی ۰ ونه بیرون یافتن ازچیزی ۰ وچیزی مشابه ذات اونیست ۰ وچیزی مخالف باآن نی ۰ وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن یاتمیز وتعین آن یاابهام آن همهٔ آنهاغیر ازذات واجب تعالی است ۰ وشناخته نخواهد شد هرگز

نه بانچه مذکور شد ونه بغیر آنها ونه بضد آنها ۰ ومدرک نخواهد گردید ابدا بانچه در پنهان ودرآشکار است ۰ وبطور کلیت هرآنچیزی که درمخلوق ممکنست ودرمصنوع تواند شد درخالق آن ممتنع است ونتواند شد *

ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه دانَدش آخر چگونه

چون ذات پاک الهی رامنزه ازجهات وصفات خلقیه دانستیم ۰ وازین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم ۰ وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم ۰ وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدارا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بینند ۰ پس ما نیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت درآنجانتواند بودو ورود اسماء ووقوع الفاظ را برآنحضرت جایز نتوانیم دید ۰ باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که بتوسط مقربان درگاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم ۰ وگرنه مشتی خاک راباآن عالم پاک چه مناسبتی تواند بود ۰ این است که انبیا واولیا نیز درانمقام بعجز خویش اعتراف کردند ۰ مگر آنکه ایشان بجهة نزدیکی بمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته ۰ وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند ۰ وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند ۰ این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند ۰ ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

وسلام علی المرسلین

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیدم ۰ وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم ۰ پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم ۰ خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم ۰ چنانکه درانجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خودرا بشناسی ٠ ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم ٠ واز کجاییم وبرای چه هستیم ٠ مارا مبدء کجا است وبازگشت تابکجا است ٠ وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است٠ وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

معیار چهارم

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود ٠ پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورا بشناسیم ٠ وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر بنور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای ٠ ومطابق کردیم آنچه راکه فهمیدیم بابیانات کسانی که در خداشناسی پیش ازما بوده اند وگوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند ٠ ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ماازکل جهات کامل است ٠ یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم ٠ وبگوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا ٠ وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او ٠ وبداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم ٠ تمامی نقایص واوصاف امکانیه را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنگونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *

پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم ٠ وتصور نماییم که آیاهمچنان

کامل مطلق اگراقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند ٠ یاآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو وبازیچه ازو سر زند *

می بینیم که هیچ خردمند باادراکی اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد ٠ خصوصا که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم وازنقایص منزهش دانستیم ٠ وکدام نقص است بزرگتر ازجهل برنیکی وبدی وترجیح بد برخوب ٠ که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد ٠ وخدای قادر کامل ازهمه جهات البتّه نیك را اختیار خواهد کرد و بدرا متروك خواهد داشت *

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد ٠ ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

کار هر کس بقدر همت اواست

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود ٠ که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست ٠ پس ببینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچگونه است ٠ تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند ٠ واولئك کالانعام بل هم اضل گشتند *

هر کونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است

واقفان درمقام جهل وتاریکی راکه درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است ٠ حیوانی است که شنیدی ٠ ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند ٠ وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة گفته اند *

هر آدمی که مهر مهرت * در وی نگرفت سنك خارا است

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشنا ختن صانع است • وامتثال براوامراو واجتناب ازنواهی او • وبازکشت مانیز بسوی اواست • که خلقت ماباین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جودو کرم و بقدرت نامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم • پس بایدبان مقام نخستین کهاز آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم • که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت • معرفت صانع است ودا نستن اوامر ونواهی او • که بسبب امتثال برآنهاواجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم • که این بازکشت همان معنی معاداست *

افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالا ترجعون

اکرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاكآ کاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند • وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست • لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیا وریم *

هوالمسك ماکررته یتضوع

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید • صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند • ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید • کتابتی راکه بینی کاتب آنرا ادراك میکنی • که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری و پیداست • وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است • یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود • مکر آنکه آن مصنوع صرف عدم کردد • وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ کوید که من صفة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند کهمن صفوةاللهام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نهخود شان ذات صانع راتوانند ادراك نمود ونه دیکررا بومقام ذات اووادراك حقیقت اوتوانند رسانید * ببین کتابت را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند نماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار اوچیست واوضاع اوکدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند کفت • پس شناسایی اوصانع خودرادر خارج از حدود خود نخواهد بود *

بل تجلی لهابها وبها امتنع عنها

نهایت کاراین است کهاکرآن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخط اودرمیان مامعروف کردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآیینهٔ ادراك خود اومنطبع شود • مانند آنکه کسی میرعماد یاحافظعثمان رامیداند کهبدیدن خط آنهاازخط صرف نظر کرده کاتب را تواندديد • وخواهد کفت حافظ عثمان رادیدم • یعنی بدلالت اثراواین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی رابعنی طورنمودن اثرمؤثررادر حروف به بینیم کاتب حرف (١) را مستقیماً نوشت • این الف راستی واستقامت را دروجهی کهتعلق برآن داردمی نماید • وبالفعل بشهادت حالیه میکوید که آن حرکت دست که متعلق برایجاد من است مستقیم است • وندا میکند مؤثرخود راباسم یامستقیم • واکرتوحید کند اوراخواهد کفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد • وخواهد دید که ازآن استقامت چیزی برمقام او که الف است حلول نکرده وچیزی ازاو خارج نکر دیده است *

انیجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شناسی درانیجا خطا کرده اند • وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی و برنده تراز شمشیراست نتوانسته اندبکذرند • پس هراثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر • وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند گردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیاتست و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

عبدی اطعنی اجعلك مثلی

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی • مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی • خدا را بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است • واسماء وصفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته • کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس *

اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا

فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید • وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت • واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم • تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجمله جنبندگان در روی زمین سلطنت وحکومت کنند *

خلق الله آدم علی صورته

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد • که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند • وچنانکه خود را بوی شناسانیده بود مخلوقات خود را نیز بوی شناساند • وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد • مگر

بعد از تصفیهٔ تمام وتحصیل مناسبت * وبطوریکه گفته شد هر مدرکی را با مدرك از وجود مناسبتی ناچار است • واین انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجز استعداد مظهریت وشایسته بودن برابنکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست • وچنانکه شاعری در این مقام اورد این انسان لباس وقالب حقیقت است *

اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند

پس انسان جمادی وترابی که در نهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواند بود • وآن انسان از منازلی که آمد مأمور بباز گشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده • واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی درهنگام بروز وظهور در این عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را ود رفطرت اصلیه باقی است ودر این دنیا نیز تغییرش نداد معاد او در این دنیا حاصل است وقیامت او قائم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهر کس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید • واطوار رستاخیز را از او آشکارا تواند فهمید *

هر که گوید کو قیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت او ومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر ویاد آورنده از عوالم بالا ونجات دهندگان جهانیان هستند • این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها گفته اند • وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا در این دار بلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنهااست باداب واطواری که در کتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده • وچنانکه از آنها خواسته اند با سباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند •

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینهارا که میکویم بکد امین کوش میشنوی . وبکد امین دل میفهمی . اکر بچشم اعتراض وکوش عناد ودل بغضناك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعند خود میفزای . وبکار دیکر بپرداز . واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است . امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی ازانبیا واولیا بهره یاب کردی *
هرکاه بخواهیم ازمقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون وپس ازاین را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم . از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم . علی هذا درانجا بهمین قدر اکتفا کنیم . ودراثنای بیانات دراطراف مطاب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر

معیار پنجم

ذات صانع راکه بهمهٔ جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود . یاچیزی برآن والج وداخل کردد . اکرچه این دخول وخروج بغیراطوار جسمانی ویابطور اعلاواشرف باشد . بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد . بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیراکه بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است . وقیام مرکب باجزا وقیام اجزا بامرکب بطور نیاز است . وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکرعین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد . واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث . ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد . واکرقدیم است وخالق . خالق قدیمی که غیرخدا باشد سراغ نداریم . واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیرخود نتواند داخل شود ویاخارج کردد . ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت . وکذشته ازعدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *

لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا

خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است . زیراکه بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیرازحال عدم دخول است . وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است . وهرمتغیری حادثست . پس آنچه عیسویان یادیکران ازاینقوله سخن کویند بالبدیهه ازعالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارامبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه . وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان ازاهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی • آفرینش آفریننده کاملرا عزوجل اولین مخلوق دانستیم • که او واحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانعاست زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

قل کل یعمل علی شاکلته

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است • که شخص کاتب بیک حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد • وکفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید • پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جمله صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد • واز مساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع کردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجزاین نیست • که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند وازنوا قصش عاری وبری دارد • که درغیراین کونه آفریدن صانع باید عاجزویا جاهل ویابخیل ومانندا ینها بوده باشد • یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود • وچون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل • وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است •

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده ازمیان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است • وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات • وبالجمله آنچه ممکن است درمراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است • وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقر محض واحتیاج صرف باید بدانیم • بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرکزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجودمصنوع نیازاست واحتیاج بصانع • اکرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غناوربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو • زیرا که اواول عدد است وواحد است چانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیرچنان است که احد داخل درشمار نیست وواحدداخل درشماراست • ونسبت آن واحد براعداد نسبت پدراست براولاد ومانندکلی است از برای افراد *

اکرچه تعبیرات مذکوره بجزدریك مقامی بیشتر جایز نیست • وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعداد وافرادرا ذکری نیست • نه نبی مرسلی را درآنجا راهست ونه ملك مقربی را • جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابارنیست • روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم • که مطلب را قدری روشنتر کنم • ودلهای آکاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه رابرای اکمال نعمت براست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم • ومردسعاد تمند مطالعت دراین سخنان را اکر از روی خدا جویی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست • وپس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسارعت برانکاریك حرف ازان رانخواهدنمود • وازخدا یتعالی درخواست دارم که مراوجملهٔ طالبان سعادت را ازخطا ولغزش نکاه دارد • والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شودنه بجدال • واینکونه مطالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود • وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودرانفس مابرای مانموده است • لهذامثالی دراین مقام بیاوریم • وازآنجاپی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهات دیکر مبعد • پس اکرکویندزیدمانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الأعلی) *

تمثیل ربانی

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است ٠ بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی در آن ظاهر است ٠ وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم ٠ وآنچه در آنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ وبجهة تعبیر وتفهیم دانیم ٠ پس صانع موصوف بصفات کمالیه بتمام ظهور وکمال بروز واشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد ٠ بطوری که اکر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات بر آن مظهر ازجهة انیت آن ٠ وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند ٠ خواهد کفت صانع ازل را دیدم *

درخودمان به بینیم ٠ زید درآینهٔ بزرك بدن نمایی خود را مینماید بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مکر از راه اشراق وظهور در آینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زید را دیدیم *

زید را ازاین تجلی واشراق درآینه تغییری در ذاتش حادث نکردد ٠ وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهور ندارد ٠ وبلا کیف ظاهر شود ٠ وآن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه ممکن است درآینه نمودار شود حاکی ونماینده است *

مقام مظهر را با زید مقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك بر چیزی نیست ٠ وهیچکاه جهت غنا وبی نیازی اورا از زید نتوانیم دید ٠ که در هر آنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است ٠ واکر اوخودرا ازمقابله بازکیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم کردد *

اکر نازی کند ازهم فروریزند قالبها

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام ٠ وکرنه سخن باریك است وجهان تاریك ٠ واین بحر بی کران را درظرف الفاظ کنجانیدن نامتصور است چنانکه کفته اند *

معانی هرکز اندرحرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید

کر بریزی بحر را درکوزهٔ

چند کنجد قسمت یك روزهٔ

اکر صورت زید که درآینه است بکوید من درذات زید بودم ودرآن پنهان بوده ازآنجا آمده ام غلط کفته است ٠ واکر کوید او پدر من است ٠ وازآن متولد شده ام وبا او یکی بودم یا هستم وازاو منفصل شده وبراواست پیوستم خطا کرده است ٠ زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود ٠ بل تجلی کلی که فعل اواست مبدء آن است ٠ واکر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست ٠ چه اکر هزار آینه درمقابل زید بکذاری وجهی وشعبهٔ فعلا ازآن کلی در هر کدام ازمرایا ظاهر شود وچیزی ازان کلی نیز کم نکردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه درذات زید تغییری حادث نیست دراشراق کلی نیز تغیر وزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل ازشبحی که منفصل ازصورت متصله بزید مقابل است *

اکر دراین تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری از مطالب توحید وخداشناسی ودیکر مطالب دینیه برما روشن کردد *

عمران صابی که ازمتکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین درزمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد ٠ در انجمن خلیفه که انبوهی ازمردم بودند از رئیس اسلام که عالم ناس خطابش میکرد درضمن سؤالات خویش پرسید ٠ که آیا خدای در خلق است یا خلق درخدا است وباین عبارت کفت اهو فی الخلق ام الخلق فیه آنجناب فرمودند اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك خبرده مرا

از آینه که آیا تو در آن هستی یا او در تو است • عمران از ایراد جواب درماند • و پس از سؤالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد *

چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاک بسیط امکانی است شناختی • بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب و بزم انس الهی است • عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام که در آنجانه ملك کنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید تقدیس و تنزیه باید نمود • و مع ذلك آن مقام الهی را در همه جای آشکار و هویدا باید دید • ولی پرده‌ها را باید بر داشت و بیگانگی را بیگانگی رساند *

مناجات

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و بر دوستان خویش رؤف و رحیمی • پرده را از روی خویش بردار که یگانه و بیگانه جمال ازل را مشاهده کنند • و از شك و انکار بگذرند • لا والله آینهٔ بیگانه جمال ترا ننماید *

پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند
تو بزرگی و در آینهٔ کوچك ننمایی

معیار ششم

ببداهت ادراك و ضرورت عقل دراك روشن شد • که صانع ازل و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است • و کمال الهیت او را شایسته چه بود • و حد ممکن مخلوق تا کجا است *

اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیك تأمل کنیم • و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم • و حدود خود را بشناسیم و تجاوز از آن را جایز ندانیم • تا رحمت الهی را مظهر شویم • و تکلیف و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم • و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم • و از مشقات

و کربتهای غربت باز رهیم • و بتأسی و تبعیت بر حبیب خدای محبوب خدا شویم • و مصداق حدیث قدس باشیم • که میفرماید *

فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به
و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله و عامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات و طبقات کامل مطلق آفرید • یعنی فیض الهی بریك منوال در مراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که از کوه آید و در وادیها و بیابانها سیلان یابد و هر یك از آن وادیها بدآنچه توانند از آن آب راد ربایند که این اختلاف در کمی و زیادی آبها در وادیها از قصور و بخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل در وادیها است که ما ترى فی خلق الرحمن من تفاوت نخواهی دید *

فسالت اودیة بقدرها

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا را بجز او صنع و مصنوعی نیست • و سراپای عالم فاحببت ان اعرف او است • جمال مطلق ازل است و نور کلی حضرت لم یزل • و ظهور کامل و تام او عز وجل است و مرآهٔ نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات او است بطور اتم و اکمل *

بدیهی است که اگر آن نور کلی را نیز نوری باشد و آن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود • که هر قدر ملك کامل باشد دلیل بر کمال مالك است • و همچنین است اگر آن نور دویم را نیز نوری باشد و جمال ثانوی را نیز جمالی باشد • تا بحدی که عالم کثرت را گنجایش نماند کی از آن تجلی شود • و آن وادیهای طولانی را یارای تحمل و ظرفیت از آن سیلهای ربانی گردد • مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی داریم یعنی دویمی را با اولی و سیمی را با دویمی و چهارمی را با سیمی و همچنین تا بجایی که مطلوب و مقدر است رسد *

تمامی آینه ها زیادی رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود •

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرکی را در مقابل خویش بکذار وعکس خودرا درآن نمای ٠ آنکاه آینهٔ دیکری را محاذی باآن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی ٠ پس به بین که درآینهٔ دومی سه چیز موجود کردد خود آینه وعکس آینه اولی وعکس تو ٠ ودر آینهٔ سیمی که بمقابل دومی بیاوریم چهار چیز پیدا کردد ٠ اینها که کفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت بر نوع مطلب ٠ وکرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است ٠
وکثرتها که از تعدد مرایا است برحسب کلیات است ٠ واکر جهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصا خواهد بود *
مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر آفرینش را بفهمی *
هرکاه درمقابل آینهٔ اولی که بجز یکی نیست (وماصدر عن الواحد الا الواحد) را مصداق است آینه های چند بکذاریم ٠ همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند ٠ وبااین همه تعدد وجه زیدرا وجمال مقابل را هیچکونه تعدد حاصل نکردد *

ومالوجه الا واحد غیر انه * اذا انت عددت المرایا تعددا

این کونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) کویند بسکون راء یعنی وجود آنهارا ترتب ذاتی برهمدیکر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند ٠ ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) کویند ٠ وحکایتی دیکر از قبیل حکایت پسر از پدر است ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی وآنکونه حکایت را (طول در عرض) کویند ٠ وتمامی موجودات درخارج این سه کونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است ٠ واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *
چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسایدن خودرا خواست واول مخلوق را آفرید ٠ وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید ٠ واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد ٠ وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد ٠ حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *
آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادر است واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است ٠ وهر آنچه از بدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *
نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم ٠ اکر مناسبت ادراک آن عالم پاک را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست ٠ که اینکونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد ٠ نام آن واسطه ومظهر کل را تو میخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید ویکی دیکر آدم نامد *

لانفرق بین احد من رسله

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است ٠ که هرکدامی معرفت ناقصه بیک عضوی از اعضای فیل بهم رسانیده اند ٠ وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرا بشناسانند اوصاف پای وکوش یا کردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل را شناخته اند وفیل را شناسانیده اند

ذلک مبلغهم من العلم

معیار هفتم

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی ازتعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند وفهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام وکامل باید باشد • ظهورات اورادر مرتبهٔ دویم اشراقی درآینه های چند ملاحظه کردیم • که آن آینه هادر عالم اجسام انبیا ورسل وهادیان امم نامیده شدند *

تجلیات اودر مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر ومرایاظاهر آمدو باقتضای وضع حکمت الهیه وبجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان • یکی ازآن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیکرنیز درآنچه حکایت کردند درست کردند • واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را ازمرآت نخستین اخذ کرده ونمودند • ولی مدارك وافهام اهل آنزمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی ونتوانستند آنهارا بشایستکی بشناسند *

درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی ازحالات واطوار ربانیت که حکایتی بود ازمقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند *

❊ باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اکرباشد ندانم چون کند ❊

این است که اکر پیغمبر آخرالزمان راکسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چراعبودیت خودرا پیش انداخت ودر نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش ازرسالت او بیاورند که باانهمه اطوار وآثار الهیه بندکی اورافراموش نکنند *

❊ اشهدان محمداعبده ورسوله ❊

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهراولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدانیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهرشود • ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم کردیده بوداصطفاواختیار کرده اورابذات خود اختصاص داد • واورابه ❊ مختار ومصطفی وصادق وامین ❊ وجملهٔ نامهای نیك خواند *

اکرترا چشم بینا ودل آکاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه آن واسطهٔ اولی رااباشراق وتجلیات خوددر تمامی مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه هست • ودرهرچه بنکری شواهد وجود ونمایندکان جمال وجلال ومرایای اطوار کمالات اوراخواهی دید که نبی مطلق اواست وصایت خدارا بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند ونفرستاده است اورامکر برای رحمت برعالمین ❊ والحمدلله رب العالمین ❊

❊ تفسیر ❊

این ❊ حمد ❊ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع مشتقات به ❊ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ❊ خوانده میشود ❊ لله رب العالمین ❊ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است *

چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که درعوالم ظاهر کردیده است بجزا ونیست توانی کفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است • وسلطان اقالیم دهر وزمان • وبجزاو درسر یرملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك کاه وافسری نیست

❊ مافی الدیارسواه لابس مغفر * وهوالحمی والحی مع فلواتها ❊

یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل رادید وبراو شهادت داد وچنان کفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق کفتندی • وحکومت باستقامت میکرد وجنك مینمود چشمهای اومانند شعلهٔ آتش بودی • ودرسر تاجهای بسیار داشت • ویك نام مکتوبی داشت که بجزاو کسی دیکر آنرا نمی دانست • او رالباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن راکلام الهی میکفتند • وکروه آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سراو میرفتند • وبرای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد • وتنکهٔ قهر وغضب الهی راکه بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد ۰ ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد ۰ وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست ۰ وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید ۰ ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده اند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود ۰ وهمینکه توحید واطوار خداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوار آن نیز ناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین در طبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار کوشهٔ را بناتوان کرد ۰ درختی که درروی زمین روییده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجز از تباهی بارنخواهد داد *

مثل کلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت

من فوق الارض مالها من قرار

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که از اسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آکاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله کفتند واو را در ذات خدا کفتند واورا خدا کفتند ۰ مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت

حرمت ذات تونشناخته کفتند خدایی

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرکیست ۰ وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا ویازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را از یك عضو کاو بنی اسرائیل که بر مرده زنند وزنده شود ظاهر تواند کرد *

اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا از عیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند ۰ ودانند که ما خدا وعیسی را بهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

معیار هشتم

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیگر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ور وشنایی را درعوالم خلقیه بطور اجمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا وبالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود ۰ فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

تعرف الاشياء باضدادها

بعبارت دیکر کوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود ۰ واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد ۰ ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نور است چنانکه در مراتب عالیه ودر خاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که از کثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور ووجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم

مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم کفت زیرا که مظهر ومابه الاستمساك نور است ٠ وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *

سیاهی کربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است

اکر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نکردد ٠ چون چراغی را درخانهٔ بزرکی بکذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوارهای خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود ٠ وبالعکس اکر آنرا درطاقچهٔ بکذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تا بجایی رسد که نور درآنجا نا پیدا شود ٠ وبقدری باشد که هستی آنرا نکاه دارد که درانجا بعکس اولی نور را وجودا موجود وحکما معدوم توانیم کفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *

چون خدای صانع مختار است اثر وصنع او نیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد ٠ واین صفت اختیار جز در ترکیب نور با ظلمت واختلاط دو مبدء که یکی مبدء خیر است ودیکری مبدء شر متصور نیست ٠ لهذا صانع تعالی بحکمت خویش در این عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خود را بانها رسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل دراك قرار داد ٠ ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان وراهنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه با ایشان داشت یادآور شوند وراه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات را بایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مکر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

همه نواب اواند رعوالم * بماضی در نبی واینده عالم

نقش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه

این کرهٔ خاك زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

وفی الارض قطع متجاورات

رك رکست این آب شیرین وآب شور * برخلایق میرود تا نفخ صور

معیار نهم

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرکونه تشریف وتکریم است ٠ وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هر زمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندا میکنند *

کدای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

چون اختلاط نور و ظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی ◦ وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی و پی بر چکونکی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی ◦ تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که ازصفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید ◦ وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها کذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم کردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید ◦ و درضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابار یاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر کردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا از بدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین کردیده است ◦ همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کدورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود ازاو خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واکر در اینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دور مانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند کوش نکن وآنها را دردائرهٔ اهل ادیان

مشمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویاخرستیانی باشند *

نقطهٔ دینت بنمودم هان سهو مکن

ورنه چون بنکری از دائره بیرون باشی

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است ◦ ودرهر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندکان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت ◦ وچون طبایع جهانیان دراین عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنهاودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمکر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید وازانطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل کمراهی جستند وآن همه فتنها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

ان هی الافتنتك

خدا قادر بود یهودان را ازاهانتها وارتکاب بامرصلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اکر اواز جانب خداست وتابعان او پسر خدایش مینامند چرا دردست ماباینکونه مغلوب ودرمانده اش ساخت وآنها را ازاین کارها باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خودرادرآنها جاری سازد *

خدا قادر بود دربدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را درزمانهای طولانی باقی دارد وشریعترا بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنهـا را بسبب کمراهی که همه از تغیر اشخاص انبیا واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا و بلایا مور دقهر وغضب خود نماید . والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسباب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

ولوشاء لجعلکم امة واحدة

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك . وشرح آن رادر اینجا کنجایش نیست . واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خـدای رادرامم ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار آکاهی حاصل خواهدداشت *

معیار دهم

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است . بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها . چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولا یحصی است تماما بر عنوان وارداست . واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخدا تواند اشد اختصاص بخداداده میشود . که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین روح وذات ونفس که بمعـنی بیت لله وهیکل لله وروح لله وذات لله ونفس لله است . ومع هـذا اینکونه نسبتهـانه چنـان است که هر کس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اکر باذن خاص ازجانب خـدا وخاصـان خدا رسیده باشدنسبت توانیم داد *

واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامنـاسب بمقـام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

پایان سخن

اکرانصاف را باهوشیاری تاآخراین میزان همراه خودآوردی وسخنان روحانی مرا که همه مطابق باالهـامات غیبیه وتأییدات الهیه است بکوش مسـتقیم شنیدی وبادل پاك فهمیـدی بسیاری ازامردین واطوار خداشناسی برتومنکشف کردد *

هرکاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم دراین مطـالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معـانی وبیـان ودقایق مبـادی اکوان واعیان موجودات بیـان میکردم بعضی ازآن چیزهایی راکه ازمقربان درکاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودراین مقام عجایب بیان رامینمودم چنـانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

والحمدلله علی ماهدانا

هو

بسمه ذی القدس والجبروت

میزان دوبمین ازمیزان الموازین

در پیدا کردن دین حقیقی وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف ۰ ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف ۰ واساس این قسطاس مستقیم ۰ درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

معیار نخستین

کار را ازسر کیریم تاکمراه نشویم ۰ وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *

اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم ۰ وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم ۰ ودر کار دین نیك تدبر کنیم تاازورطهٔ حیرت رهایی جوییم *

پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماندین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *

اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطور کلی بردو کونه یافتیم * کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هر کونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *

این کروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *

درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ۰ وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند ۰ ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب کفته شود *

بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت وبی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *

برخی دیکر ازآنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونا رومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند ۰ مانند دهریه وزنادقه وملحدان *

جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند ۰ چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند ۰ همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند ۰ وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی که‌درمیان آنها هستند منسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

اساس بی دینی

اساس این کار چنان است ۰ که خدای حکیم وعلیم امر دین را باآنکه در نهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش نموده است *

بل طبع الله علیها بکفرهم

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار که‌بزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که ازهزاران یکی برآن سر الهی آکاهی حاصل نکنند ۰ وبدین سبب اطواردین را مختلف ساخته اند ۰ واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند ۰ وطبایع ونفوس را در مقامات ادناسرکش وداعیه طلب داشتند ۰ چنانکه اکر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح وبیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم وازمأخذ علم آلهی برما عنایت شده است معین نمایم سخن بطول انجامد واز مقصودی که دراین نامه داریم باز مانیم *

ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول

اکر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین وبیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرکان خود نمیکند ۰ وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مکر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند ۰ ودیکران درزیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مکر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

نفس اژدرها است اوکی مرده است
از غم بی آلتی افسرده است

کروه مذکور یعنی ترك کنندکان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را ۰ ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیکر را خارج ازآن دین میکویند ۰ این یکی آن رابد وآن دیکری این یکی را غیر معتمد می شمارد ۰ وعجب این است که خدای ایشان یکی است وپیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

وهم یتلون الکتاب

ملاحظه بکنید ازیك توریة وموسی که اولا خودیهود بهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع کردیده است ۰ پس ازآن عیسی آمده ومیکویند کفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییر احکام کذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود ۰ معذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتورا تیانرا چنسان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند ۰ کلیات ایمان وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرها وختنه وطلاق وقربانیها وعیدها وغیر آنها را بکلی تغییرداده اند ۰ بحدیکه روز آسودکی را که در ایام هفته در توریة روزسبت قرار داده وچه قدرها تأکید درآن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند ۰ که اکر درست ملاحظه شود توان کفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است *

کذشته ازاین ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه ها وطوایف اهل ادیان را ۰ وازیکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنهارا که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارندکان جاه وریاستند ۰ وصاحبان کبر وحرص ونخوت ۰ بندکان دنیا ومایلان برجمع کردن زخارف دنیا ۰ ومرتکبان براموری که خودشان مردم را ازآنها منع میکنند ۰ وتارکان اموری که مردم را برآنها مأمور میدارند *

ناورده بصبح درطلب شامی چند
ننهاده برون زخویشتن کامی چند
درکسوت خاص آمده عامی چند
بدنام کنندهٔ نکونامی چند

اذا فسد العالم فسد العالم

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که از انبیا واولیا میشنوند ۰ ومی پندارند کهاکثری ازآن معجزات اموری است که خارج ازصورت امکان است وجلهٔ دیکر ازآنها کارهایی است که بخیلتها توان آورد ۰ وچون مقصود وبنیان کارآنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها ازپیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون

پس ازآنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا ازبنی نوع خویش خوانند چکونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند ۰ وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان رابنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد درعالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس ازابنای جنس خودکه پیشتر ازاوآمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراورو پاوچه درجاهای دیکر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند ۰ هرکس طالب باشد مراجعت بانها مینماید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازبا کره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه ۰ پسر خدارا مشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد ۰ این مکر پسر آن خدا نیست که میکویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطورهای بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است ۰ عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است ۰ ازسنك شتر بیرون آمد آتش کلستان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح کفت یاجسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست ۰ وازین کونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میکویند *

الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون

بالجمله آن کروه سخنان بسیار دربیان معتقدات خود شان ورد براهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

معیار دویم

آنکروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجملهٔ دینداران وارد میکنند ازیکطرف مشاهده کردیم ۰ وازطرف دیکر صاحبان ادیان ومذاهب را بااطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خود می آورند دیدیم ۰ وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم ۰ ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیکررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

شب تاریك وبیم موج وكردابی چنین هایل

از یكسوی كروه تاركان دین است باطواری كه شنیدی ومیدانی
وازانطرف طوایف دین دارانست چنانكه دیدی ومیشناسی ·
اكنون كاررا باكدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین
حقیقی وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچكونه از زبان طعن
وتعرض طوایف واقوام دیكر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچكونه
مصدق خواهند داشت *

معیار سیم

پروتستانها درین میان چه میكویند · آیا حق دارند دراینكه
بعد از كذشتن یكهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیكه
امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند وبجز یكی ازآنها درنجات
نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان كرده تمامی فرقه های
دیكررا مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند · وترك كنند
آیین جملهٔ آنها را وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن كویند بی آنكه
ملكی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول كرده
باشد *
از ایشان میتوان پرسید كه آیا كروه نجات یافته در فرقه های
عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه ·
اكر بودند شما كه آیین تازه وشریعت دیكر آورده اید چه میكویید
واضحست كه دراین صورت شما در بطلان خواهید بود · واكر
تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان دركراهی بودند
پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینكه هیچ قرن وزمانی
خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *
تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را كاتولیكها وسایر
عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بدوابن كار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا
كفته اند ومن ذكر آنكونه سخنان را دراینجا شایسته نمی دانم
ودوست ندارم كه ازروی مخاصمه نام كسیرا بزشتی برم وبرصاحب
میزان الحق نیز تأسی جویم
مردمان هوشمند باانصاف مبنای كار ومأخذ اقدام آنكونه
اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست *
نهایت این است كه چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین
زمان ازپیش نخواهد رفت عیسی وانجیل راعنوان كرده آیین دیكر آوردند
وكردند آنچیزیراكه در زمانهای پیش برادران آنها كرده بودند *

لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى

عجب است كه آن كروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن
دعاهارا درهنكام تزویج دختران یادر وقت خاك نمودن مردكان ببرهان
اینكه درانجیل نصی دراینباب وارد نكردید · وخود شان
دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند بااینكه دراینخصوص
نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست · وملتفت نیستند براینكه كار بی
نص واذن صریح كردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حكم را
دارد اكر غلط است هرد وعمل غلط است واكر صحیح است اعتراض
برعیسویان نمیتوانند كرد · ومع ذلك كارهای دیكر بسیار درخارج
ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند كه شرح وبسط درآنها دادن
نیز زاید است *
اكنون را ازاین سخن بكذریم كه مارا كاری بزركتر درپیش است
ودرهمچنان تاریكی كه جهان را فراكرفته است راه روشنایی را
باید پیدا كنیم · در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته
چارهٔ تشنكی خود رایابیم · این وجودآلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس
برهانیم · بحظائر قدس رسیم · روح قدس الهی را درقوالب
جسمانیه ظاهر كنیم · عصای خداشناسی را بدریای
حیرانی زنیم · وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم ·

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم . آتش فتنه های کمراهی را بخلت خدای کلستان کنیم : بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم . اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم . هر معبودی را بجز ازخدای واحد باطل وتباه دانیم . خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا

نی نی یحبهم تمام است یحبونه کدام است

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

معیار چهارم

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات او کفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروزرا کاری است بسیار سهل وامریست بس آسان . لکن هرکاه امروزرا فردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شد زیرا که درآنروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد *

آه اکرازپی امروز بودفردایی

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف دراین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین ببیند وتصدیق نماید . مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد .

علی هذا ازپرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

موعظهٔ حسنه

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت سرور ششمین ازدوازده سروری که در تورية بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد . که این کار مسلمانان چیست که سنکهای چندیرا بالای هم کذاشته وراههای دور را بامشقتها طی کرده بدور آن طواف میکنند . درجای دیکر مانند شترهروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الأمر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که . هرکاه کار چنان باشد که شما میکویید . یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست . شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خودرا بنحوی باخر میرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبد وارد آید

فقط هرکاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میکویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقا درآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

معیار پنجم

اگر دلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها پرسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ۰ وهر گاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ۰ واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختگی ومجعولی نتواند بود ۰ وابنجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی واداشت مکر هواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ۰ پس زینت داد نفس اماره بسوء در نظرهای آنها نعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودگی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ۰ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك را فریب داد *

وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار
که تو طفلی خانه پر نقش ونگار

در الهی نامه گوید شرح این
آن حکیم غیب وفخر العارفین

گمراه کنندگان درمیان هر ملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برداشتند ۰ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ۰ وچنان شد که عیسی ووصی پاك او شمعون گفتند که مسیحان ومعلمان دروغگوی خواهند آمد ودر سخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند ۰ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل درامر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

معیار ششم

قرار کار را در امر دین بعداز اقرار بوجود صانع وتوصیف وتنزیه اوتعالی ودانستن اینکه مارا برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است ۰ چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم ۰ که درهر حال بی دینی بکار مرد خردمند نخواهد آمد ۰ وبختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان وبسیاری ازآنهارا درخارج خداپرستی یافتیم ۰ ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام وپرستش مخلوقات نیافرید ۰ وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنهارا دیده نتوانستیم خودرا راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم ۰ که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم ۰ وهرگونه خطا ونسیان ازما صادر میشود وهیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم ۰ وناچاریم ازاینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است ۰ کسانی راپیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر ۰ اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویند ازاو گویند وهرچه کنند بامر او کنند ۰ وخدارا بشناسانند امانه بسخن ۰ بگویند خدا عالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند ۰ وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا بر ما بنمایند ۰ بگویند خدا حکیم است وحکمت اورا در افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند ۰ بگویند خدا غفور است وبر ما ببخشایند ۰ وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز درشناسانیدن خویش بر مخلوقات بنحو اکمل صورت کیرد ٠ ونیز از مساوی عیوب واز معاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود وصانع تعالی واسطه قرار دهیم وهرچه کویند از خداد انیم ٠ اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بدنیم ٠ و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است ٠ رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی باایشان دشمنی باخدااست ٠ وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند ٠ وکتبی آورده وآنهارا بالهامات الهیه منسوب داشته اند ٠ وناموس وآیینی کذاشته اند ٠ وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند ٠ ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بمارسیده است (سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم ٠ که اعتنابآیین آنها وبکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیکر ومخالف آن دوکروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان ❊ موسی وعیسی ومحمد ❊ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه رابابد بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نمایبم وواسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست تنها بث این است که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمدوکفت مراواسطهٔ خودتان

بخدای دانید ٠ واسلامیان کویند محمدپس ازعیسی آمد ووساطت خودرابحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *

چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هرسه کروه قبول کردند ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست ٠ ولی بقدریکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود ٠ واکر بکلی نیز نزاع آنهارا برندارد یك قدری ازبنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت دریکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم کردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد *

❊ شخص بیکانه ❊

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد ٠ ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای متداولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او رانیز درصف عیسویان نشاند وازراه توسع او رانیز عیسوی نامید ٠ اکرچه درواقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانند همه درراه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنکاه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بابرادری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بمصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه بمقصود مانیز تواند شد *

عیسوی پروتستان از مسلم پرسید

آیاشماعیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر
شمادر جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن
اوخبر نداده است ؟ *

مسلم

تومگر صحبت میزان الموازین رانشنیدی وندانستی که اکنون سخن
درتعیین دین حق درمیان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن تراقبول کردم باری
بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما
باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ماوتصدیق وتکذیب
ازماتمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دوخصم منازع محل
اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون رادرموسی وتوریة اتفاق
اجمالی داریم *

عیسوی

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطواراو وابن الله
بودن اوو دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستم *

مسلم

آفرین برتوخیلی ممنون میشوم ازشما که ازعهدهٔ این سخن برآیید
ولی هرچه میگویی ازروی انصاف بگوی وهرچه می آری ازدوی
انصاف بیار *

١٨٧٠ عیسوی

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة دریکهزار وهشتصد
وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که درکتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند
متولد شد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان
بانجناب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

مسلم

درتوریة ومانند آن چگونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری
علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای
یهود اورا انکار کردند ؟ *

عیسوی

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن
انکارش کردند واذیتها نمودند وبالأخره بدارش کشیدند *

مسلم

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه
ازکتب سماویه وظهور آنگونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار
کنند وگذشته از انکاردرصدد آزار او برآیند راستی عقل درتصور
وقوع این امر قدری ایستادگی میکند ! *

عیسوی

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است وازاینگونه
وقوعات در دنیا بسیار شده است *

مسلم

بسیار خوب اکنون بگو به بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح
وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی
نباشد ؟ *

عیسوی

چه میگویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرگونه تأویل
وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب
پنجم یوحنا صریح گفته است که اگرموسی را باور میکردید هرآینه
مرا باور می نمودید زیرا که اودرحق من نوشت *

مسلم

تو میکفتی آیات بسیار در توریة وغیر آن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجز از توریة دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

عیسوی

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنا نبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

مسلم

اکر آیات شما از توریة وغیر آن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا « میزان الموازین » نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید . وانیکه میکویی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شماست *

عیسوی

بحث از آیات واخبار کتب عهد عتیق را در اینجا نکنیم از میزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ما وشما یکی نیست ؟ *

مسلم

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ما وعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

عیسوی

این سخن تازه کی دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دو عیسی ودو انجیل بدنیا آمده است ! *

مسلم

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اکر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میکوییم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است از اولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها . که در زمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران وپس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغکوی پیدا شدند وآیین او را تغییر دادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای او را درحق پیغمبر ما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فرا کرفته بود پنهان شدند . اکنون اکر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر او را کافر میدانیم . واکر غیر این است واو پسر خدا ودر ذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ما باآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین « ازمیزان الموازین » توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود . وجدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد از عیسی نوشتند ونمیدانیم چکونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه ها کردند ازاینقدر که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد . دیکر نکویید چرا دو عیسی ودو انجیل میکویید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اکرچه وقت تنك است وراه من دور *

عیسوی

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم . بکویید به بینیم

چه خواهید کفت *

مسلم

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقهٔ ایستاده وچند آینه کذاشته ایم که اورا بنمایند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورانتوانیم دید ۰ وآینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرکی وکوچکی اختلاف دارندو ثانیا یکی ازآن آینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن وبعض دیکر باانیکه بزرك هم باشند کج نماومعوج ورنکین است وبعضی کوچك است وباوصف کوچکی مستقیم هم نیست وازاعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن باعوجاج یارنك شده یاتاریك یابزرك ازاندازهٔ خلقت وبااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل رامینماییم وآنطوراست که ماهی نماییم *

حال عیسی نیزبی کم وزیاد چنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الامر شناخته اندوباقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میکویند باطل است ۰ پس نمیتوان کفت که عیسی ماو پروتستانها وعیسی کاتولیك وروم‌ها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است ۰ بعلت اینکه عیسی درخارج بجزیکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

عیسوی

دیکردرخصوص عیسی چه میکویید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن اوخبرداد ؟ *

مسلم

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد ۰ اکنون ما می کوییم همانطوری که شما کفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیز بدآنکونه وصریحتر از آن را خواهیم آورد ۰ واکر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشت نه در حق عیسی شما *

عیسوی

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند کاهی جنك با او کردندو کاهی که عاجز ماندند جزیه وباج وفدیه دادند باانیکه شنیده ایم که شما میکویید پیغمبر شما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

مسلم

این کارهما نطورشد که شما میدانید وآنطور شد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

عیسوی

پس صحبت ما باشما دریك مجلس تمام نشود برادرانه دراین مطلب کفتکو خواهیم کرد ۰ وخواهش دارم مجلسی دیکر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر ازین صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

مسلم

اکر واقعا تعصب وتعندرا ازمیان بردارید وبادل پاك قدم بمیدان محاوره بکذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودراین مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

معیار هفتم

درمجلس دویم عیسوی بمسلم کوید

شما کفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بکویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درایراد

جواب اقدام کنم *

مسلم

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چکونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

عیسوی

عیسی را پیغمبر نمی کوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ابوت و بنوت وروح القدس مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

مسلم

درتوریة که میکویید الهامات الهیه است وخبر عیسی در آنجا موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنهارا بعیسی تأویل میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید کفت ونسبتهایی را که درحق او کفتید سخنانی است که معنی آنهارا خودتان نمیتوانید بیان کنید *

عیسوی

راست است در توریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت برپیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکار ساخته است ۰ همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میکوید *

مسلم

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانکاه ازالوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میکویید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند ۰ واز یکطرف نجات جهان وجهانیان را از کذشتکان وآیندکان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا را واحد وموصوف بصفات کمالیه ومنزه ازهر کونه نقص وتغیرحال میکویید ۰ وازانطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را براو جاری میکنید و پسر از او تولید میدارید ۰ درجایی انکار نسخ درکتب عتیقه را آورده، عیسی وانجیل را تابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشمارید ۰ ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد ۰ وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید ۰ که بعضی ازاین منتاقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد ۰ ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل را عنوان کرده بدلخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میدارید ۰ راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم ۰ وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشماها وارد است تواند کرد *

عیسوی

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه ۰ وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی کوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد *

مسلم

درصحبت باشما مکر انصاف وبی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت کویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میکوید باملاحظه وتأمل بکوید بهتراست ۰ بنابرین نیست که هرکس درمخالف توحید وخداشناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبکوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وکفتکو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واوقرآن را ترجمه کرده است نخواندهٔ که درآنجا بعیسویان میکوید (اولا) از جانب شمادر حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است باآنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان ازابلهان واحمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیکوید که اکرمانند آن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما ازاین سخنان چیست که این همه سرزنش را درحق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شمادراین مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آکاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند وپازند است دیده اید که آن کتاب را ازجانب خدا میدانند وخداپرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست کفته ایم . اکنون اکرآنها بشما بکویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است ازاسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی کوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را درجواب زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *

وهمچنین سخن سایربت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما ازاینقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

وبنوت وچه در استجنان عیسی در ذات خدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی . وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت . وهر کتابی را که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را دراین مجلس متروك بدارید اکنون اکر از سخنی دیکر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیکر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که باانصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد دراین مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بماندهید که ماهرکز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میکویید اما سخن تنها بکار نیاید هرکس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است . بهرحال قدری هم باشما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تاخدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی کفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد ・ وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است ودر ﴿ میزان الحق ﴾ ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وگناه تواند شد ・ ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا که حال انجیل وتغیرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شما هم میدانید وما هم میدانیم وچنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد ・ وگذشته از این سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود ・ خصوصا که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیل بیاورید ・ علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند ・ وهمین سخنان متناقض است که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

از کجای انجیل بر گناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجیلها ونامه ها ورساله های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند ・ در باب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعمید میگرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد ・ ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاگردان را نماز آموخت ・ وگویا تمامی عیسویان در نماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند ・ لکن شمارا نمیدانم اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید ・ وچون در نزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامروز شما هم آنرا معتبر میدانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمة الله عیسی در نماز چنین میگوید ・ ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تو مقدس باد ・ ملکوت تو نازل باد ・ ملکوت تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد ・ روزی امروزهٔ مارا درامروز ده ・ گناهان مارا به بخشای چنانکه ما گناه کنندگان بر خود را می بخشاییم ・ مارا داخل اغوا وگمراهی نکن ・ تا آنکه مارا از شریر رهایی دهی ・ چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست ・ آمین *

﴿ عیسوی ﴾

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

﴿ مسلم ﴾

این است که من درخصوص رعایت شیمهٔ انصاف تأکید دارم شما میگویید انصاف با ماهست لکن اگر از انصاف بپرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وبتأکید امر باقامهٔ آن نمود البته خود عامل بر آن بود وحاشا از عیسی که عالم غیر عامل باشد *

﴿ عیسوی ﴾

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است ・ روزه گرفت ونماز کرد گرسنه میشد سیر میگردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبر است

معجزی برمن داده نشد ‧ وکاهی عاجز ودرمانده میکردید همچنانکه یهودان انقدر آزارها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود ‧ ومانند این کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است ‧ لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است ‧ وفی الواقع کار مسیح سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد ‧ اما کیفیت دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آنرا نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میکویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید ‧ که هم توحید وخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرکز توحید بان شایستکی نشنیده باشید ‧ وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت وپیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿ بیبل ﴾ را وتعیین صحیح وسقیم از آنهارا بیك قاعدهٔ کلیه ‧ وهکذا جملهٔ اطوار دین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را ‧ که خدای جهان در روی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت ‧ ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول درامر دین وخدای پرستی تصور توان کرد ‧ جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان کویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی از علم الیقین بعین الیقین واز آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح از شما خشنود شوند ‧ دلهای شما از تنکی باز رهد ‧ چشم شما بینا کردد ‧ کوش شما شنوا شود ‧ مهر از دل شما برداشته شود ‧ ومهر ومحبت حقیقیه بر آن بکذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میکویم ‧ بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها کرفتهٔ نکن بادل پاك تدبر نمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب از شیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعند زایل نکردد *

﴿ میزان الموازین ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی ‧ خود را برای روز جزا آماده دار وبدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا بر کناهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محول داریم ‧ شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی از وقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست ‧ در اینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند ‧ که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل بر معجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد از سه روز از قبر باسمان رفت از اینقرار پس درحیات خود هیچ معجزه از او ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت از انجیلها ونامه ها است معتبر نیستند ‧ دراینصورت شما در جواب چه میکویید بااینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما از آیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرا می خواهید بزور رکاب بکشید ‧ من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی را بشما نشان دهم ‧ حال شما مرا باسلام دعوت میکنید ‧ وپس از همهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکار است درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان متعند رادر مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هرکس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی وفربهی ولاغری ﴾
﴿ انظرالی ماقال و لاتنظرالی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنراتوانستم خواهم کفت واکر نتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادردنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمتوانید از تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما اززبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیا شما نمیکویید معجزات پیغمبر شمار اجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر ازروی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

کرفتیم که این مطلب چنان است که میکویی فقط ازشما میپرسم که اکر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم وکفتهای اودر خصوص پسر پاک خود . وهمچنین در بکر بودن او وعصمتی که دراو میدانید . وخبرها وشهادتهای حواریان یاخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی . بشمابکویند که همهٔ اینها که شمامیکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است . وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام الناس جایکیر نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید وپس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند . وانجیلها ونامه ها ورساله ها ازرأی وخیالات خودشان نوشتند . واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتوانند بود شما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست . ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعند کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد . ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴿ کوردل راکه مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴾
﴿ دل کمراه پاک نتوان ساخت * سفهارا حکیم نتوان کرد ﴾

آنها همان کسان هستند که باوجود دانستن اخبار عیسی از توریة وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خودشان افزودند وبالاخره نیز میدانی که چها کردند *

﴿ مسلم ﴾

بدنمیکویی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی رانمیکوید

که اکر عینا آن سخن رادر رد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد ٠ حال مسلمانان بشما میکویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبرما لجاج وعناد میورزند ٠ وبااینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیق وایمان آورند کان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند ٠ که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد ٠ وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد ٠ وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود ٠ ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عارجزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیکر حقار تهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموار نکردند ٠ واکنون چکونه میشود که ایشان کذشته ازاهل انصاف آنها زیر بارتکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها بترك اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند ٠ درجواب این سخنان که برشما وارداست چه خواهید کفت ؟ ٠ اکنون اکرشما انصاف وتدین دارید ومقصودشما مطلب فهمی است ٠ قدری ازاین مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ❊ میزان الموازین ❊ مطالعت نمایید بعدا کرلازم شد بازصحبت خواهیم کرد ٠ باهمدیکر ان شاءالله ملاقات میکنیم ٠ شمارابخدا اسپردم آدیؤ *

❊ معیارنهم ❊

دلائل حکمتی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهرکونه تغیروزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هرکونه تغیر وحدوث ونقصان را ٠ بابداهت عقل دراك وضرورت مستقیم ادراك ٠ مارا راضی توانندکرد براینکه ❊ عیسی ❊ بن مریم علیهما السلام را ٠ بندهٔ مخلوق وعبدمرزوق خدا دانیم ٠ که عبادت خدای رابجای آوردی ٠ نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی ٠ ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل ازخدا یست که مرا مبعوث کرد ٠ بل ابدا نسبت پدری رابخدای نداد که خدارا پدر کفتن هرکز روانبود ❊ وآنچه ازاین کونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعدازعیسی ناشی شد وازترجمه هایی است که تغیر دادند واکرانجیل اصل راپیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ❊ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

❊ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ❊

عیسی روح الله کلمهٔ خدابود وهست ودرنزد خدابود وهست ٠ ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواندهم بشود ٠ زیراکه ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد ٠ بل اکرحقیقت کارر ابفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیرازمسمی است بالبداهة *

❊ بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ❊

❊ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ❊

تمامی مشتقات ازاسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویاازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل ٠ ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن کردد ٠ ازفعل تو که نَصَرَ است یانَصَرَ درهنکام یاری کردن این فعل ازتوصادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لامن شئ

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود ٠ پس به بین که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق کردید و برای دیکری نام منصور کفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد ٠ وهکذا تمامی افعال و اسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینکونه بنود ٠ وخدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعددهٔ زید که آن زید از جهة ذات متبارك از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مکر صکریك ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور ٠ واین مطلب را درخود آشکارا توانی دید ٠

وفی انفسکم افلا تبصرون

خود را بشناس تا خدای را بشناسی

خدای را از آنکونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن ٠ خدای معرا از حدود ومنزه از صفات کم و کیف است ٠ واو را زمان ومکان وجهة و رتبت امکانیه نیست ٠ اثر صفت مؤثر را مانند است *

قل کل یعمل علی شاکلته

کلمهٔ خدا را حدود واعراض نیست ٠ وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی ٠ وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد د یعنی بظهور اشراقی یکی از حروف آن کلمه را عیسی ودیکر را موسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه از یکی بیشتر نیست ٠ و بر حسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا کردد وکثرت حاصل کند ٠ و بجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند ٠ تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه از آن نقطه نوشته شد ٠ وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وابجاد الهی از دوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آن را

نقطه علم نهاد ٠ وجهان را بدان نوشت والی الابد منویسد *

العلم نقطة کثرها الجاهلون

علم دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او وهمان نقطه است ٠ که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد ٠ واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا در ابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیافرید ٠ وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند و بلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت وباللفظ غیر منطق ٠ وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف وباللون غیر مصبوغ ٠ وبالبصر غیر محسوس بریٔ عن الامکنة والحدود مبعد عن الاقطار ٠ محجوب عنه حس کل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا ٠ که آن اسم با حروف مصوت وقبول صوت کننده نیست ٠ و بلفظ بنطق نیاید ٠ وبشخص مجسد نیست ٠ وبتشبیه موصوف نکردیده ٠ وبرنکی مصبوع ورنکین نشده است ٠ باچشم محسوس نیست ٠ از مکانها وحدها بری است ٠ ودور از جمله اقطار ٠ حس هر صاحب توهمی از او در حجاب است *

اینکه کفتیم در ابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است ٠ همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که مالا آخر له لا اول له آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز و پایان تصور نتوان کرد ٠ وبالجمله اکر بخواهیم از کلمهٔ خدای بی پایان واز کلمات تکوینیهٔ او تعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینیه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن کوییم از مطلب باز مانیم با اینکه مارا کمیت

سخنکوبی دراین میدان لنك است وزبان بیان کنك *

﴿ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی ﴾

﴿ انفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

دراول انجیل یوحنا میکوید ﴿ بود درابتدا کلمهٔ وآن کلمه درنزد خدابود وآن کلمه خدا بود ﴾ عبارتیست که آنرا تحریف کنندکان از انجیلیان تغییردادند ۰ واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه رابمتکلم کفتیم ۰ وتصور نمیتوان چیزی را که غیرازذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیرخدا باشد ۰ وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدابود باضافه است یعنی دراصل انجیل ۰ وواضح است که آن کلمهٔ خدابود ۰ ویوحنا برای تاکید بعدازان کفت واین یعنی کلمهٔ خدادرنزد خدابود ۰ والفظ بود نیز درانجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره درنزد خدابود وهست وخواهد بود ۰ ونزد خدا که کفته شدنزد مکانی نیست زیرا که خدادر مکان نیست ۰ وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید ﴿ هرچیزی ازآن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات درآن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴿ وحیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدابود *

﴿ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴾

﴿ نور نیزدر ظلمت درخشان شد وظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبارآورد وانکار نمودوربوبیت ومظهریت و وساطت اورانپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها درمراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیاردر مخلوقات خود وبرای بیداد اشتن نور خود آنکونه

سلطنت رابا او عطا فرمود ۰ واین مطلب مفصلی است که دربیانات علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است ۰ واکر اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لااقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف وبی غرضی آنرامی خواندندی ۰ واضح وآشکار میشد که چه کونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا ۰ باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ ازعبرانی تواند بود ۰ وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل کردید بزبان عبرانی است ۰ که هیچ پیغمبری مبعوث نکردید مکر بلسان قوم خود وعیسی رالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل کفته شود *

یوحنادر انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان ازحالات مسیح میپردازد ۰ وبرای اهل علم دراین سخن برهان آوردن زاید است ۰ انجیل کتابی است آسمانی ومطالب اوهمه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها ۰ نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور برای اودر حیوة وی نازل کردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود نه روایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة ازاین قرار است که کفته شد ۰ ودرنزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است ۰ نهایت کاراین است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت وبرمردم چنان کفت یاچنان کرد وواضح است کهاز سخنانی که مسیح میکفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن دراین است که آیات انها نیز درحالت اصلیه باقی مانده اند یانه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانندبود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه • که اکثریا احوال مترجمین
وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت
صحت ترجمه های حاضره غیرموثق بوده اند *

﴿ معیار دهم ﴾

اکرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است
که شخص دانشمند باانصاف اقدام برانکار آن نمی کند ودر نزد
اسلامیان نیز ازضروریات است • ولی چون صاحب میزان الحق
این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نموده که کتب مزبوره را
تحریف وتغییر راه نیافته • وپس از آن تمامی سخنان خود را
براین اساس متفرع کرده است • بنابر این در تحریف
یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار
وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *
کذشته ازانکه دراثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را
سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن
کتابها • ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه
قبول نموده اند فرقهٔ دیکر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیکر
بعکس آنها کفته اند • ونیز درحق مؤلفین وجمع کنندکان کتب
عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هرکس بخواهد بتتبع
خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم
ومرعوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست • وهرکاه تنها امر ترجمه
وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم
معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند
• وکسانیکه از کار ترجمه آکاهی دارند میدانند که ممکن نیست
ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد
پذیرفت *

دراینجا کلام شیخ بزرکواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان
وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این
مطلب است که درکتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان
اخذ وتلقی کردندوچون متفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین
ورواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت
خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾
بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی
جاری نبود • خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره
وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان
یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبساشد که هرلفظی را جداکانه
ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع
حاصل شد • چنانکه اکر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی
ترجمه کنی وبکویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط
خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو کفتی کل الیمین یمین را
بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها
چه قدر اختلافات پیدا کردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط
واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی
برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مکر آنکه مأخذ این اختلاف را
همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *
درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات
چنان است که ذیلا نموده آید *
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ۴۳۸۲ ﴾ سال
کفتند *
جمعی از کاتولیك ﴿ ۴۶۲۶ ﴾ سال کفتند *
کروه رومیان ﴿ ۶۱۳۱ ﴾ سال کفتند *

ودر نزد بعضی * ٦٢١٦ * سال معین کردیده وغیر اینها نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انکلیس * چنبرس * نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ١٢٨٥ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است ٠ که چون بعضی از ملتها که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تازمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تازمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی * ١٦٥٦ * سال معین میشود *

درنسخهٔ یونانیان * ٢٢٦٢ * سال است *

ودر نسخهٔ سامریان * ١٣٠٧ * سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنان است *

که در نسخهٔ عبرانی * ٠٢٩٢ * سال است *

ودر نسخهٔ یونانی * ١٠٧٢ * سال است *

ودر نسخهٔ سامریان * ٠٩٤٢ * سال است *

والحاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافها ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرکی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل مانیست *

درمأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار درمیان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست * جانملز * نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که درسنهٔ * ١٨٤٢ *

طبع شده است مینویسد که نسخه های توریة وسایر نسخه های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پایمال شد بعد از آن هرچند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمال کردید ٠ این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی وبدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است وبهیج وجهی محرف نکردیده است ومقصودش از این سخن آشکار است ٠ وکرنه خود اختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هرکونه فساد در کتب مذکوره کفته اند بهتر از من وشما میداند *

* هورن * نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل وکتب توریة را محرف میداند چنانکه در جلد دویم از تفسیر خود نوشته است ٠ ودر اینجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی را که میکوید تحریف را جهتی نبود که اقدام بر آن کنند معلوم کنی *

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسد که عیسی شروع بکفتار در حق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدآنجا که کفت ٠ یحیی از پیغمبری نیز بزرکتر است زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است * یعنی در کتاب ملاخیا * که * اینك من رسول خود را در پیش رو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند * حقا بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتر از یحیی تعمید کننده ظاهر نکردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان از او بزرکترند تا انکه کوید اکر اورا قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد *

درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخبار اورا کرده است چنان است که * اینك من رسول خود را میفرستم تاراه مرا راست کند *

﴿ هورن ﴾ مذکور در اینجا مینویسد که در نسخهٔ قدیمه کاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و اورا تمجید نمود بطوری که اکر لفظ را تأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که کفت درمیان زادکان اززنان ازاو بزرکتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیز در جزو زادکانست و ازآنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند • این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمهٔ عیسی است • اکرچه این مطلب را اکر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی کفت عیسی ازمن بزرکتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است ودرانجیل متی ازقول عیسی باستشهاد آورد در بعضی از نسخه‌های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که کفته شد یعنی لفظ ﴿ در پیش رو تو ﴾ نیست و در ترجمهٔ دیکر از توریة وکتب عهد عتیق وجدید که از جانب جمعیت انکلیزی در سنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ۳ ﴾ ملاخیا که در صفحهٔ ﴿ ۹۸۳ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد او درحضور من راه را راست کند ﴾

این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چکونه تحریف میدهند وعبارت مغایر باصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میکوید درمیان زادکان اززنان بزرکتر از یحیی کسی ظاهر نشد وخود از او تعمید میکیرد و میخواهند اورا خدا و پسر خدا کویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعد ازمن خواهد آمد آنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن در اینکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده اند حرفی نیست *

اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنند زیرا که بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است واکر بشریت اورا کویند آنهم که قطع نظر از ملکوتی او جسمی بود ازاغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرک شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید و بقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاک از قبر برخواسته و بنزد خدا رفت • که تفصیل این مطلب را درضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتو روشن خواهد شد *

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیا خبر داد • وچنان کفت که اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد • وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد • واینکونه جعلیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراک برادران روحانی راعطرناک کنم *

﴿ لیکون ختامه مسکا وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون ﴾

در میزان چهارم ازانجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر بر سه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است وازاین عبارت که عیسی کفت « یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اکر بفهمید » معلوم است که او فی الحقیقة ایلیا نبود اکرچه من حیث المظهریة ایلیا بود . چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیکر نیز مبرهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت براومیداد وبنی اسرائیل منتظر او بودند *

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شد ودر آخرین هنکام عیسی باآواز بلندندا کرد که « الیا الیا لما صبختانی » که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که « اللهم اللهم چرامرا ترك نمودی » کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی کفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میکوید دیکران کفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیا برای استخلاص او می آید . وعیسی باردیکر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که درماندکان را اغاثت میکردی ویاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

« کنت مع الأنبياء سرا ومع محمد جهرا »

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه کانه وچکونکی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار کردید وتمام بیان در طی سه میزان دیکر کفته آید *

اکرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورده ومن بالطبع ازسخن کفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنکام مخاصمه بخواهد بغلط اندازی سخن کوید . فرضا میداند که در میان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیداند که کلا او بعضا ازآنها راجمعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند وکتابها نوشته اند . ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرکز تغییر نیافته است وسهل است اکر کسی بکوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط کفته است *

عجب است ازمؤلف مذکور که در صفحهٔ « ٤٥ » کتابش بعد از ذکر آنکونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیر آنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه « دیکر آنکه خدا یهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم ننمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نکاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط کردد » *

کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن یکان یکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخه‌های کتب عهدعتیق را برای او می شمردم . وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ او کفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم . وآنهمه تنها وتنها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق جویان را از صفات بی انصافی وحق نشناسی نکاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد . وعجب است که آن کروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند . ولی مانند عیسی کلمة الله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة وماتند آن پیدا کرده اند
که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت
در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
امر خدا را کرده باشند *

والسلام علی اهل السلام



بسمه مالك الملك والملكوت

میزان سیمین از میزان الموازین

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند *

* واین میزان نیز مشتمل برده معیار است *

معیار نخستین

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید * در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی درمقام استدلال باخصمی خودرا راضی نتواند کرد براینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای او نیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها در امر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را * که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیاترا نیز تماماً درج نکرد * در اینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنهار بر مطلب صاحب کتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داریم *

آیت نخستین از سورة الشوری

وماتفرقوا الامن بعدما جاءهم العلم بغیا بینهم ولولا كلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لقضى بينهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفى شك منه مريب * فلذلك فادع واستقم كما امرت ولاتتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من كتاب وامرت لاعدل بينكم الله ربنا وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لاحجة بيننا وبينكم الله يجمع بيننا واليه المصير *

آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت

ولاتجادلوا اهل الكتاب الابالتى هى احسن الاالذين ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذى انزل الينا وانزل اليكم والهنا والهكم واحد ونحن له مسلمون *

آیت سیمین ازسورهٔ مائده

اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که بر آنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید * انزل التورية والانجيل من قبل هدى للناس * پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است . وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند . وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترا در محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین . هرگاه عیسویان را نیز بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود • تاز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا در آن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست نشوند ودرمیان ملتها رسوانکردند • آفرین برادراك شما آفرین بر سخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد سخنکویی اشتباه شده است *

میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است وعدم دلالت آیات قرآنی را بر مطب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کمراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب داشته باشدو خواه نداشته باشد • همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رابتو وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت • اکراز قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پیش ازاین توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل کرد بدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیامرداکاه باادراك تواند کفت که این توریة وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است • اکر انصاف دهی وازعیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *

مکرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی ازآنها را وروایت نقل

خود راروایت کرد آنها نیزدر حادثهٔ انتیوکس تباه شد • مکرمأخذ انجیلهای چهار کانه ویابالاهایی را که مترجین واهل تأویل بسرآنها آوردند نمیدانید • مکر تصحیحات متعددهٔ آنهار اندانستید *

مکرمعنی وحی والهام الهی رادرنیافتهٔ • انجیل اکر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه درآن انجیل است تعلیم است وبشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است وبشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار اوموجود است • این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام وبعضی ازاعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مکرنمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان درانا جیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای • مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه ازایشان باتصال سند بدست مارسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان بر پیغمبر مانیز جاریست • مکر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت وبه بعضی ازیهود که ایمان بعیسی آوردند داد وازآن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تاکنون معلوم نکرده اند که کیست وحال اوچیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها رامأخذی صحیح دردست ندارید وچه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

ازاحوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که ازسی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را درآنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اندمکرآکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مگر نشنیدهٔ که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند واز کتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیرانجیلی که دردست شما است روایت کردند که گذشته از اختلافات دیگر باب اول ودویم انجیل شما در نسخهٔ آنها موجود نیست *

مگر از فرقهٔ مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنهانیز جملهٔ فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجز انجیل لوقا وده رساله از پولوس را که صحیح انگاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا انجیل لوقای آنها باانجیل لوقای شمامغایر است ۰ مگر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آگاه نیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های گوناگون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی ازجملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد ۰ ومارادر بیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در انجام کفایت تواند داشت *

❋ معیار دویم ❋

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وگفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین درچهارصد وپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانگلتره وپترسبورغ موجوداست وغیراز آنها آنچنان نسخه هادردست مسیحیان

بسیارهستند ۰ وپس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا باکتبی که الآن دردست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *

❋ اولا ❋ اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است ۰ این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او وبنی اسرائیل که آنجناب برآنها مبعوث گردید خواهدبود ۰ وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود ۰ وکاتولیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین گویند *

❋ ثانیا ❋ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نگفت واصل نسخه هارا که متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسیامانده اند ۰ ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد بااینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهانیز فرض دیگر اواست *

❋ ثالثا ❋ باوجود مسیحان ودعوت کنندگان دروغگوی وتحریف کنندگان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خودناطق براین مطلب است آیادیگر میتوان گفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلاسیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

❋ رابعا ❋ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان برکذب وبطلان آنست ۰ کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها راباین انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست • بااینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیکر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

درنزد مردم هوشیار حال تورية وانجیل واضح وآشکار است واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیرمحدوده آنهارا یکان یکان بشماریم کذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست • ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرکی جدا کانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال تورية وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختکی خودرا آشکار کرد دراینجا برای نمونه بیاوریم • اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قویاکافی است • ودر این باب معیاری جدا کانه بخوانیم *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتورية است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دخترلوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك کفت پدرما پیرشده است ودر شهرنیز مردی نیست که بعادت همه جای باما جمعشود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا اوبخوابیم وازاو اولاد بیاوریم • آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد وندانسته بادخترخوابید • فردای آنروز دختر بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتوباوی بخواب وازپدرمان اولاد بیاوریم • آنشب رانیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته بااوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد •

وهردو دختر لوط ازپدرخودشان بارورشدند بزرکی پسری آورد ونام اورا مواب کذاشت وپدر موابیان اکنون اواست • کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی ازتورية است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصهٔ از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را ازپشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد وفرستاد وازاو جویاشد کفتند زن اوریاست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته • تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزد یوآب فرستاد ودرآن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش بینداز تاآنکه کشته شود وچنان کرد واوریادر جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدرفصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت • ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان • ازکسانی که خدای بنی اسرائیل کفته بود که باآنها ازدواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند • سلیمان بعلت محبت باآنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز ازآنها داشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیکانه کردند ودل اوکه باخدا پاك نبود • برخلاف دل پدرش داود شد وپیروخدایان صیدونیان کردید *

بعدازاین سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است • ازبجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمام کنی *

از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانیها میکند نزد انبیا می آید صعود ونزول مینماید و بچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خودرا فریب مید هدالعیاذبالله تعالی من هذه الاتهامات *

افسوس برچنان میزان الحق باد که باهمهٔ این احوال میکوید یك کلمه ویك حرف درتوریة وانجیل تغییروتبدیل وزیادت ونقصان واقع نشد • ودلیل محکمی که در این مقام دارداین است که خدا به بنی اسرائیل وعیسی درانجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابهارا حفظ ونکاه داری کنند وزیادوکم ننمایند • حال آنکه همان امر خدا ومسیح با آنها دلیل بر وقوع تغییرات درکتب است *

برهان دیکرنیز ازقران آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کرده است • پس ازاینقرار بنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتوریة بکذارم وبکویم خدااین کتاب رادرقرآن خبردادزیرا که نام آن انجیل است *

والحاصل اکر بچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنکری حقیقت حال را خواهی دید • وتصدیق مرا خواهی کرد • واکر انصاف نکنی وستم برخود بیاوری حرجی برمن نیست وجرمی برمن نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف رانیز خوانده ودانسته • ازتو انصاف میخواهم که آیا این قرآن دربدو اسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت ازعلما وبزرکان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد • وآیا آنها اهل لسان نبودند ❊ اولا ❊ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییررا به یهود ونصاری میدهد ❊ ثانیا ❊ این دوسخن متناقض را ازاونمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیکر آنها را محرف می شمارد آیا بزرکان یهود ونصاری باهمه کبرونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بکویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میکویی باآنکه خود درقرآن کفتی *

❊ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ❊

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن رابکویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند • وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود کرفتند *

اکر کوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بکویند ❊ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنکام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را کرفته وهرکونه اعتراض را بآنحضرت میکردند ❊ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر دراطراف جهان منتشر وشایع شود • وشکی دراین نیست که اکر سخنی ازاینقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند • همچنانکه بسیاری ازمحاورات ومجادلات علما وبزرکان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط کردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستندومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ کفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار • پس اعتراض کنندکان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر کردید *

مکر آیاتی را که تو درتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستند مکر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ❊ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ❊ وفرمود دیکر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت بر شما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید ٠ حال حکم ما وشما باخدا است واو بهترین حکم کنند کانست ٠ یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

وهو خیر الفاصلین

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار بر آنها بعداز علم وآکاهی از حقیت پیغمبر ٠ عجب است که هیچ نکفتند وبا آنهمه نخوت وغرور بر روی بزرکواری خودشان نیاوردند که یا محمد کی ما بعداز علم بر حقیت دین تو وظهور حجج وبینات از تو انکار وعناد کردیم ٠ چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی ٠ وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود کرفتند *

اکنون اکر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است ودراینزمان لباس دیکر پوشیده است ازخود دور کنی ٠ خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتواند بود ٠ اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرکونه تباهی وتحریف را در آنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی با آنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال بر رد آنکونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان از اعتراض ونخواستن برهان از او محکم دلیلی است بر آکاهی آنها از حقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب کفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود وازاینکونه استعمالات در نزد اهل هر لسانی شایع است * عیسی را آیین حقیق بجز از یکی نبود واینهمه فرقه های کوناکون که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیکران را در کمراهی دانند بجملکی خود شان را عیسوی نامند *

پروتستان دیروزی بجز خود در دنیا عیسوی حقیق نمیشناسد ٠ کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد ٠ ارمنی لاتین را بد میداند ٠ یعقوبی ملکاوی را غیر معتمد می انکارد ٠ نسطوری رومی را مردود می پندارد ٠ ومع ذلك در اصطلاح از جملهٔ آنها تعبیر بعیسوی آورند ٠ باآنکه اکر عیسی را خبری از آنها باشد تنها از یك فرقه خواهد بود ٠ که هرکاه بچشم خدایی بنکریم آنهم در خارج از فرقه های مذکوره است ٠ واکر قدری از روی تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

معیار چهارم

میزان الحق پروتستانی در تشخیص الهام حقیق شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع بر شرایط مذکوره میدارد وزاید نیست که عبارات اورا در اینجا بیاوریم *

در صفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبور است

پس در این صورت اکر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابر شروط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد اورا بخوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها از الهام حقیق صادر کشته باشد ٠ که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیق است هرکز رفع نمیتوانند کرد ٠ بلکه درخصوص ذات وصفات خدا وارادهٔ او تعالی که درخصوص انسان است از آنها کمانهای نالایق وناقص صادر میشود ٠ بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکند *

در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی برتو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه وبی تقصیری حقیقی وپاکی ظاهر وباطن است رفع تواند کرد . مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را در تکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾

﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ امانمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است ویا انجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هردو کلام الهی نتوانند بود وتنها یکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم وبس *

پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بدیان آیین پروتستانی را ازهمچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند *

﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل وبرمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیقی الهی در دست نیست واگر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق مخاطبان حقیقی باآن کلام میدانند وبس وبرمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید *

کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی . ومزید آگاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت . پس عنان کمیت قلمرا بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بعیار تحقیق بیاوریم *

این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنگر وگوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را ازعالم ادراك خود میاورد که مردبصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *

عجب این است که ازقول اسلامیان درآغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ رانیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید درمقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور . والمأمور معذور *

ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود ازنسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود . وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم کفت *
اکر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم . واکر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *
در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدایرا احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیکر در هرزمانی لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد اومقرر کردید وصحف آسمانی که صحف آدمش کوییم برآنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل کردید . وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل کردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییرپذیرفت واین شریعت چهارمین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ کرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر کردید . ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ ازجنین بود جان کرفت وروح برآن جنین داخل شد . مژدهٔ تولد مولود راقالاوحالا داد وکتاب او ﴿ انکلیون ﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب کشت *
وچون در ازمنهٔ پنجکانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت بعلت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد وپس از تولد شیر میخورد وچون بزرك شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *
این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیرکه افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیررا تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظام میت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *
تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیق آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *

﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرکتر شود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *
نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکر خدای نخواسته باکوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *
اکنون را از این مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست . وتغییر بیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس و رعایت حقوق وترك عقوق . وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایکان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك کفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که بیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

سخنها چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلایق مشکل افتاد

به بینیم میزان پروتستانی چه میکوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چکونه برمی دارد . اکر معنی نسخی را که اسلامیان میکویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است . ودر صورتیکه هیچ اثری را ازشریعت موسی در عیسویان باقی نکذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیکر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میکوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کفتهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نکذریم .

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد . وبنابراین انجیل هرکاه از خدایی آنجناب بکذریم در مرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدا میکردد که مقام کلمه با کلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر از صاحب فروعات خواهد بود مانند این است که تو خانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یا نجار ومانند آنها بدهی که در آن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی از سخن آن سخن الهی استنباط کردیم که او نیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار او محکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر بر کمشده کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل با توریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد واز همان سخنان او بطلان مدعای اورا آشکار خواهیم داشت *

میکوید در توریة نهی از قتل شده است وانجیل کفت که بدکویی درحق برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند وانجیل از نکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تا آنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت ومنحصر بحال وقوع زنا از زن یا شوهر نمود *

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بوقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارند واکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ما علیه السلام فرمودند *

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

دد رنزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه درامر طلاق چه قدرها فواید ومحسنات را در معاشرت مردان بازنان دارد ۰ وممنوعیت آن چکونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *

کذشته از انها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح ۰ با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بودزیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی رانماید اکر این امر لازمی بود ۰ وکرنه عیسی را ازاین مطلب بری خواهیم دانست *

صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید ۰ اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازهٔ نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *

هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بروقوع نسخ درشریعت خواهد بود *

شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس ازآنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *

صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است وندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهدبود ۰ ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ، وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك نکرده است ۰ وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است کهپیش ازاین آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود خدا ازاین کلمات بآن قرینه روشن کردد ۰ که فرمود زمانی خواهد آمدکه شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فوأد نیز اعتقاد آورند *

بعداز ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کردوآیات راذکرنمود وهمچنین شواهد دیکررا که بعدازآن آورددر هیچکدام بذکرآیات نپرداخت وعلت عدم ذکرآنهارا بزودی خواهی دانست ۰ که ✻ اولا ✻ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد ✻ ثانیا ✻ درپس وپیش آیات مزبوره شواهد بعثت وبشارت پیغمبرآخرالزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال خویش ندانسته صرف نظراز ذکرآنها کرد ۰ وماهمه ترجمه هارا ازروی ترجمه های خودشان در انجا خواهیم آوردا کرچه دراصل کتابها واضحتر ازاین بوده است که اینها در ترجمه آورده اند *

✻ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ✻

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است وازاو راضی هستم روح خودرا بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند ۰ نه آواز بلند کندونه درکوچه ها فریاد نمایدنی مرضوضی را نشکند چراغ روشنرا خواموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنکام کذاشتن حکم درروی زمین داتنك نشده خسته نکرددجزیره ها منتظر شریعت او باشند ۰ چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *

آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *

من که خدا هستم ترا براستی خوانم ودست ترا کیرم وترا حفظ کنم وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی . پروردکارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیکانه وحمد خود را برتها نخواهم داد *

آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *

اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود محتاج براهنمایی دیکری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف وهوشیاری دریاب *

انصاف بده تادر انصاف تو بازاست

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است. واو برکزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است. روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را درطوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت افتخارآورد بدست خودنی مرضوضی رانشکند کهاورحمت برعالمین است. حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند . درکذاشتن شریعت درروی زمین اذیتها کشد ودلتنك نشود . واوعبد برکزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند واورا دست کیردواورا حفظ کند . واورابرای عهد خود وروشنایی درطوایف عالم ظاهر کند . تاآنکه نابینایان را بینا کند وجهان را ازتاریکی جهل ونادانی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی دهد . خدای پروردکار عزت وحمد خود راباوعطا فرماید واورا عزیزومحمدوواحدوحید ومحمود وحامدنامد * کهعزت وحمدخدای

به بیکانه وبتها نرسد . آن عبد حقیق الهی بتهارا سرنکون کند بت پرستان را دروز مانیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین کذارد جزیره هامنتظر شریعت او باشند *

آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیراکه صاحب شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی کهباآنجناب وارد کردید درانجیل نسبت دلتنکی را باودادند باآنکه اشعیا کفت در کذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *

در فصل هفدهم انجیل متی آورده اند

عیسی نیز جواب داد کهای اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شماها کنم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خداشناسی وبیان اطوارتوحید حقیقی نکردآن کاری را کهمصداق آیات اشعیا کردد * منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیرهها میشنوی که درامریکا باینکه بحبوحهٔ ملت عیسویان است چکونهشریعت مقدسهٔ اوظاهر کردید . وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا موجود هستند . ونیز آثارشریعت اوبطورهای دیکر درمیان عسویان ساری شدوبی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد ازدواج ومانند آنها درآنجا آشکار کردید . وتتمهٔ آیات وبیانات فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم ازمیزان چهارم کفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیکر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکرنمود *

اینك آیات زبوراست

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد باآیین ملك زادق الی الأبد امام هستی خدای تو که دریمین تست درروز غضب پادشاهان وملکارا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت براتها خواهند کرد

وزمین را پرخواهند نمود و بسیاری از بزرکان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح وبیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد ۰ وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور باسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی باآیین ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند واز آن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند ۰ حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنیونت آن لشکر در روی زمین وبراند اختن آنها رؤسا وبزرکان طوایف را اشکارا آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریهٔ مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز کذشته ازعدم دلالت برمدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

آیات فصل هیجدهم توریهٔ مزبوراست

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانکیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که باو کویم بایشان کوید وهرکس سخنان مرا که او از زبان من کوید قبول نکند ازاو باز خواست کنم *

ومایَنطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود باخدا بود ویا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ در کتب آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اکر آن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی او خواهد بود که کفت نسخ در کتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

معیار ششم

از برای منسوخ شدن توریهٔ یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودر آن ضمن پایهٔ ادراك او نیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد بر نسخ را که آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

کردش انکار بحدی که باقرار کشید

ازجمله دلائل منسوخ نشدن توریهٔ باانجیل را میکوید که قربانی در زمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکر لزومی برای آن قربانیها نماند *
در توریهٔ امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی آن شست وشوی ظاهری مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *
اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که در آنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که باید دل آدمی منزل خدا باشد امابعد از آنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می سازد دیکر عبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *
در توریهٔ روزهای عید مقرر کشته بود که احدی در آن روزها مشغول کاری نشود بجز از کارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا بآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قرار است که نوشت واز انجیلها ونامه ها ورساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او وبالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل وبیانی را لازم نداریم هرکسی راکه ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیکر داریم که اشارت به بعضی از آنها را زاید نمی دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید کرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنکی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبدها برای چیست ؟ *

انجیل راتقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورندکان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیق آورده اند . ونکفت که آیا همهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست وبعض دیکررانیست . ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریک منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند . ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها بیک اندازه منزل کرده است ویا آنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد . ونیز معین نکرد که آیا این هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنکی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عبادتکاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنهانیز بودن خود را وانمود میکنند یانه . ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنکی وهیکل دل چه چیز است اکر ظاهر

قلب است که آن نیز ازعناصر واز سنخ جسد است ویا آنکه ازدل انسانی چیز دیکر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نکفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیک شنبه بیان نمود . اکر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیکر قرار دادند وبرخلاف توریتی که میکفت تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بکذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار کذاشتیم . ولیک ازصاحب میزان سوالاتی دیکر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب کفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترک کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها وروزه های عهد موسی را چرا برداشتید اکرصوم باطل شد چراعیسی روزه کرفت وامر بروزه داشتن کرد واکر نشد اطوار وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها کذشته این پرهیز را درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شمانیستید که میکفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد برتغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین راچه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای کوناکون آوردید هرکاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واکر نکرد علت تغییر نمازهای مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اکر ازاینکونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است وبرای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یک تغییر کافی تواند بود حال آنکه درانقسام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازآقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد ازاو باید تحقیق کرد *

معیار هفتم

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ درشریعت موسی کیفیت ختنه است که میگوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر ازانکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی . وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید * مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میگوید * دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست از آنروی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید . وبرهان این مطلب را بمحول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازانکه باهمهٔ این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهدعتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امرختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرا درانیجا بفهمیم اگرچه بیان این مطلب درجای دیگر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه راتنها به بنی اسرائیل نسبت داد یا ازروی سهو واشتباه است ویا بملاحظهٔ دیگر انشاء الله سهو است پس بگوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموما وخصوصا وارد وتأکیدات دراینباب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل او حکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود باآنکه اگر پاکی دل ازشهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی درپاکی دل عیسی اسلامیان وانجیلیان متفقند وازآنطرف خود میگویند که آنجناب خدا بود وپسر خدا بود *
عناد وبیهودانرا درخارج بگذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود گرفت آیا میتواند بسخنان بی بنیاد باطل کرد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله عیسی است دوعبارت غیرکافیه براثبات مدعا ازنامه هاست که * اولا * مأخذ آن نامه ها معلوم نیست * ثانیا * درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست * ثالثا * خود آن عبارات دلالت بزرگ ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم . والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

* درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است *

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی گفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالک وکامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترا به بسیاری تکثیر خواهم کرد . آنگاه ابرام سجده کرد وخدا بااو بسخن درآمد وفرمود همانا عهد من با تو این است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید وپس ازاین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدرا متهای بسیار کردم وترا به بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پدید اشوند * وسرورها * ازتو ظاهر کردند . ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتو آیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس ازتو آیند بوده • تراونسل آینده بعدازتراوارث دیارغربت خواهم کرد و پرورد کار ایشان خواهم بود *

عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است

آنگاه مرابراهیم رافرمود عهد مراتو وفرزندان تو که پس ازتو آیند نگاه دار یدوآن عهدی که بایدتو ونسلهای آیندهٔ بعدازتو نگاه دارند این است • که هرذکوری ازشماختنه شوند غلفهٔ خودرا از گوشت ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکور شمانسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه از نسل تودرخانه تو تولد کنند یاازبیگانه زرخرید شماباشند• آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یابقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن در گوشت شما میثاق ابدی گردد • ذکورغیرمختون که پوست غلفه راختنه نکند وعهدمراباطل سازد ازقوم خویش منقرض وابترباد *

اکنون برهان مؤلف رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقوالوسیان بخوانیم * آیت ۲۸ و ۲۹ ازنامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خودمیسازدولی آیت ۲۵ همان فصل رانیز بیاوریم که حال باطل کنندکان عهد الهی را واضحتربینیم *

آیت ۲۵ هرگاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اماا گراز شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل گردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میگوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

لاایمان ظاهرا الابباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر

آیت ۲۸ و ۲۹ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در گوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است که درباطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودرمعنی باقلب است ومدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدااست *

ببینداین آیات راکه صریح میگوید ظاهررا باباطن مطابق کنید وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری نماید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیراکه ختنهٔ حقیقی چنان است • چنانکه درآیت پیش گفت که اگرشریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وگرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی • که روح در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهرکدام بی آن یکی ناقص وابتراست • وهرکس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی بابراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلاآوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد گناهان گوشتی را از خود دور گردید بختانی که دراوبادست نشده بود مختون شدید *

ببیند پایهٔ سخن اینهارا باچه سخنی چگونه عهدخدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنگونه عهد ابدی راکه در خود عیسی جاری بود محض ازروی عناد وجحود باطوار یهودبی حکم الهی وامر عیسی یاتصریح درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه ازنامه هایی که میگویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت ترجمهٔ آن رانیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنهاتواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم گفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات
وفوائد ختنه را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی
این کار را بی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان را تصدیق خواهند نمود
همچنانکه مسیو « شارل میزمر » کتابی بزبان فرانسوی
درسنه « ۱۸۷۰ » بنام سواره ده قونستانتینو پل نوشت ودرآن
محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد
واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

« والفضل ماشهدت به الضراء »

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله
که صاحب کتاب بی زحمتی بر ماخود دلائل آنرا آورد اگرچه
درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم
که مطلب آشکاراست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشد سخنی
درخصوص نگارندهٔ نامه ها داریم که گاهی از روی افکار ورأی
خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان
سخن گفته اند و زاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه
بیاوریم *

« درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ « ۲۵ » گوید »

اکنون درخصوص باکره ها امری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای
عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میگویم . اکنون گمان میکنم
که برأی این تنگی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینگونه بودن
برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش
وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیگر در اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که این حکم
منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود گفت باز حکم ابدی
ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده
آگاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه
کرد وگفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

« معیار هشتم »

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم
وقوع تحریف درکتب منسوبه بوحی والهام نگاشت وبذکر دلائل این
مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد
وسخن را بدآنجا رسانید که گویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة
وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را
دربعد ازآن گفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف
ممکن نبود پس سخن در تحریف غیرمقبول است *

اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خود آورد که ازاین آیات استنباط
میشود . تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت
اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید
پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینگونه استدلال
از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است
یاآنکه باآیین معهود عمدا سهو کرد امیدواریم که ازروی بی اطلاعی
بوده است *

پس در صفحهٔ « ۳٤ » و « ۳۵ » آن کتاب هردوقسم
ازآیات راتبدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب
خودا و بگوی *

اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که « فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون » ولی « اولا » غفلت ازمثل این آیت کرد که
میفرماید « فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر »
« ثانیا » ملتفت نشد براینکه اگرمقصودازاهل ذکراهل کتاب
بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت
باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد « ثالثا » هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بوسایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق بر انبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

﴿ دوآیت از سورة البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ﴾

﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم ازسورة البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجاءتهم البینة *

درعدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیك آیت پیشتر آن رابرداشته در آنجا گذاشت آنهم ان شاءالله از روی سهو است *

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد وپرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان در انکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ از آنها بیهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ از یهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهر قسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه در میان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرگی وجاه گذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریری یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی
که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده
ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون
که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور
هرگونه فساد ظاهری وباطنی در میان اقوام ورؤسای آنها
وسایرجهات که باندك تدبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان
واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات
وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون
یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب
عهد عتیق وجدید ونامه ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم
تا باصل تورية وانجیل وغیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب
در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن
اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا
که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد
تحریف دادند وتباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف
داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای
وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا
حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است
وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن
مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای
بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از تورية
در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه
تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت
وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمهً باقی ماند یا آنکه از این مطلب بگذریم *

گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را
بمحبت این انجیل وتورية برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن
باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین
امر را بر خدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق او تعالی
محول دانیم *

والسلام علی من اتبع الهدی

اینکه مؤلف کفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده
در تورية وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید
که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل
کتب بوجود نسخه های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری
آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را
زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال
نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود
باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال
بودن * اولا * آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات
الهیه موافق توحید حقیق وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت
که از کتب مقدسه اخذ شده است *

* ثانیا * در خصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را
که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز
مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را در این دو مطلب
بر خلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم
انگاشت *

وهمچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی
وموافق با اجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنها را از کتب
آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *

وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هرگاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود در ابدان که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا باتو محاکمه کنیم وشرمناك شوی وهوا خواهان تو از تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خودرا سنجیدی *

﴿ معیار نهم ﴾

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خوابش وجود انسانی را برای آیت شناسایی خویش کامل مطلق آفرید واو را آینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت بر عیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گویی درحق آنجناب را خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت وبکشفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودر مرتبهٔ الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحهٔ ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعد از ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل در این خصوص ودر بارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید * پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه ومرگ وناپاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا در کمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اورا طالب بود وبس ودر اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته ور وحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

از بحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب در بیان سخن با ما کرد وموافقتی که با ما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان در بدایت ایجاد واستعداد او بر تدبیر وتصرف در مخلوقاتی که دون از رتبهٔ او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بربطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکند نظر باید کرد *

﴿ درفصل دهم مرقس ﴾ ازقول عیسی کوید حقا بشما میکویم که هرکس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی کناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس کناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد برمطلب نخستین آورد نباید فراموش کرد. باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تا آنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم از آفریننده قادر مهمین هرکز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نکردد *

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ۷۲ ﴾ کوید شیطانی که مخلوقی ازظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورا بالای بام برد وکفت اکر تو پسر خدا هستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان سال بروی نمود وکفت اکر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتودهم وازاینکونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کمالیهٔ اوتعالی پس هرکاه چنان است آنچنان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید ومجمع کمالات ظاهریه وباطنیه‌اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکدورتها کدام است *

حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مکر آنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیکراز عهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبدء ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذ آن اخذ کرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند . وبجزازاین کونه عالم ومتعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیکر مردم سراین مطلب بزرك را نتوانند کفت *

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *

رمزی ازاین سرعظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مرا است وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم ازآوردن تعلماتی که ازعالمان ربانی بقدر خود فهمیده ام ازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهرکس طالب باشد پیداتواند کرد *

﴿ آب کم جوتشنکی آوربدست * تابجوشد آبت ازبالا وپست ﴾

برسرسخن رویم که مقصود ازدست نرود . مؤلف نجات رابسیح منحصر کرد ودلائل نارسا ازانجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *

چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر بر کمشد کان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *

ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتا دم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد کفت که ✻ انسان در آن وقت ازکناه ومرك وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده ✻ پس ازاو میپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجها که در وقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *

آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه کراهی *

ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کمالیهٔ خدای

وجود پاك ایشان است *

درکتب لفظیه وحروفیه بمحافظت خدای تمسك جستی ووقوع تحریف ونسخ راازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چکونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدورات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اکر تعقل کنی ازحضور ایشانت شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درکذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میکذارد واستغفار میکرد ویاپیغمبر ماطلب مغفرت مینمود وهمچنین ازانبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی که موهم کناهکاری است ظاهر میشد. نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام ورفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند وبیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کنند واستغفار ایشان تعبیر ازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ نقصان کیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنها را پوشند وازجنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنند ومانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پاپی کویند تا آنهارا سخندانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند ونه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم ودیکر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان راکرد پیغمبر مامسلمان عجم را ناطق نمود نه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

کمالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واو را داخل برزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سر ورهایی که بشارت تولید ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد واو را مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار ازدست آنجناب جاری داشت *

واکر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کناهکاری واستغفار انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج تمهید مقدمات چند وبیان مطالب دیکرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطلبی که مارا درمیان است بیرون است *

معیار دهم

ازبیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت بمسیح یاغیرمسیح کفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت باسانی خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب داریم *

دعوی اقرار قرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل شد *

عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار کردید *

وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را کفته شد *

بدایت حال انسان وراه پاکی وتقدس ظاهر وباطن درانبیا واولیا بدرجهٔ وضوح رسید *

عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجملهٔ مقربان الهی معلوم شد *

تنبیه

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها سخن کفته است وکرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد کرفتار بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند ازآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری خدای آوردم وخدای را کواه میطلبم که همه بانصاف نکاشتم ودوری ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی کفته شود *

کاین همه آوازها ازشه بود * کرچه ازحلقوم عبدالله بود

دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی کفت ازصفحهٔ ۱۱۴ اوسخنی بیاوریم ومزید آکاهی ازآکاهی اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *

وبنابراین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است اوبخدا دعا (یعنی نماز) ومناجات وشفاعت کرده است وهمهٔ این کونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای بشریت او بود نه بنابر الوهیت واکر درخصوص این مدعا سؤال نمایی که آیا چکونه ممکن است که الوهیت وبشریت بهم ملحق شود پس من هم ازتو سؤال می نمایم که چکونه ممکن است که روح وجسم ملحق یکدیکر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است وهرچیزی را که می نماید ازروی حکمت خودش میباشد وبحث بحکمت خداوندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آ می

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیقی ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب رادر معیارهفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میکفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی رانمیرسد که در اینمقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم ٠ وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بربیان خویش خواهیم بود *

لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان کواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بودواز آنطرف نیز میخواستند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر بر آن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخداثالث ثلثه است ناچارشدند ازانکه آنجناب رادوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل راحمل بر بشریت او کنندو آیات مجهولة الحال دیکر راکه بسیاری از آنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای رابرهمه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی یاجوزی نتواند کنجید *

خدای را اول مخلوقی بجز آنکه درآغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهرچه آفریده شود دراینجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق اینجهان خواهد بود *

وجود شریکی مرخدا یرا متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خداصادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *

دیکروا ضحتر کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند کردید جسم بحدود جسمیت غیرقابل ابعادسه کانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *

وامثال اینکونه نمونه‌ها که هرکز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید ٠ وقدرتی که درمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است ٠ وعلم که کفته میشود همان ذات الهی است ٠ وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

اسمائه تعبیر وصفاته تفهیم

پس قدرت وعلم ومانند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه کوییم ذات قدیم الهی نیست ٠ که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود وواقع نکردد وتعلق نکیرد ٠ نمی بینی که علم خدا را ازداشتن شریك نفی کنیم *

اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولافی الارض

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارد اکر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدانیست ومانند یکی ازمخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه درمخلوق ممتنع درخالق تواند بود *

کذشته از اینها آنکونه حلول واتحادی راکه میکویند در عیسی شد آیا این کارنیك بود یابد ٠ یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدایی ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او ۰ اکر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را براین جاری سازد که در بشرهای بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلت اینکه کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیز است وکار نیك را صانع قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

❊ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ❊

حلول در بشر سهل است که درکترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه ازکار بد وزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت ازکفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد کفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه تغییرات وتبدیل درذات اورا جایزدانستند ۰ نمیدانم چه میکویند خدارا حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است ۰ وتوخود در اول کتاب وجاهای دیکراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط کفتی ۰ وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واحد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای نکویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی باجسمانیات نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شد که کفت من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

باکلایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را درحق شاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اند ودرانجیل خودشان نوشته اند *

اینك ❊ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ❊ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای پدرهمه یکی شوند وچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان ❊ یعنی ایمان آورندکان بمسیح ❊ نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا فرستادهٔ وعزتی راکه بمن دادی بآنها دادم که یکی شوند چنانکه مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند که تومرابعث کردی وچنانکه مرادوست داشتی ایشان رادوست داشتی * نیز ❊ درآن فصل انجیل است ❊ که من کلام ترابآنها دادم وجهان دشمنی بایشان کرد زیرا مانند اینکه من ازجهان نبودم ایشان نیزازجهان نبودند وهم ❊ درآن فصل است ❊ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من ازجهان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو ❊ یعنی وعدهٔ تودرحق ایمان آورندکان ❊ حق است چنانکه تومرابجهان فرستادی من نیز ایشان رابجهان فرستادم *

❊ درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ❊ آنچه راکه دیدیم وشنیدیم بشمابیان میکنم که شما باما متحد باشید وفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر اوعیسی مسیح است ❊ نیز در آن فصل است ❊ اما اکرمانند او که درروشنایی است درروشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحد هستیم *

❊ درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است ❊ باورندارید که من در پدرم وپدر در من است آنچه بشما میکویم از خودم نیست بل پدری که در من است ❊ وبعبارت دیکر ❊ در من ساکن است بعمل آورد ❊ نیز در آن فصلست ❊ در آن روز بدانید که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم *

❊ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ❊ خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و باهمه است ودرهمه است ❊ ودرفصل ششم نامهٔ قورنتیوسیان است ❊ شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل درجملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون برادر انرا بیا کاهانم از رموزآن کلام حقیقی الهی که در اصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه ها شده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿اولا﴾ و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه ﴿ثانیا﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز بر آن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را از روی مودت ولطف جویاشود باو کوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿انفکم سمین﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی در ثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿بینی شما فربه است﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را ازآنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختند وخواستند این کلمه را که صریح درشرك والحاد است تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان کفتند که چون از وحی وکلام خدا واز انجیل حاضر است باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیرمحرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند . پس اکر در انجیل کلماتی ازاین قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار وروشن است . وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت بر آن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت *

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندکان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس . ودر قرآن مجید نیز ازآنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنندکان بود دست خدا نامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامه ها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت . واکر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت برمطالب اهل تثلیث نتواند داشت • بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر ازعبارات مذکوره ونسبتهای پدری وپسری در حق سایر مخلوقات وانبیاواولیامیباشد • واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم وبعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است ویهودیها میگفتند ماپسران خدا هستیم *

* درفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است * خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید *

هرگاه آنگونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میگویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را ازمعجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است • والیسع نیزاحیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع ازتوریة است • وآنگونه معجزات را که ازعیسی روایت کرده اند در حق شاگردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضرآورده اند • دمگاوبنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اگرچه بدلائل توحیدیه وبداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانندآن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر گردد • لکن محض مزید آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که درخصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه ازروی سخنانی که ازعوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد ازسخنان جاهلان است • ودانشمندان دانند که تکلیف مابجزازفهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست • خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت • وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطافرمود ومنتی بزرگ براونهاد *

* ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیرا کثیرا *

ومع ذلك اینگونه اعتذار دراعتقادبه تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود • وچنانکه گفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینگونه سخنان بی بنیان باز شود • ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین گوییم وموحد شان شناسیم • وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا بتحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز دربیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم گفت واعتماد باآنگونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مگر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیااخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه • وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر گردیدیانه • اگرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیگر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد واز خداوند یاری خواهیم جست *

والسلام علی اهل السلام

بسمه ذی الکبریاء والعظمه

میزان چهارمین ازمیزان الموازین

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبر موعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود . که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنها بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید . ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیکر که ذکر آنها بردلهای پاك روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد . واین میزان نیز درده معیار قرار کرفت *

معیار نخستین

آیین امتحان واختبار که خدای را درحق هرقومی ازاقوام ودر بارهٔ هرکروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمةالله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند . وهمچنانکه پدر مارابی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بربنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم وبشارت کرد . یعنی انکلیون رابروی فرستاد وروح القدس را مؤید ومسدد اوداشت . وآنجناب آنچه را که مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت وبشارت بعمل آورد . وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند ازبرکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنکام اجرای آیین اختبار شد *

سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال کفتیم وکسانیکه جویای مزید آکاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند . واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که در مسائل دینیه عربی العباره نکاشتم این مطلب رامشروح داشتم . ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است . دراین مختصرنامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست . که پیغمبر یاولی که داعیان برراه خدا وهادیان ومبشران وانداز کنند کان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند . تا آنکه ایمان آورندکان حقیقی ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدکان که در آن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند . واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مکر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمناوهم لایفتنون

پس ازآنکه کلمةالله عیسی راموعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرامکررا ومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد ازاوظاهر کردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی کفته خواهد شد بشارت پیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم وبشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند . وفرمودند که بعدازمن مسیحان در وغکوی پیداشده سخنان مراتغیرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت . وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنهادر هلاکت است مکر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادر حق معلمان بعد ازعیسی میکوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ کوی بودند چنانکه درمیان شما نیز معلمان دروغکوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله راکه شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدکویا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شماها را بجای متاع کذارند یعنی میخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ درفصل سیم است مهلت دادن خدای راوسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ماپولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشواراست. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیکر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنااست ازدروغکو یافتن تورسولانی را که میکفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغکویی آنهارا بامتحان دانستی آکاه شدم *

تحریف ودست کاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغیرات وبدعتها که درآیین او کذاشته شد. واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتربیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنندکان ومعلمان دروغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهر درخشنده چو پنهان شود * شب‌پره بازیکر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمة الله مأمور بتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبدو زمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز ازابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پنداشتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند ونور حق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولو کره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بربشارت عیسی برپیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب اینکونه سخنان را ازما مخواه. مکر جواب مطلب را وبیان سخنی را

که کفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند او نیز از آن دروغکویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میکویی لفظا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر کردد . معلمان دروغکوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص کمراه کنندکان بعد از خود خبر داد ومؤلف ما بدیکر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه از معبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب از او پنهانی پرسیدند که این علامتهای کی ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را کمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که کفت بعد از من پیغمبران دروغکوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنندکان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اخنفا کذاشتند . ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورك تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واکر پیغمبران دروغکوی نیز با آن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان دروغکوی بعد از عیسی علیه السلام وبرداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر وباطن کفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت با اینکه اعتراض شما در این مطلب کذشته از حذفیات وتحریفات از جهات دیکر نیز مردود است *

اولا مقصود از آیت کریمه اشارت ببشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید . ولازم نکرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

ثانیا مدلول آیت قرآنی آکاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاك او احمد است ونکفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمودند مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد . وپس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل ووقوعات بعد از آن جناب وپنهان شدن اوصیای حقیق وکلمات وبشارات او بنحویکه علی الاجمال کفته شد معلوم کردید اینکونه اعتراضات را که از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل ووقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام با وجود معجزه وبرهانی مانند قرآن وبیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که از جانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیکر از خارج نخواهد داشت مکر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت بر منکران یك جمله از آیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین راچنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که در حق پیغمبرموعود ومنتظراست بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل و بهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند ۰ وپس از علم وآکاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند ۰ چنانکه یهودان درحق مسیح وبشارتهای وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس بر آنکونه دینداری باد ۰ ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان ومنکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکند بدستیاری او میکنند ۰ ودر حق یحیی نیزمانند این سخن رانشنیدی وتبعیت بریهودان را برخود ننك ندانستی ؟ *

﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی کفته اند درمعیارششم از میزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم ۰ ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبر موعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات مزبوره میکند ۰ ولفظ برادر راکه درتوریة کفت از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند که اهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند ۰ وبالبدیهه برادر یکقوم

طایفهٔ دیکری است کهازیك پدرجداشده اند چنانکه این معنی درحق نسل اسماعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند وبنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب کردیدند واضحست ۰ این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پرورد کارتوازمیان برادرانت پیغمبری را مانند تو مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ١٥ ﴾ از کتاب مزبور از فصل هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت این کلمات را بر پیغمبرموعود وراست نیامدن آنهادرحق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسویان که درآنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم * درصفحهٔ ﴿ ١٧٩ ﴾ میزان الحق پروتستانی که دربیان این آیات بسخن پرداخت میکوید ۰ ثانیا ازآیات توریة آشکار ومثبت میکردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق ویعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل ۰ وآیاتی دراینجا آورده است که هرکز دلالت برمدعای اونتواند داشت ﴿ خدا بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنهارابدیار غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل اسحق نیزخوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت توزمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ الهیه که درحق اسماعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد ۰ واکر عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش کنند مطلب بغایت روشن است ولکن ۰ حب الشیٔ یعمی ویصم *

جون اساس سخن را بقدر امکان براختصار کذاشتیم درمیان این مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد ازهمین توریة بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد ۰ وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

چکونه بوده‌است ودرهمین بقیهٔ توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بکذاشته اند *

سخنی در بیرون ازمقام کفتکو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه کردد وراه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام وکلام الهی نه چنان است که هرصاحب سوادی که ازخواندن ونوشتن الفاظ ولغات آکاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار ونکات غیرمحدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست ۰ وپیشتر کفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اکر کسی حقیقت انسان رافهمید وحی وکلام الهی رانیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد ۰ مانند مسیح علیه السلام که ازاو ازروی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میکفتند وتا اکنون نیز میکویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید ۰ پس کلام الهی راحواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن کذشته از اینکه درعالم جسمانیات وتوالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم ۰ وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا ۰ لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم ۰ یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیراز طورمعروف خودمان دانیم ۰ وکوییم که زید باید ازنسل عمرو باشد تاحکم فلانی درحق او جاری کردد ۰ که اینکونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود ۰ وکسی رادر آنحضرت جای اعتراض نتواندشد ۰ بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما از اسرار وحقایق امور آشکار است *

❊ درفصل سیم انجیل متی است ❊ که در پیش خود تان نکویید

وتصور نکنید که پدرما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

❊ درانجیل لوقا است ❊ اکنون میوه ها را بثمرشایستکی بتوبه بیاورید خود بخود نکویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدای ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهدابدی خدا را برداشتند ازنسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیق ابراهیم از باطل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند ۰ اکر محبت خدارا دردل دارید وازعصیان بری وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقت را یابید ۰ واکر بخیال باطل بکویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارا نجات خواهد داد ومارا رهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما وازعقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شمارا بشناسد وقبول کند ۰ همین آیاتی را که میکویی دراختصاص برکت امتها برنسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمدیان باطل است ۰ آیادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم راماًمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت ۰ مکر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاوردم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای رادرحق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

❊ درمعیار هفتم ازمیزان سیم ❊ عبارات توریة راشنیدی ووعدهٔ خدا را با براهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت او وظاهرشدن سرورها از نسل اودانستی ۰ آغاز سخن را از آنجابکیر واستواری امر میثاق ابدی رادر خصوص ختنه معلوم نمای ودرذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

❊ درآیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ❊ ابراهیم بخدای کفت همانا اسماعیل در حضرت توزندکانی کناد ۰ واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد . واز لحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت تورند کانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم در میان او وخدای تعالی معهود بوده است . زیرا که آنجناب درجواب بشارت از اسحق این سخن را کفت ودر جواب ابراهیم از تولد اسحق وثبوت عهد ومیثاق در اوو درذریت او خبرداده وفرمود ❊ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینك اورامبارك خواهم کرد وبرکت خواهم داد واورا عظیم خواهم نمود واورا بغایت بسیار خواهم ساخت ❊ دوازده سرور ❊ از او تولید خواهم کرد واورا صاحب امت عظیمه خواهم نمود ❊ وپس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات درحق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهد واقع کردید . وابراهیم نود ونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را درآنروز درطبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ❊ ودوازده سرور ❊ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه ووعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت برابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ❊ دوازده امام معصوم است ❊ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان وبجز از ایشان دوازده سرور دیکر که از ذریت اسماعیل باشد نتواند بود . وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد در ایشان وبایشان تمام خواهد شد . ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت . وتمامی جهان را مودت ایشان فریضهٔ ذمت شد . واجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان کردید که مودت ایشان مودت پیغمبراست ومودت پیغمبر مودت خداست *

❊ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ❊

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امامان از نسل او بی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید . واز تقلید جاهلانه برادران پروتستانی کذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت . وپیغمبر مانند موسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی را که دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ❊ ۱۸۹ ❊ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست . که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اوندارد وهمه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیکر سخنان او سقیم وغیرمستقیم است . که ازجملهٔ آنها سخنی است که از قول عیسی کفت که ❊ اکر موسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه او درحق من نوشت ❊ واز این سخن میکوید که برکت موعوده در ذریت ابراهیم منحصر بعیسی است وپیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است . ودر عدم دلالت آن سخن براین مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود . نوشتن موسی درحق عیسی اکر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را اقلا پیغمبر کویند که مطابق بالفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که با این تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برادران
او تواند بود مندرج ساخت ۰ وچون دانشمندان را ایراد آنکونه
سخنان نشاید از جواب براو کذشتیم *

ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید

معیار سیم

کوش ادراک خودرا باز کن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف
ومأنوسی ۰ همه را ازدل خود موقتاً دور نمای ۰ مشاعر خود را
برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بکذار ۰ وپس
ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک وفهم سخنان است درنظرکاه
خدای باختیار خویش راه بپیمای *

ازبشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف
ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبر آخرالزمان است دراینجا بیاوریم ۰
ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم ۰ وپس
ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیقی ایشان را درقبول وانکار
برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست ازبشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات
علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان
کنیم ۰ ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه
باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست
یداللهی بود بیاری خدای سخن کوییم *

خدای جهان راچنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف
دانیم صفات قهر وغضب وانتقام رانیز درآن حضرت اعتراف
خواهیم داشت ۰ وکذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا
وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب کواه راستین
خواهیم دانست *

آثارصفات قهر وغضب خدای درهر زمانی بطورهای کونا کون
درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آکاهی بشایسته دارند *

شمعون الصفا در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن
اینها طبعاً بی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده
شده اند کرفتار شده بجههٔ فساد خود شان که ذم وقدح میکنند
کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار منتقم ازکشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاک نمودن
حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکنند ودرکتب سماویه
شواهد این سخن بسیار است *

درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است

انا هوالذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم
کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وکویم
که حی ابدی منم ۰ اکر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم
برسدازد شمنان انتقام خواهم کرفت اعدای خودرا مکافات خواهم
داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم ۰ شمشیر من کوشت خواهد
خورد وازخون کشتکان واسیران وسرهای سروران دشمنان
خواهد آشامید *

درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتوریة است بردشمنان
غالب خواهید شد وازشمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند ۰ وپنج کس
از شما صد کس را غالب شود وصد کس ازشما ده هزار کس را مغلوب سازد
تادشمنان شما در پیش روی شما بیفتند درفصل دهم انجیل متی است
کمان نکنید که من برای کذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای
فرستاده شدن شمشیر آمدم *

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب کفته شدکه انسان حقیقی
آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی
شانه غیراین انسان ترابی وجادی است وعظم واعتبار این قالب
بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات
خدایی است وکرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وبی بها باید دانست *

دراین مقام تمثیلی ازحدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *

حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینا راست که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است ۰ وازآنطرف دیت قطع دودست از آدمی هزار دینار است که پانصد لیرهٔ این زمان خواهد بود ۰ یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وبسید مهدی بحرالعلوم نظمانوشته استفسار ازحکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عزالامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلاقی ربع دیناری بریده گردد ۰ درجواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن خیانت ازآن آنراگرانبها داشت واورا ذلت خیانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *

طوایف جهان درنظر الهی هرگز شان وعظمی نتواند داشت مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود همراه آورند *

﴿ درفصل چهلم ازکتاب اشعیا است ﴾ طوایف درنظرش لاشیء بل ازلاشیء کمتر ودرنزد اوناچیز معدود شوند *

سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است ۰ وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا گردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید ۰ که خدای حکیم انبیا واولیا را درهرزمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها گمارد ۰ وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور گردد وناچار از قطع آن شود ۰ تاآنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهایی دهد ونگذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام درانبیای عظام جاری بود ۰ وچون اقوام را دراطوار انکار ثابت وراسخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند ازاینکه یابرآنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت گردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ دراصلاح نیست ۰ وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید ۰ ویاآنکه بامر خدای شمشیرمی کشیدند وبرآنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل رامی شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خداشناسی ازمیان نرود ۰ چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد ۰ وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور ۰ ودرتوریة ودرکتب تواریخ مزبور است ومسطور *

﴿ درکتاب ناحوم ازتوریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم اواست خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بردشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودرقوت عظیم وبزرگست *

﴿ درفصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنك جنك آوران باهنگامه نزدیك شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند ۰ زیرا که برای ما مولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب او است ونام او « عجیب وناصح وجبار ورب الابدیه وسلام وسلطان » است . ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلا نهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار وبرقرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بربالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق کذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری کردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه‌های کوزه کر بشکند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بکذارد . آیا لازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . درچنان حالی اکر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیکر پیغمبران که جنك نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی بآندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید با آنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود از جانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اکر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میکذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد وازجنس حروف وکلمات که در زبانها بهر کونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفتخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وکفت این کلام خدا است واکر شکی دارید یکسوره ازمانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را درحق او روا دیدند . بحدی که فرمود « ما اوذی نبی مثل ما اوذیت » ومع هذا بشیوهٔ فقر ومسکنت رفتار نمود وفرمود « انا المسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر » وبامر خدای فرمودند « ما کنت بدعا من الرسل » تا آنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف ننموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودرمیان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نکذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرا رسید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد . وازپای در آورندهٔ قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را برآنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد *

« فلما آسفونا انتقمنا »

« لطف حق باتو مداراها کند »

« چونکه از حد بکذری رسوا کند »

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ❊ لا اکراه فی الدین ❊ بل بسیاری از آنها را در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل واعلاء کلمهٔ حقه مقصود بود واین مقصود دراندك زمانی بخواست خدای دست داد ۰ ورشد وراستکاری از غی وگمراهی تبین کرفت ۰ ولازم بود برجهانیان معنی خضوع وانکسار رابنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آکاه سازد ازمقصود حقیقی خود که مغایر بود باشمشیر کشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض بودی ۰ پس باقتضای حکمت الهیه ❊ سرور سیمین ❊ از دوازده سروری را که بشارت ایشانرا از نسل اسماعیل بزبان توریهٔ شنیدی وآن سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شبیرش نامیدند مأمور بشهادت وقبول هر کونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود ازقضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرهاداد وقاتلان آنحضرت راباسم ورسم معین ساخت تابر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست ۰ ونیز جمله آن ❊ دوازده سرور ❊ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ❊ نخستین سرور ❊ را وصیت کرد بسکوت ونکشیدن سیف الله ذوالفقار که درانجیل نیز بعبارت شمشیر دوزبان ازآن تعبیر آورده‌اند ۰ وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت ایشان رابرجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت ۰ وعنوان شفاعت کناهان تمامی امت مرحومه ساخت ۰ لهذا آنحضرت باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهیدشد وهر مصیبت والمی را که هرفردی از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواندشد برخود کرفت چنانکه در کتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن بزرکوار مشروح ومبسوط است *

چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اکرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که درآنهااست مارا از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی کفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

❊ درباب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ❊

ودرآسمان امر عظیمی مشاهده کردیدیعنی زنی بود که آفتاب راپوشیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب ۰ آن زن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد ۰ وامر غریبی در آسمان مشاهده شدهمانا اژدرهای بزرك سرخ رنکی ظاهر شد که آنراهفت سر وده شاخ بودو برسرهای اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستارکان آسمان را فرو روفته بزمین ریخت ۰ وآن اژدرهادر پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولیداو افرو بردن میخواست آن زن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیراین کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اکر بتفصیل دراینجابیاوریم مارا ازاصل مقصود در این نامه باز داردو لازم آید که مقدمات چندیرا که درتفسیرا ینکونه کلمات بزرکان بکارآید تمهید کنیم واین عبدبی بضاعت راکذشته ازملاحظات دیکر فراغت حاصل نیست که ازعوارض دنیویه سخت پریشانم مکر آنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت توانیم کفت *

❊ خورشید وماه ❊ اشارت بر نبوت مطلقه وولایت مطلقه است ۰ آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ❊ نخستین سرور ❊ ازدوازده سرور مبشر در توریة است ۰ آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ❊ لم نجعل لهم

من دونها ستراً ﴾ بجز از آفتاب آنها را پوشاکی نبود ٠ ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن کردد ٠ وکروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك او دیدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آن زن علی ابیها و بعلها واولادها وعلیها السلام ماء ولایت را در زیر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش برروی ولایت الهیه بود ٠ ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شدهٔ با براهیم ظاهر شد ازعقب او از اولادش بعد ازاو بود *

بجهة وضع حمل الم دیده فریاد کرد ٠ زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن بر آن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن او واولاد واصحاب او مشاهده میکرد *

﴿ و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیق را که پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسان کند ٠ و برای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع در دلهای مؤمنان ٠ وشفاعت کردن کناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت کذشته وهر کونه مصیبت والم را قبول کند ٠ وبجهة این وصیت که احسان بود نام آن مولود را ﴿ حسین ﴾ نهاد ودر حدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمد به ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك او ثار الله شد *

آن زن را در بالای سر از ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخر ودر زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *

وامر غریبی در آسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت ٠ واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد ٠ که اورا هفت سر در مراتب هفتکانهٔ انسانی عطا کردند ٠ ازمقام عقل تا جسم آن رئیس ظلمات را رؤس ووجوه پیدا شد وبرآن سرها تاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید ٠ فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودوزخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر آنرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شر ورواپادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد ٠ ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولا یعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شر ورمیدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد ٠ واکر او سلطنت موروثی ظاهر را نیز مانند باطن بدست کیرد

ودرمسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد کردید • لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را از این جهان بردارد که خلقها دراركان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد • وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر او را در زمین داشت تاآنکه هرکه او را زیارت کند خدایرا زیارت کرده باشد *

من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم • اکر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبکویند • کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییر درآنهارا جایز نمی دیدند وتبعیت بررئیس شرورنمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند • تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهرلغتی بکویند وبشنوند وانس کیرند وهمدیکر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت او رابشمشیر آکاهی میدهند ذکر کنیم *

معیار چهارم

صاحب کتاب آیاتی راکه ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید در صفحهٔ صدوهشتادم کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیکر درتفسیر آنها ذکر میکنند ومیکوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی ازروی ترجمه های خودشان دراینجا بیاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت برپیغمبر آخرالزمان است ویادلالت بمسیح تواندداشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست کفت یانامهٔ ایمانیان * واکرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسرانجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هرکز نامی از نامهٔ اونمیبردند وبسخن اوتمسك نمی جستند *

آیات مزمور چهل وپنجم زبوراست

دل من سخن نیك برآورد • کارهای خودرا بوملك عرضه کنم • زبان من قلم دبیرماهری است • نیکوتر ازاولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت • ای توانا شمشیر خودرا برروی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تواز آن است • درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو • دست راست توکارهای عجیب وهیبتناك ترا بیاموزد • پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشینند • اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابد الآباد است • عصای مملکت عصای عدالت تست • نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن کرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست • ازمنازل شرفناك توعاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد . ای دختر بشنو ونکاه کن و بکوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن نورا ملك خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتواورا سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند . توانکران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرکیهای دخترملك ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامهای زردوز رفیقان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند . وباابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند . اولادتو بجای پدران تو باشند وایشان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار برای تواعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل و پنجم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین اودر زمین درنزد هوشمندان آکاه آشکار است واز جمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بندکان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کمتر بینی اورا کی درشهات تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها درآیین خدا کذارد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است که دوآیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده واستدلال برمدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نمود . فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی متمسك بآن میشود چنان است *

لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان تو برتری داد *

دراینجایك لفظ مسیح که مطابق باترجمهٔ لقبی ازعیسی تواند بود پیدا کرد ودست آویز ساخت پس ازاینقرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة براین جاری است . ومسح بروغن بهجت بمعنی شادکام ومسرور داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبوررا چرا درنامها بتمامی نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دوآیت را بچه قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾ است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیکر دلالت نکند *

اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر ازغیر ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است کسی که اورا خدایی باشد درواقع بندهٔ خداست ودراینصورت بهرمعنی که درعیسی کویند این تعبیر درحضرت پیغمبری بطریق اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور موعود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه طوایف بسیاری بخدایی آن بزرکوار اعتقاد کردند ودرحق او فرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح بذات الله ﴾ همین دوآیت زبوررا تماماً درحق عیسی نتوانند بیان کنند . چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چکونه تحریف نمود ۰ وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغکوی کفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه کفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است ۰ ومیکوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست ۰ ودراول آیات چنان کفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو ۰ واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود ونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بکذارد ونه اور اکرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است ۰ این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن کویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن رابهتر دیدیم *

زبورچنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی ۰ وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز برلبهای مبارکت آمیخت ۰ وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهرشد ۰ وبدان سبب چنانکه برابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی وبرکت یافتی ای قوی وتوانا برهمه چیز شمشیرخودرا بربالای ران خویش بعادت عربی بیاویز وبکوی انانبی بالسیف ۰ که عزت تو ودین تو وشهرت نام مبارك تو ورسیدن شریعت تو بجزا ئر بقهاریت سیف الهی تواند بود ۰ برای کذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ۰ دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو مینماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است ۰ پیکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور تو شوند ۰ کرسی توای خداوند شریعت ابدالاباد است ۰ وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابدالدهر بوده عصا وعماد درمملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی وبدی رادشمن کرفتی ۰ وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ۰ وملك وجودین ومالك دارینت نمود ۰ وبدین سبب ترابابتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل او چکونه کواهی میدهد آیاخود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر یرا که در نامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چکونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اکرشراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اکر در خدایی است خدارا نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیکر اعتقاد نکرده اند ۰ مکر آنکه بکویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیکری بفهمد *

عجب است ازمؤلف ما که میکوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح ازآنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت برداخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام وبزرکان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه درهرحال دیکر برضاومیولات که ارباب آکاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند ۰ شهربانو دختر یزد جرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور بزرکوار از پادشاه زادکان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد ازاونبود وهدایا برای اونمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت ختمی علیه السلام توانیم دانست وبس ۰ وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است ۰ ودراینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك کردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید کفت ۰ ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که تراموجب مزید آکاهی کردد *

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی دراثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداکانه بربعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت برمسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور باآن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوردیم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم وانکاه اسب سفیدرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میکفتند برای حق استقامت جنك میکند ۰ چشمان او مانند شعلهٔ نار بود ۰ وبرسر افسرهای بسیار داشت واورا نامی بود که بجز اوکسی دیکر نمیتوانستی آنرا بخواند ۰ وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میکفتند ۰ وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامههای سفید ولطیف پرندی درپشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد ۰ باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ۰ ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد ۰ وبرلباس وران خود نامی دارد یعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بکویم که میزان کار آنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم ازروی دو ترجمهاز خود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ۱۸۲۷

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد . ودیکری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن از جانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشر کردید . اکنون مقابله کنیم این ترجه را باعبارا تی که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *

کذشته از سایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت : که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد : ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجه های ترکی بجای میخانه در یکی باصق است وبجای پامال میکند چینیه جکدر . ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکند کفته است باصا جقدر . ومعنی عبارت موافق این دو ترجه بکلی مغایر ومنافی با ترجهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورده *

﴿ والعصران الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کنندهٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت ازاین دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد . اکر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسیح ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت با آن راچه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که کفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست . آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد . وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود . درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور وبعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

در جامه وبهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب ۰ ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیئت وربوبیت داشت ۰ وآن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد ۰ وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلاو کوناربوبیت اوظاهر آمد ۰ وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

هوصنع الاله والخلق طراً * صنع من کادان یکون الهاً

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحواجمال درمعیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم ۰ اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

والحمدلله رب العالمین

کاش مرازبان کویایی میشدوتراکوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیکر دراینجامی کفتم *

* غیراین منطق لبی بکشادمی * درمدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط کفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب ۰ کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونوراقدم بسخنان امکان واکوان معدود نکردد *

قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی

معیار پنجم

در زبور صد وچهل ونهم بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که ۰ خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا درمجمع پاکان تسبیح کنید ۰ اسرائیل باآفرینندهٔ خویش فرحناك شودوبنی صیهون بملك خود شادمان کردد ۰ نام اورا بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند ۰ زیراکه خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را بااستخلاص شرف وعزت دهد ۰ پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند ۰ تکبیرهای خدای بردهان ایشانست وتیغ دوسردردست آنها است ۰ تاآنکه ازامتها انتقام کیرند وآنهارا ادب آموزند ۰ ملوك آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا مغلول سازند ۰ تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنهاجاری نمایند ۰ این بزرکی مرجملهٔ پاکان راخواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از اوخشنودنشد بل درنهایت زندکانی دل اورازنان او مایل بغیرخدا کردند ۰ وبعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد ۰ همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان باآنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بودوبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند ۰ وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند ۰ سرها وسروره‌ارا در قید مقهوریت کذاشتند ۰ بزرکان رابزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند ۰ وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند ۰ واین بزرکی مرجملهٔ پاکان را ازجانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

تعلیم وبشارت

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلاً وترجمةً پیشتر بیان کرده ایم ۰ وپس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند درتعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ٭ واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نکاهدار ومنتظر بشارت ازانکلیون باش *

❊ درفصل دویم ❊ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی کفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید ٭ آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرانکاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم ٭ مانند آنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنها حکم آورد ٭ وآنان مانند کوزه های کوزه کرخورد خورد بشکنند ٭ وستارهٔ صبح را بوی دهم ٭ کسانیکه کوش دارند بشنوند که روح بجماعت چه کفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت وحکم شریعت او بشمشیر آشکار شود ٭ وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارا مانند کوزه های کوزه کر حورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی ازعیسی کذشته بوی رسد وعیسی براو وا کذارد ٭ واو اعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید ٭ برخلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه کرده باشند ٭ ستارهٔ صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است ٭ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شد درنزد عیسی بود بروی مسلم کردد ٭ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر آید ٭ که آن ستاره همان نور نبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات واطوار درانبیاء وابرار بودیعت از او بود ٭ چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویدا شد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

❊ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الأمانات الی اهلها ❊

❊ تفسیر واشارت ❊

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست ومادر اثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیر ازآن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است ٭ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ❊ صاحب الهراوة ❊ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمند وتوانا است وغالب وقاهر است ٭ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیر وکنایت از هیمنت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد در شریعت اواست ومابرای تفنن در تعبیر بعبارات کوناکون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ٭ در هنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ٭ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزار سال بود می سوخت ٭ ودریاچهٔ ساوه خشکید ٭ ومؤبدان درعهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبد المسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ٭ عبد السلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاو سؤال کرد سطیح چنان کفت ❊ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما ولا الشام لسطیح مناما یملك منهم ملوك وملکات علی عدد الشرافات وکلما هو آت آت ❊ وعدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود ودرليلة الميلاد نبويه منهدم كرديد چهارده بود · كه تازمان خلافت خليفهٔ سيم بهمان عدد ملك وملكه درآنجا سلطنت كردند ويزدجرد آخر آنها بودكه درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصيل اين وقوعات دركتب تواريخ مسطور است *

معيار ششم

ازبشارتهاى تورية بعثت حضرت نبوى را ازاول فصل چهل ودويم ازكتاب اشعيا درطى معيار پنجم ازميزان سيم نوشتيم · اكنون بشارت ديكر از آن فصل را چنانكه درآنجا وعده كرديم در اين مقام بياوريم *

ازآيات نهم فصل ٤٢ اشعيا است

اينك كارهاى نخستين بوقوع پيوست · از حادثات آينده نيز شمارا آكاه كنم وپيش ازآنكه بشود بشما بشنوانم · اى سوار شوند كان بدرياها وساكان وپركنند كان جزيره ها خداى را بيك تسبيح نوين تسبيح آوريد · حمد اورا ازنهايات زمين بكوييد صحراها وشهرها كه درآنها است آواز را بلند كنند · دهكده هاى مسكونهٔ قيدار وساكان كوهستانها ازرؤس جبال كلبانك زنند · خدارا تمجيد كنند وحمد اورا بجزيره ها رسانند · پروردكار مانند جبارى بيرون آيد · مثل مرد بهادر غيرت را بيدار كند نهيب زند وصيحه كند بردشمنان غالب آيد · زمان بسيارى سكوت كردم وصبر نموده وهيچ نكفتم · ديكر مانند زن زاينده فرياد كنم · هم ويران سازم وهم فروبرم · كوهستان وصحراها را خراب نمايم نباتات انهارا بخشكانم · نهرهارا جزيره ها كنم درياچه هارا خشك كردانم · نابينايان را براهى كه نمى دانندرا هنما شوم· ودرشار عهايى كه آكاهى ندارند آنهارا براه برم · تاريكى را براى ايشان روشنايى كنم · وكجيهارا براستى مبدل سازم · اينهارا درحق

ايشان خواهم كرد و برايشان نخواهم كرفت ❊ ومأخوذ شان نخواهم داشت ❊ تاباز كشت كنند · كسانيكه براشكال تراشيده اعتماد ورزند هزيمت و پريشانى تمام خواهند يافت *

بردانايان اسرار آكاهى ونجات يافتكان از تاريكى جهل واضح وروشن است · كه تسبيح نوين وحمد الهى ازهمه اطراف روى زمين عبارت ازظهور شريعت تازهٔ عمومى محمدى است · كه نهايات زمين واهل صحراها وشهرها وساكان جزيره ها وراكبان بدرياها را حكم آن شريعت غرا وناموس پاك الهى جارى است · وهمه جهان مخاطب بآن شريعت تابنا كنند ومأمور بتسبيح خداى بآن تسبيح جديد وحمد رساوشايان بخدايى او *

دهكده هاى مسكونه قيدار را كه مخصوص بذكر فرمود صريح تعبيرى است لطيف ازاينكه حامل آن شريعت الهيه ازنسل قيدار ابن اسمعيل وظهوراوازعرب ودرعرب خواهد بود · كلبانك از رؤس جبال وتمجيد خداى روشن عبارتى است در ظهور تسبيح وتلبيه وتمجيد دراطوار آيين آن پيغمبرپاك كه بربالاى كوهستان وجبال درمكه وبطحا بهنكام اداى فريضه وآداب حج بجاى آورند * ازاطراف جهان ازدرياها وصحراها كذرند وبرآن مكان مقدس رسند · وبامر خداى وخداوند ناموس اعظم امتثال كنند وسخن خدارا كه ميفرمايد ❊ واذن فى الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق ❊ ازجان ودل بشنوند وشريعت بردلهاى ايشان نكاشته آيد چنانكه دركتاب ارميا نوشته شد *

حمد وستايش خدارا بجزيره ها بايدرسانند دراوقات نمازهاى پنجكانه جهاراً تكبيروتوحيد وتمجيد خدا برا بجاى آورند در بلنديهاو پستيها نام خدا را آشكار كنند · پروردكار را مظهر جبارى بيرون آمده غيرت را بيدار كرد وحكم جهادرا آورد · تاآنكه ويرانيها درجهان پديد آيد وخرابيها ظاهر شود · قالبهاى انسانى كه مانند نباتات صحراها هستند خكشيده ونابديد كردند · براى آنكه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان رابسکوت کذراند وصبر کند . بهنکام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی و یکانه پرستی وابطال اطوار بیکانه پرستی وبت ستایی وشناسانیدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد . ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به بهادری بردشمنان غالب وقاهر کردد وتاریکیها را باین علیات بروشنایی تبدیل ساز دکجیهارا راست واعواجاجهارا مستقیم فرماید . کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند و برصورتهای مخلوقات که خدایی آنهارا خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم و پریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل او همان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیکر نیست . عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر برون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد و بر دشمنان غالب کشت . طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درجا باو تسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند . عجب است که آیات دیکر ازباب (۶۰) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیکرصریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیایی برپیغمبر آخر الزمان است . وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (۶۰) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجازه‌های مدیان وعیفا ترا احاطه کند . همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند .

همه کوسفندان قیدار برتو کرد آیند . قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند . از روی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی . ومرا ازاینکونه استدلات اوسخت عجب آید . که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد . وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود . ودلیل محکم دیکر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفا ترا احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند وبمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد ومبین آیات اولیه است . شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است . قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق برکوه منا برآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره *

صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود . وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود بتبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیارا

قرينهٔ دلالت آيات مزبوره درفصل (٤٢) كتاب اشعيا بعيسى
كرد ٠ وبحمد الله كه آيات مزبوره درمد نظر ما است وسبك
عبارات وكلامها ولحن مقال را ارباب زكاوت وفطانت بآسانى
دانند وآمدن عيسى در روز آخر كه در انجيل نيز كفته شده است
هيچ ربطى بمضامين آيات مذكوره درهرسه فصل كتاب اشعيا ندارد ٠
وشيوع دين مسيحى در دنيا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر
داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنى اسرائيل از سخنانى است
كه بجز ازجاهلان بى سعادت فريب باآن نورزد *

شيوع دين مسيحى رانكفت كدام است ومقصود ازآن را معلوم نكرد ٠
باآنكه اولا مسيح صاحب دين جدا كانه نبود براى تأكيد وتأييد
شريعت موسويه آمد چنانكه خود شان ازانجيل كفتند ٠ ثانيا
اكر مقصود شايع شدن طريقهٔ مستحدثهٔ پروتستانى در روى
زمين است آنهم كه باتفاق جمله اهل اديان وبتصديق فرقه هاى عيسويان
خارج ازعيسويت ودين عيسى است ٠ وبرمؤلف است كه اين مدعاى
خود را مبرهن سازد واين موضوع را معلوم كند تابرسيم بشيوع
دين مسيحى درجهان وايمان آوردن طوايف عرب ومساكن قيدار
باآيين پروتستانى *

زهى بى انصافى است كه آيات واضحة الدلالات برپيغمبر
عظيم الشان را بدانكونه تصورات باطله وتخيلات بى اساس بخواهند
ابطال كنند ومعانى ديكر دهنداز اينقرار يهودان مردمان بادرايت
وباانصافى بوده اند *

صاحب كتاب جملهٔ سخنان خود را بريك منوال آورده
وبطوربى ادبى وبى انصافى تعبيرات ناشايست ازاسلاميان آورد ٠
واين بنده راشايسته بجزاين نيست كه ازجواب برسخنان پريشان
اوچشم بپوشم ٠ ودرخارج ازمطلب حقيقى سخن نكويم *

درصفحهٔ (۱۸٥) به آيت هفتم فصل بيست ويكم اشعيا اشارت
كرده وميكويد ٠ علماى محمديه ازجهة بى اطلاعى ازكتب مقدسه

آيت مذكوره رابحضرت محمد نسبت داده اند حال آنكه از آيات قبل
وبعد معلوم ميشود كه آن آيات ربطى بحضرت محمد ومسيح ندارد ٠
بلكه بيان خرابى شهر بابل است وآن دوسواريكه يكى راكب حمار
وديكرى راكب جمل بود وآيت اشعيا دلالت برآن داشت ايلغار سپاه
كيخسرو بود كه بربابل حمله آوردند وتسخير نمودند

عبارات كتاب اشعيا راچنان پريشان آورد كه اصل مطلب ازميان
رفت وپس ازآن بخيال خود معنى نمود ٠ ودوسوار راباباشكر كيخسرو
معنى كرد واسلاميان رابه بيخبرى ازكتب آسمانى منسوب داشت

آيت كتاب اشعيا چنان است كه دوسوار راكه يكى راكب حمار
وديكرى راكب جمل بود ديد ٠ واين مشاهده را اشعيا بعالم رؤيا
نسبت داده ٠ خراب شدن شهر بابل رابدست عساكر پادشاه ايران
كه مداين يعنى فارس ٠ وسمت شرقى ايران وعيلام يعنى آدربايجان
وطرف غربى را مالك بود خبر ميدهد ٠ تاآنكه درآيت نهم ميكويد
آن دوسوار آمدند وندا كرده كفتند افتاد بابل افتاد وبتهاى خداهاى
آنها شكسته شده برزمين آمدند *

اسلاميان دوسوار را برحضرت نبوى وجناب مسيحى تفسير كردند
كه درعالم مكاشفه براشعيا ظاهرشدند ٠ ودويست سال تقريبا
بخراب شدن بابل مانده بود كه اورا آكاه ازخرابى آنجا وسرنكون
شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقيقت كه روح معانى را ازالفاظ دريابند واضح است
كه مقصود ازخراب شدن بابل وشكسته شدن بتها واصنام وآلههٔ
مصنوعى در رؤياى اشعيايى تعبير ازتمهيد مقدمات انكسار شوكت
آيين بت پرستى است كه درآنروز شهر بابل مركز بت پرستى بود ٠
اكرچه بدست پادشاهان ظاهرى باشد كه خدادين خود را بهرقسمى
تأييد فرمايد ٠ وتعبير راكب الحمار ازعيسى عبارتى است كه انكار
آنرا بجز غيرمنصف كنند وراكب الجمل بغير ازحضرت پيغمبر نتواند بود
كه آن دو بزركوار براى برداشته شدن آيين بت پرستى بودند واشعيا را

ازظهوریك مقدمهٔ نزدیك آن امر آگاه داشتند *

پس ازفهمیدن این مطلب ومراجعت بترجمه هایی که خود شان درکتاب اشعیا کرده اند . سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگاه کنید . تاآنکه پایه بیان اوآشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام ازکتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآشکار کردد *

« معیارهفتم »

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان کماشتند . وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمة ازمیان برداشتند . ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد « والله غالب علی امره » این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمة وتفسیراً وتأویلانمودند . شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند . واکرچه در ترجمه ها ازترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند باز آیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بربشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج کردید . چنانکه بعضی ازآنهارا شنیدی ویك جمله دیکررا بزودی در این نامه خواهی دید . واین مطلب برهان قوی برآشکاری امردین اسلام است *

« یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره
ولوکره المشرکون »

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد برظهور شریعت حقه وبطلان امربت پرستی وشکستن شوکت جهالت وبیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . وامت را نیزامر نمود که همه اوقات ازخدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان کردد . ومقصود مسیح علیه السلام نه تنهادرخواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا وبشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتوبه نمایند . ومنتظر برظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه در بنی آدم بطوراکمل بود بشوند . ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن « درفصل سیم انجیل متی است » که یحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیکفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیك است *

« درفصل چهارم متی است » که عیسی ازآنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وکفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیك است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را برکشند کان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در « باب دهم » انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی کوسفندان کم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید پند بدهید وبکویید ملکوت آسمانها نزدیك است *

« درفصل نهم انجیل لوقا است » که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا برجملهٔ شیطانها نمود وبردفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بکوید ملکوت آسمانها بر شماها نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك بر شماشده است . وماننداین عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود از این بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان باهفتاد کس که میکویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرکاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرکواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان را آکاه میساخت . وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس از آن ظاهر نشد مکر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی از روی زمین برانداخته شد . واساس جهل ونادانی منهدم کردید . توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وحمد خدای متعال بشایستکی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد . مدارك ومشاعر تغییریافت . شریعت محکم الأساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد . والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجزازظهور امر خاتم انبیا چیز دیکر نتواند بود . وهرچه تأویلات دیکر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنکونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انجنا را دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ٢١ ﴾ کفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میکویم که ملکوت

الهی ازشما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *

مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده وبحواریان فرمود . بجز شماها دیکران سر وحقیقت آنرا نمیفهمند . ودر ظاهر سخنی میشنوند وکاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرك شدن آن تشبیه آورد . وکاهی بباغی تمثیل از آن کفت *

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشهٔ آن درخت الهی . وسرور نخستین ازدوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است . وامامان وسروران دیکر شاخهای آن درختند . وتابعان وپیروان ما برکها وورقهای آن درخت هستند . وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است . وکفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر اورا مهمل کذاشتند ونکذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را وبیرون رفتن آنها از طریقهٔ حقیقیه که عیسی با آنها امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد . وازعهدهٔ وبال کمراه شدن هزاران هزار بندکان خدا درهر قرن وزمانی بچه قسم توانند برآمد . تمامی اوزار برعهدهٔ معلمان هواپرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهر قرن وزمانی همه فتنها از آنکونه رؤسا ومتبوعان هواپرست در روی زمین برپا شد . وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنان آنها فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدا نتوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾
الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است که درانجیل یوحنا باقی است . واکنون پس ازدستکاری درترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره درالزام خصم است . وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . ومن ازپدر درخواست میکنم که پارقلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد . روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا که اورا نتواند درك نمود ونتواند دید . ولی شما آنرا درصورتی

توانید دید که درنزد شما قائم باشد ودرمیا شما باشد . من شمارا بلاعقب نمیکذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد ازچندی اززمان . دیکرجهان مرا نه بیند لکن شما که بزندکی من زنده باشید مرامی بینید آنکاه میدانید که من درپدرم وشمادرمن هستید ومن درشما هستم . دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند وحفظ نماید . وکسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را براو آشکار کنم . یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که ازظاهر کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکویی . عیسی جواب داد وبوی کفت که اکرکسی مرادوست دارد کلمات مراحفظ کند وپدرم اورا دوست بدارد ما نیز بسوی او آمده دروی تمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد . وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل ازپدری است که مرا مبعوث کرد . من درحالتیکه درمیان شما بودم اینهارا بشما کفتم اما پارقلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ من خواهد فرستاد همه چیزرا او بشما خواهد آموخت . وجملهٔ آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد . ومن سلام را بشما وامی کذارم : وسلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی که جهان میدهند . دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید . شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم آمد . اکرشما مرا دوست میداشتید ازاینکه کفتم بسوی پدر میروم شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است . اکنون من پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن ایمان بیاورید . من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد . وازآنچه او راهست چیزی درمن نیست . ولکن جهان بدانند که من پدررادوست میدارم وآنکونه که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ این بشارت بجای آوردم ﴾

❊ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ❊ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدرصدور یابد برای من شهادت خواهدداد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما ازنخست بامن هستید *

❊ در فصل (۱۶) یوحنا است ❊ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما کفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد ٠ لکن من بشما براستی میکویم و برای شمانیك است که من بروم بعلت اینکه اکر نروم پارقلیط برای شمانخواهدآمد ٠ ولیك چون من بروم او برشمافرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید ٠ اما کناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند ٠ واماعدالت بموجب اینکه من بسوی پدرمیروم وشمادیکرمرانخواهیددید ٠ واماحکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ❊ ومحقبر ❊ شده است ٠ سخنهای کفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنکام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کندو بشما از آینده هاخبردهد واومرا تمجید کند ٠ زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

❊ نیزدر فصل مزبور ❊ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهور خود بعد ازچندی از زمان شنیدند بههمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیکر میپرسیدند مسیح کفت *

حقا وحقیقة بشما میکویم که شماناله وفریاد میکنید اماجهان مسرور خواهدشد ٠ شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد کردید ٠ زن درهنکام وضع حمل دردناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است ازمسرت درد را فراموش کند ٠ اکنون شمانیز غمناك میشوید امامن نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرورخواهد شدوآن سرور شمارا کسی ازشماد ورنتواند کرد *

تمام شدآیاتی کهازانجیل یوحنامیبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرددوازهم نکسلد ومنکران روح حق نکویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیکراست ٠ وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا کردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند ٠ لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت دراینجا خواهم آورد

❊ تاسیه روی شودهر کهدراوغش باشد ❊

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وکوش شنوا ودل آکاه آماده برفهمیدن انجیل باش ٠ وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است ٠ اکنون ازآغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول کفت دوست دارندهٔ من کسی است کهوصیتهای مراحفظ کند که عبارت ازبشارتی است کههمواره میکفت ودرتالی این سخن نیز بطور وضوح میکوید *

من ازپدر درخواست میکنم که ❊ پارقلیط ❊ رادیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شمابا شداین درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان اودرنمازها ازخدای میکردند که ملکوت تودرزمین چنان باد که درآن آسمانست وآن روح حق کهفرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورانتواند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنهاتواندشد٠ ماندروح من امرالله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی کهاز اثرآن درمریم علیهاالسلام ظاهر کردید وفرمودند ❊ ونفخنا فیهامن روحنا ❊ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام ٠ که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وکفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خداشناسی را نمایند ٠ ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن کفت او را می بینید بعلت اینکه در نزد شما ودر میان شما باشد ۰ اما اکر آن روح حق در نزد شما ودر عالم جسم وجسد در میان شما نباشد چکونه او را توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما بیاید ۰ ومن شما را بلا عقب نمیکذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد ۰ یعنی اکر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یك مقامی از مقامات من واو یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم *

﴿ متحد جانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست ۰ متن انجیل تنها را بفهمیم ﴿ ولا تؤتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیکر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانکاه میفهمید معنی اتحاد مرا باپدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویهٔ که مظهر یت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من در شما ظاهر کردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید ۰ زیرا که حفظ کنندکان وصایای من از من کفته اند وبا من کفته اند ودر من کفته اند ودر راه من شده اند ۰ ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

بهودا که غیر اسخر یوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهر به کفتند ۰ که دیکران مرا نمی بینند لکن شما هامی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید ۰ وآنرا نتوانید دید ۰ زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد ۰ بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم ۰ وسخنانی را که بشما میکویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد ومن در میان شما بودم مأمور

آنسخنان را بشما کفتم ۰ لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که او را خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد ۰ همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تا کنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء ومرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت ۰ زیرا که مدینهٔ علمی بجز پار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما کفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما کفته ام ودانا وآکاه هست از آنچه جملهٔ انبیا برامتان خود شان کفته اند ۰ وشاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند ۰ ودر روز محشر که انبیا ورسل شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ وادای رسالت ایشان وجمله معاملات انبیا با امتان خود شان بیاورد *

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا ﴾

مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص پارقلیت کفت ۰ سلام بر خدمت آنحضرت را بشما واکذار میکنم که بدآیید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرا بآنحضرت برسانید ۰ چنانکه در این خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است ۰ که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام را بآنحضرت تبلیغ کردند ۰ ویکی از جملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب کبار آن پار قلیط موعود کردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ بآنحضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشما را بسلامت از عیبها ومعاصی وتغیرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان یکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالمی دیکرداریم
که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر سرور
دوازدهم از اولادا وحامل یکرکن اعظم ازشریعت اوهستم وهرچه
فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده
وازمن بنقباو نجبا وبسایر خلق ازآنجامیرسد وهنکامیکه آن قائم
از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت
ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامر اوبامن باشد *
دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شماخواهم آمد ۰ اکر
شمامرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای
من یاآن پارقلیط کەمرا پدر حقیقی است از من بزرکتراست ۰ ورفتن
من مقدمهٔ آمدن او است اکرمن نروم او نخواهدآمد ۰ زیرا که ازجانب
خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ۰ ومن ازاوهستم وخود
اوهستم اودر من است ومن دراوهستم ۰ وبابودن من درعالم جسمانی
جهان را دو پیغمبرصاحب دعوت مستقله نتواندبود ومن اکر زمان اورا
دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که اوخاتم پیغمبران است وغیر
ازاوو بعدازاو پیغمبری نخواهدبود *
این بشارتهارا بشماددادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه
در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ ومن بعد از این باشما کفتکوی
زیادی نمی کنم وزیاده برآنچه کفتم نمیکویم ۰ زیراکه سلطان
این جهان وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان
خواهدآمد ۰ وازآنچه اورادرمقام تفرد واصالت هست ازجهة
ذات چیزی درمن نیست اکرچه من مظهری هستم ازمظاهر
کلیهٔ او وظهورات او تماما بامن هست ۰ ولی مظهر را درمقام
ذات ظاهرجای نیست وآینه را ازذات زید نصیبی نی ۰ وبجهة
ظهور امراو واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن
زیاد در حق او بکویم ۰ زیرا که اومحتاج بتعریف من نیست
وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ۰ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا درحق آن پدر اداکردم ومحبت
اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم *
پارقلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق
انبیا ازقطرات نور پاك اواست وتجسم اودراین جهان ظهورکلی اواست
وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن برکل است ۰ درزمانی
که ظاهر شودوروح الامین جبرائیل ازآن مقام اعلی صادروبا آن جسم
پاك وحی الهی رابیاورد برمن شهادت دهد ۰ ومراقبول کند
وبپذیرد ۰ زیراکه من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا راستی
ودرستی نمودم ۰ شمانیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت
دادن من برآن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید ۰ وبدانید
که من شهادت خودرادرحق اوادا کردم زیراکه ازروزنخست شما
بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید *
متأثر از رفتن من ازمیان شمانشوید که رفتن من برای شما سودمنداست
۰ واکرمن نروم او یعنی پارقلیط بسوی شمابا بشریت مخصوصهٔ
خود نیاید بایدمن بروم وزمانی چند شد نیها بشود ۰ وخباثت
وملعنت معلمان در وغکوی بعدازمن آشکارشود ودرامتحانات وفتنها
بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند ۰ تاآنکه آن پارقلیط
بسوی شما فرستاده کردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه
کند ۰ والزام او بجهة کناه ومخالفت شمایعنی مدعیان عیسی پرستی است
کەازامرمن وبشارت من تخلف خواهید کرد ۰ وکناهکار خواهید
بودونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیراکه من بسوی پدرمیروم وشما
مرا نخواهید دید ۰ ومع ذلك برخلاف رضا وامرمن تخلف
ازاطاعت پارقلیط کنید ومیکوییدمامسیح رامیشناسیم وبس ۰ حال
آنکه حکم دعوت من باطل شدومن ازاینجهان رفتم وکسی مرانتوانددید
مکر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براوشهادت دادم ۰
وشما اورا وخلیفه های او وسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان
اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نماید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ۰ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و برشما توبیخها وعارها بکذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما کفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ۰ واکر بکویم یا تحمل نمیشوید وباآنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نکردد ۰ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا کیرد واوصیای من مخفی وپنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول کردند ۰ معلمان ومأولان جهان را کمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الامین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بایحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند کان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آکاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت ومجد من کردد ۰ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن کوید که باعث تذلیل من شوید ۰ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ۰ نانی را که هرحیوانی وهرکافری آنرا میخورد کوشت من میخوانید ۰ ومانند این عقائد باطله درحق من میکوید ۰ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ۰ تذلیل احدیت الهی را می کنید ۰ ومرا خوار وذلیل میسازید ۰ ولی تمجید شایستهٔ مرا آن پار قلیط ظاهر کند ۰ وهرچه درحق من کوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما کفتم اونیز ازآنجا کوید ۰ که مبدء کلی ما بجز ازیکی نیست وهردواز جانب خدا کوییم *

تلامیذ عیسی که ازسخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز کفت بههمه افتادند ومعانی آن کلمات را ازهمدیکر پرسیدن کرفتند مسیح کفت *

شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد کشت ۰ وغمهای شما مبدل به بهجت وشادکامی کردد ۰ این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود درچهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودرزمان من هنکام اکتساء لحم وولوج روح شد ۰ وآن مولود جان کرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم ازآن چهار برتری جست ۰ تاآنکه درزمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد ۰ وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود ۰ پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو کردد ۰ وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا درتربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید ۰ شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی ازمیان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید ۰ دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور کردد ۰ وآن سرور را کسی ازشما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه برتولد آن مولود تعلق کرفت ۰ باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن بااسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند ۰ وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی

سرور ثانی عشر

همراه مسیح که وزیر او است ونیز جان جهان است دراین عالم هویدا کردد ۰ وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *

این است مجملی ازآیات را تفسیر کردیم ۰ وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف ازنمونهٔ آن کلمات آورده شد ۰ که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود ۰ ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد ۰ ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور ان دین پاک بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده . این بنده نیز بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار برای یادآوری برادران روحانی در این نامه آوردم . واکنون را همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

فار قلیتا

املای فار قلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فار قلیط است ودرفارسی پار قلیط وپار قلیت میشود *

لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی * احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی * وبیک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است *

لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام درانمورد صادر شد بلغت عبرانیه است . وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت که لسان خود وقوم خود بود . وبعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفا کردند . واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشد . وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید . واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت . چهار کس که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت ورفتار عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند . که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی داشت . وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید . وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید واز راه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان ننمود . وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هرگونه تغییروتحریف را گذاشتند . همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند . پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دست بیگانگان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط * پیرکلوطوس است * وبمعنی * احمدومحمد ومحمود ومصطفی * می آیدوتحریف کنندگان آنرادر نوشتن * پارا کلیطوس * کردند یعنی تسلی دهنده ومعین ومدد ووکیل وبنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

ازالهٔ وهم

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی باانحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ * ۱۸۷ * بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآکاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ٠ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ٠ ودر کتب حاضرهٔ سماویه از اینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ٠ ودر خود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اکراز اشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ٠ وپس ازآشکار بودن حقیقت کار ثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهوشمندان جملهٔ آنهارا بادنا تأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبور بیست ودویم درحق مسیح ذکر کرد ٠ که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ٠ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینندکانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که اورارهایی دهد ٠ چونکه ازاو محفوظ است ٠ سکان مرا احاطه نمودند ٠ وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ٠ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ٠ وبجهة لباسم قرعه انداختند ٠ وازاین قبیل درذیل کلمات از زبور آورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را ازقول عیسی شمارند ٠ یعنی آنچه برپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلوا له من عباده جزأ ان الانسان لکفور مبین ﴾

ازاین جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند ٠ هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند ٠ که یك اشارت بزرك ازاین کلام برواقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود ٠ وبدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود کفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهودان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم بآنچه برمانازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردند وآیت کریمه نازل شد وفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید ٠ باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند ٠ وبنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند ٠ که نسبت بیجایی برما دادی ومارا قاتلان انبیاء الله خواندی ٠ ولی چون ازموارد سخن بیشتراز مؤلف آکاه بودند مجال اعتراض رانداشتند ٠ پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند ٠ واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان بآنجناب مقصوداست ٠ کسانیکه زمان ظهور پارقلیط را دریابند ویا آنکه به بشارت ونام مبارك او ایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود ٠ معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد و تمامها عبارات وتفاسیر آنهارا شنیدی واضح وآشکار است ٠ که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد ٠ زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست ٠ که معلم وهادی هر قومی را از جنس ونوع آنقوم باید باشد ٠ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند پیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لوکان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴾

﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبوره رابظهور روح القدس که میکویند دررو زعید الخمسین برحواریان ظاهر شد تأویل کنند ٠ چنانکه درباب دویم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض بابشارت ازپار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صحیفهٔ ﴿ ١٨٦ ﴾ میکوید که درهیچ جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ٠ ونمیدانم مقصودش ازهیچ جاچه چیز است هرگاه در اصطلاح وکتب ومؤلفات خودشان میکوید ٠ راست است همچنان تعبیروتسمیه نباید درآنها باشد ٠ واکر کتب الهیه رابکوید همین آیات یوحنا حاضر است که آنجناب رابروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیا بود ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مکر در حضرت خاتم رسل وصاحب ملکوت الهیه ٠ واکر مقصودش کتب اسلامیان است که میکوید همچنان سخنی درحق پیغمبر خود شان نکفته اند از راه بی اطلاعی از کتب وعقائد اسلامیه میکوید ٠ راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلقی ازروحانیان از یمین عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است واز سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقوره ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا یقنا الباکوره ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز راجهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وکرنه دو چیز نمیشدند ٠ وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان درامر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یااتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان کفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دوچیز را که بیکدیکر حمل کنند فرضا کویند زید آهن است یاعمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردد نه اینکه درحقیقت انسان آهن یاآتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی رابرهشت کونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام ازاین اقسام را تفصیلی ازبیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی ازبعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حمل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید درآیینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حمل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اکر کوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی رامقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ٠ واینکونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ٠ رضای ایشان را رضای خویش کفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی باایشان را دشمنی خویش داشت ٠ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی کفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینکونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام ۰ ومع ذلك در امر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یاآنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد کویند و بیکدیکر حمل شوند ۰ پس اکر عیسی کوید من موسی وابراهیم هستم صحیح کفته است واکر موسی کوید من نوح وآدم هستم راست کفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت وغیر آن متحدند ۰ الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است ۰ وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر کردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه از تنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است ۰ ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

در خاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح کفت ﴿ من دیکر باشما کفتکو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنهارا من البدو الی الختم باجمال برای تو کفتیم و دانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند ۰ ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیکر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد ۰ این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فارقلیط مقصود تمام نشد واین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او را عظیم میشمارد ۰ وچنانکه کفت پارقلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میکوید من دیکر باشما سخن زیاد نمیکویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید ۰ لهذا چارهٔ کار خود را چنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند ۰ باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد ۰ ودرهمین کتاب از کتب آسمانی کوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید ۰ وباینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند ۰ وبا اینکه شیطان هم در جهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد ۰ والحاصل هیچ صاحب شعور باانصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرکز تأویل نتواند کرد ۰ مکر برادر پسر شیطان باشد وبخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد ۰ دلالت آیات یوحنا ببشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی بهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است ۰ وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است ۰ واین معیار را در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

از انجیل یوحنا شاهدی دیکر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بظهور پیغمبر موعود بیاوریم اکرچه در انجیلهای دیکر نیز همین مطلب موجود است ۰ ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *

درفصل اول یوحنا است ﴿ ١٩ ﴾ هنکامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ٢٠ ﴾ اواقرار کرد وانکار نیاورد وکفت من مسیح نیستم ﴿ ٢١ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی کفت نی توآن پیغمبر هستی کفت نی ﴿ ٢٢ ﴾ آنکاه بوی کفتند پس توکیستی که برفرستند کان خویش جواب بریم درحق خویش چه میکویی ﴿ ٢٥ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اکر تومسیح یاخود ایلیا ویاخود آن پیغمبر نیستی چکونه تعمید میکنی ﴿ ٢٦ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وکفت من باآب تعمید میکنم امادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ٢٧ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم *

﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند کفتند که تحقیقاً این همان پیغمبراست . دیکران کفتنداین مسیح است اماآن جماعت کفتند آیامسیح از جلیل می آید مکر توریة نکفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد . آنکاه درمیان جماعت درخصوص اواختلاف پیداشد *

ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل ازروی اخبار کتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که دراینکونه مقامات محتاج بذکرنام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاوتعبیر میکردند . ومیکفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبرنیستی چرا تعمید میکنی . و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیزپس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیاآنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است . ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبرعظیم الشان را چنان کرد که اوپیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او وبازکردن بند پاپوش اونیستم . واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی درآنوقت حاضر بود ویحیی او راغسل تعمید داده بود ولیاقت بازکردن بند پاپوش او را داشت . سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست . ونیز یحیی کفت خواهد آمد وبعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکرمحقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (٢٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ١٩ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (١٢٨١) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند ۰ سخن ازبشارت انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا باز کرده ازآنها جواب طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید ۰ ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری و پروتستان بودند ۰ وازجمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده بودند که تاریخ آخرانجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا

﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است

﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *

درآن بزم یوسف نام راکه ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رایحهٔ ازآنچه شما میکویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی که درآنصفحات رئیس پروتستانها بودمراجعت کرده و بشما جواب بدهم ۰ کفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن راتووهمه حاضران ازروی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که درخصوص حضرت ختمی مآب کفت ودرمعیار کذشته ازانجیل آوردیم ۰ که آنجناب کفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش ازمن است ۰ ودر دیکر انجیلها نیز باین مضمونها ازیحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وکفته است نهایت محمدی دراینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ۰ وپس ازآنکه جواب این سخن را درمعیار سابق فهمیدی وتأویلات آنهارا ازقبیل اجتهاد درمقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که درباب سیم نامهٔ دویم خود درخصوص آنکونه تأویل کنند کان دانستی ۰ غلط کویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که ازانجیل یوحنا بآن تمسك جسته وکفت که بآن دلیل مقصود ازآن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کفتیم عبارت مزبوره ازالحاقیات دراصل وترجمه ها است ۰ بعلت اینکه عبارت بعد ازمن خواهد آمد ودرمیان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است ۰ وبقرینهٔ تعمیدیافتن عیسی ازیحیی وموجود بودن مسیح درهنکام کفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جداکانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی درحق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ۰ هیچ اشتباهی درالحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وکفت ۰ اکرکسی کوید که دراین صورت که مسیح درآن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست کفت که بعد ازمن خواهد آمد ۰ جواب این است که یحیی این مضمون را دربارهٔ تعلیم دادن مسیح کفته است چنانکه بعد ازآنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن شروع ساخت • معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت واز اطوار دعوت وتعلیم آکاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است • نی خطا کفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند وکم کذارند وبیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعباراتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنکاه اکر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها در هنکامیکه آنکونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداکانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت اونبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باومیرسید • ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی بآن میکرد ودر اینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان معمول ومتداول بوده است وبالعکس هرکاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود • زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی کفت اکر من از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیا﴾ از جواب او براعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت ننمود ومعجزات نیاورد • وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آکاهی از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿در انجیل لوقا﴾ که ازابتدای ظهور امر مسیح کرفته

وتعلیمات ودعوتها ومواعظ اورا تافصل هفتم بیان کرده است ﴿درآیت شانزدهم فصل مزبور کوید﴾ وبرهمه آنها رعب غالب شد وشکر خدای را بجای آوردند وکفتند که درمیان ما پیغمبر بزرکی ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت (۱۷) کفتکوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی یهودا واطراف آن بود منتشر کردید (۱۸) وتلامیذ یحیی از جملهٔ این وقایع باآن جناب آکاهی دادند (۱۹) یحیی نیز دوکس از شاکردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی فرستاد وکفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یاآنکه منتظر یکی دیکر باشیم (۲۰) آن دوکس نزد عیسی آمده وکفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وکفت آن کسی که خواهد آمد تو هستی یاآنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) وهمان در آن ساعت چند کس را از مرض وعلت وارواح شریره شفاداده وچند کس نابینا رابینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان کفت بروید واز آنچه دیده وشنیدید یحیی را آکاهی دهید که نابینایان بینا میشوند • وزمین کیران راه میروند • ومجذومان از علت پاك میکردند • وکران شنوایی میکیرند ومردکان زندکی میابند • وبیچارکان را انجیل آموخته میشود • یعنی یحیی از این کارها میداند که من دعوی آنچنانی ندارم وبکار بشارت وتعلیم پرداخته مقدمات کار را ترتیب میدهم • واینها همه از ترجمه هایی است که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك میکوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نکفت ومعجزات ننمود *

پس رای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹) و(۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بدآنکونه جواب ناصواب که منافی باآیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل کند شك واشتباهی باقی نماند *

اکر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای کتاب مذکور ازاین قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا درهمین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برکشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی و بیان اوصاف ومقامات او ۰ وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند ۰ وپس ازاین سخنان بازشروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ۰ وآنکه بعد ازمن کفت خواهد آمد غیر از عیسی بود ۰ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا کرفته تجمج درقبول این سخن داری ۰ ولی ما را بجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست ۰ ما راستی نوشتیم وبراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست ۰ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید ۰ ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد ۰ ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه درمعیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی ۰ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وببین که اکر مقصود از شخص مبشر وموعود که درحق او میکفت من شایسته بر بندکی او نیستم بعد از من خواهد آمد وپیش ازمن هست ۰ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد ازمن خواهد آمد را میکفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد ونزد او ایلچی فرستاد ۰ وکذشته ازاین اکر میدیدی که او همان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی ۰ ودرجرك تلامیذ واصحاب او نمی آمدی ۰ ومردم را بسوی او نمی خواندی ۰ وحضور درخدمت اورا مغتنم نمی شمردی ۰ وخاکپای اورا نمی بوسیدی ۰ چه میکویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بکفتار دم * نکو کوی اکر دیر کویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی کوید ۰ درهنکام وعظ می کفت که بعد ازمن بسیار توانا تر ازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا باز کنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت کرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند ۰ واکثر آنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند ۰ وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی از آنها است ۰ واکر موازنه بشود بااخباری که انجیلیان از توریت درحق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود ۰ اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت بر عقل دراك هوشمندان باید کرد وازایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجز از بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

یکی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاک ۰ بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم ۰ واگر باور کنی بی مسوده نوشتم ۰ وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر بر تفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم ۰ ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد ۰ ونواقص آنرا بهمه جهت بیمن توجه خویش تکمیل نمایند ۰ ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

مناجات

الهی آنان که ترا یافتند چه کم کردند وآنانکه ترا کم کردند چه یافتند *

الهی دین تو استوار است مارا برآن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا در آن راستکار کن ۰ الهی دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند مارا نیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان گوییم ۰ الهی دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است ۰ دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای ۰ الهی ما خاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان ۰ الهی تو بخشاینده ومهربانی برما آنچنان کن که درما گفتی *

چه کنم بامشت خاکی جز آنکه بیامرزم

بسمه العلی الأعلی

میزان پنجمین ازمیزان الموازین

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی • امیدوارم که ازروی آکاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی • وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب کشتی وراه خدا شناسیرا سراغ کرفتی * وعلی الله قصد السبیل

برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم • واین جلهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته در عید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نمایم وبارا دران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *

اخوانا علی سرر متقابلین

معیار نخستین

میزان الحق پروتستانی ازروی آیین خویش در صفحهٔ (۲۲۷) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (۲۲۹) میکوید ازاین آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است • وما نخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پرازمعجزه های آن مالك ملك وملکوتست بپردازیم • وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود کفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدانشود • واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای کذشته بجهة نمونه دانستی • اکنون درخصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خودشان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه کفت *

درفصل شانزدهم انجیل متی در آیت چهارم است که بعدازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان کفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد اما برای او یعنی عیسی علامت دیکر بجزازعلامت یونان پیغمبر یعنی یونس بن متی علامت دیکر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که کفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مکریك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم کذارند • وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنکاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم • وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مکریك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع کردید *

درنهایت فصل سیزدهم متی است برای اومعجزت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکر در وطن خود و در خانه خود ۰ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ❊ در فصل هشتم انجیل مرقس ❊ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وکفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقا بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ❊ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ❊
آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که ازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت وانکاه بنهایت کرسنه شد ۰ کمراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ۰ لکن اوجواب داد وکفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ۰ واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خورت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او بملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند و پای تو بسنك نخورد ۰ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پرودکار را امتحان نکنی ۰ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد جملهٔ مملکتها وملکوت زمین رابا وظاهر کرد واورا امر بسجدهٔ خودنمود ۰ وعیسی اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ۰ آنکاه شیطان ازوی دست کشید وملکها آمده خدمت اورا میکردند ۰ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *
از عبارات مذکوره بندکی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی و بشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی و بندکان را ملاحظه کن ۰ وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان راسراسر تباهی رسد *
❊ ولواتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ❊
انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد، وهواهای نفسانیه ازرعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده است *

❊ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ❊
صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند ۰ وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند ۰ واز آنطرف در همچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع ابالسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است ۰ راستی ازجنس اینکونه جسارتها که در راه کمراهی کنند سخت عجبنا کی آید ۰ اینك دوآیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورد
❊ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ❊
❊ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذاجاءت لایؤمنون * ❊
❊ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الالله یقص الحق وهوخیر ❊
❊ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم * ❊
آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مردهو شمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد
آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد
خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ
تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را
امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل را
که ازمدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید . در آیت
کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد
ازمدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف
انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند . وسر
وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی
گفت من معجزه ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق
معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود
که در حق مشرکان نازل گردید . ومورد آن چنان است
که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان
آوریم . وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های
ما را زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیاوریم .
وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی
از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر
آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا
حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست .
پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور
معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم
همچنانکه در مرهٔ اول ﴿ که معجزه ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴾ ایمان نیاوردند وآنها را در طغیانهای خود شان ترك
مینماییم ودر سر گردانی طغیان بسر برند *

ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند
همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولوانا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شئ ﴾
﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾

واما آیت دویم که صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز
در جواب کفار وبت پرستان قریش است . که گفتند اگر او پیغمبری
از جانب خدا است عذابی بر ما نازل کند ودر این باب استعجال میکردند
این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ﴾ تا آخر آیه .
وآیات دیگر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات
مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را
در اینجا برای ذکری بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس
از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *

﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . اوتکون لك
جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء
کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا . اویکون لك بیت
من زخرف اوترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتابا
نقرؤه . قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا * ﴾

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان ومانند آن بودند بآنگونه
تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی
فرمود ﴿ سبحان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من او را
باملائکه بزمین بیاورم . باآنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای
شما کنم . یاخود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شما گردد .
مگر من بجز از رسالت وبشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم *

ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت ﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد ٠ وبدین سبب ازروی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند ٠ یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند ٠ مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا دراین کارمشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران رایپشه وآیین است قوت آن تحدی را که درخصوص آنمعجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید بآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند ٠ وجواب ردشنیدند چنانکه ازمسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود ٠ وخدا ومقربان خدا که درنزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه درنزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست رفتارنتوانند کرد ٠ این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤوکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجزبشر رسول هستم ٠ ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ماکنت بدعا من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما برسرداربرآورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای ایلیاچرامرا ترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد اومیرسد ٠ وعیسی خدا رامیخواند واکر میخواست ازدست یهودان

استخلاص هم می یافت اوویاماننداورا بدارنمی توانستند کشید ٠ ودرآن حال نیز قدرت برهرکونه رهایی ازدست آنها وبرهلاك نمودن آنهاداشت وتوانابود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود وارادةالله برآن متعلق نشده بود ٠ پس مانند یهودان نباید کفت که چرا معجزی که مادرنظرداشتیم عیسی یاخاتم انبیانیاورد ٠ وچرا کفتند که بجزعلامت یونس بن متی معجزه برمن داده نشده است باآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهار آن وبیان معجزهٔ حقه که ازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبده وباستعمال علوم چهارکانه که لیمیا وسیمیا وریمیا وهیمیا است آورده میشود ٠ ودرتحقیق اطوار واوضاع وحقایق وصور وظواهر وبواطن این امور که ازجانب خدای قادرحکیم درمظاهر نورانیه وظلمانیه کذاشته شده است ٠ وهمچنین اخبار ازمغیبات وتصرف درمکونات که بریاضات حقانیه ویاشیطانیه میشود ٠ ودرخصوص سایرمتفرعات براین مطلب بزرك درنزد علماء امت پیغمبر که درحق ایشان فرمودند ﴿ علماءامتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاءبنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه وبیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات درکتب ومؤلفات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشابه معجزه وخرق عادت ازشیطانیان ظاهرمیشود کسی تواند دانست که ازاهل وحی وشهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد ٠ ومارا بااینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اساس براختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بنحواجمال برای ارباب الباب کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هو یدا است که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعو جاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که با انبیاء عظام در قرون ماضیه داشتند توانند فهمید . واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه کونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

چشم بداندیش که بر کنده باد * عیب نماید هنرش درنظر

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او وهمچنانکه ازهیچ جای درامر دین خدایی آکاه نیستند . از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندکان حقیق واز اسرار مخاطبات دوستان ویکانکان واز نکات عالم وصل واتصال نیز بویی نبرده اند . پس چکونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین کذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند ویا از پرشدکان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود . حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهولو الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنندکان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل وتصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خردمندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . ودر اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب وروایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است . واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه درظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته از آن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند * ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام *

* فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر *

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرك شدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

معیاردویم

سید بزرکواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی در رسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (۱۲۵۸) هجری در ارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده اند • دراین مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که تیمنا ترجمهٔ آن رامی نکاریم زیرا که عبارت بزرکان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والا فالمحدث کاذب

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما • پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی کفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل واواشرف انبیا است • پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد واوحی وموجوداست وبآسمان چهارم بالارفته در بیت المعمور جای کرفت • واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین و برانکیزانیدن زمین کیران وزنده کردن مرد کان است • ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاتر ازآن است که نصاری کویند وما کوییم • ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورانشناختند واورا توصیف بغیرصفت او کردند و بعلامت دیکرعلامت ازا وآوردند کاهی اورابخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن اللهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند • ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند • مکر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند • که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانندآدم است که آنرا از خاك آفرید واورا کفت کن واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاتر ازآن است که ماکوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید • ولکن عیسی استنکاف نمیکند ازاینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد • ولکن معجزتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن برمی آید ویا آنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت ویاآنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعیدمیداند مانند انشقاق قمر که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است مخبث وزائل • اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا وآشکارتر از قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد • اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایند وکدام معجزه بود عیسی را که تساوی باین معجزه کند کجا مانده که اقوی تر

از آن باشد ۰ پیدا است که ابراء اکمه وابرص رابسا هست که راه شبهه بازمیکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد ۰ مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند ۰ اکرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بقراین دیکر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هر کس از عرب انرا استعمال میکنند وکثیرة الدو را نست ۰ وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایه آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها بربعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد ۰ ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وکفت * فأتوا بسورة من مثله * که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك ۰ بعلت اینکه قرآن هرکز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود ۰ نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا از اطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هرکاه کسی توانست خلقتی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره از مثل آن تواند شد ۰ وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن از این کارند اشت ۰ بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جمله معجزها در نزد آن پست شد ۰ واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد ۰ واین معجزی است باقی ومستمر است تاروز قیامت ۰ وکدام معجزه از معجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او ۰ واین کار بجز در پیغمبر ما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد ۰ ودراین حال انکار معجز بودن آن یا از کمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است ۰ ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات دربیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه درمیزان کذشته ۰ ازمن شنیدی * کان همه آوازها از شه بود * پس از آن میفرمایند پس هرکاه انکار کنی دیکر معجزات آن حضرت راوسعت نیست ترادرانکار قرآن ۰ زیرا که آن معجزی است آشکارا ۰ واکرمرادراین امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره از مانند آنرا بیار ۰ ویاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جامعه وازهرچیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت ۰ اکر چنانچه آوردی مانند آنرا نبوت آن پیغمبر راباطل توانی کرد ۰ واکر چنانچه مبنای کار برپیروی کردن احتمالات بدینکونه باشد هیچ پیغمبری رانبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی راشریعتی برقرار نخواهد کردید ۰ پس مطلق دین را باید سلام کفت * ودین ودینداری را بخدای باید سپرد * واین امری است واضح وانکار آن مکابره برضروریات ومصادمه بربدیهیات است *

اکر برپیغمبر ما برخواستن بشمشیر را عیب جویند هرکاه از جهت این است که نبوت اینکونه اقتضارا ندارد ۰ پس ازروی تحقیق دانستی که پس ازاظهار معجزه همین * یعنی حکم جهاد وجنك با کفار واهل انکار * ازمقتضیات نبوت است ۰ وکرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این * یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره * معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود * واکر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار راکرد ۰ واکر مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد برسایر پیغمبران حجت کردد نبوت جمله انبیا باید باطل شود ۰ بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا ازآدم تابخاتم همه تزویج کردند ۰ وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا فرزندان واولاد بودی ۰ وهمچنین است سایر احوال واوضاع ۰

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح رعیت ومانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت وخرق عادتی که با تحدی مقرون باشد . ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ حدود بجهة جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور از اقتضاءات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود وقائم نکردد . وکاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور ومکلف شوند بآوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم وموسی وپیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند . وکاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیکر باشد همچنانکه یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که کفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرکاه مقصودش قرآن است کدام حیلت در خور بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید . پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن را نیاوردند وخلاصی از ذلت وخواری نجستند وعار وشنار را از خود برنداشتند . واز دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند . واکر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنکام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی . یا تسبیح کردن سنك ریزه در دست مبارك اورا . ویا ناله کردن درخت خشك شده از فراق آنحضرت را . ویا تأثیر کردن پای شریفش در سنك خاره ونماندن اثر آن در ریك نرم وخاك وکل را . ویا ارتفاع وبلند نمودن آنحضرت را از هرکسی که با او ایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیکذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم برجمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة کفت انسان را بصورت خود بیافرینم که برجملهٔ طیور وحیوانات وجنبندکان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید . ورعیت را نمی رسد که برتری برحاکم خویش کیرد ﴿ ومامن دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ﴾ ویا جوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند . ویا شکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا . ویا خواموش شدن آتشکدهٔ فارس . وفرورفتن دریاچهٔ ساوه را در آن هنکام ویا مانند آنها را . معجزاتی که هرکز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که در این امور مذکوره هست . ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی با حق وراستی عناد میکنید واز حق وراستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

واما سخن شیخ نصرانی . که در خصوص معجزات کفت که یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است در انشقاق قمر وبدو نیم شدن آن . هرکاه از جهت این است که خرق والتیام روا نیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود . وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرقی والتیامی لازم نخواهد آمد . که ستاره قوه ایست متألف وعارض شده برجسم فلك وتمیز وسوا شدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

واین مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بآنها نماید . که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مرا هست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست ۰ ولی در آنچه کفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ﴾

واکر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند ودر دفترهای خود درج نکردند ۰ اکرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست ۰ پس میکویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند وبر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبر ما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت ۰ ودر این حال چکونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات اورا ۰ که هرکز منکر معاند نمیکوید وذکر نمیکند چیزیرا که خصم او بسبب آن غالب شود ۰ واما تصدیق کند کان نبوت او پس حقا نوشتند وکفتند وواضح نمودند ۰ واینك کتب تواریخ مطالعه نمای ونکاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی ۰ ونیز در قرآن مذکور است واکر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اکر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرکوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاك در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند ۰ وچه مناسب کفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشاد کرد *

﴿ او ینزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القاسم ﴾

﴿ وبها ابن موسی والجواد حفیده * وبها ابن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیکر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروغین دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیکر ترجمه کنیم ۰ زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرکاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست ۰ یا این است که پروردکار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید اورا از اوصاف نقیصهٔ امکانیه ۰ وثابت میکند بر او سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد اورا از قبایح اعمال ۰ ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق ۰ مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند ۰ ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند ۰ بشریعت خود عامل است ۰ وعابد است پروردکار خود را وزاهد وتارك است غیر از خدا را ۰ رضای اورا طالب است وبمولای خود راغب ۰ ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد ۰ واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند بر او جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیکر صفات امکان را ۰ ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید ۰ پس هرکاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اکرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس کفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبر دهند کان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اکر ممکن میشد بر کزیدکان را نیز کمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتیم ❊ ولازم است حکم کردن براینکه آنگونه خارق عادات سحر است وشعبده است ومخاریق وحیله ها وتمویهات است . که از استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل بربطلان او است . وآنگونه توصیف او پروردکار خود را دلیل بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او برآن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب وخبیث است . وجایز نیست التفات کردن براو واعتمد آوردن براو وبرسخن او . واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نکرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی گفتیم . بل هرگاه یك خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او واعراض جستن از او والتفات نکردن براو کفایت کند . زیرا که دعوی او را دلالت مستقله برابطال او هست . وهرگاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه در او وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تاآنکه از جانب خدا بودن او معلوم کردد ودانسته شود که خدا او را فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات . وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ❊ چنانکه عیسی گفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ❊ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرگاه اقتراح

ومطالبه کند از او خرق عادتی را وآوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ❊ یعنی بکوید که این برهان پیغمبری من است واکر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ❊ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است . وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغکوی را تصدیق نکند واغرا برباطل نماید . زیرا که هرگاه او از جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بربطلان او کند موجود نکردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسر خود کذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرکز این کارها جایز نتواند بود *

واکر کوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود . میکوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری کردد . ولازم آید که خدای سبحانه بندکان خود را در حیرت وکمراهی کذارد . والحاصل هرکاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید . لازم است که قطع وحکم کرده شود براینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك . وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *

درباب این قاعدهٔ کلیه را ومر خدای شاکر باش . وبسوی راه حق سلوك نمای اکر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکاراترین طرق را . واکر انصاف بدهی وکوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرکز محتاج بچیز دیکر نخواهی بود . پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

والله خليفتى عليك

اين است بعضى از بيانات آن بزرگوار كه در رسالهٔ حجة البالغه درامر اديان باختصار نوشته اند وما آنرا تبركا خواستيم در اين نامه بياوريم ٠ وهركس جوياى مزيد بصيرت باشد برسالهٔ مذكوره رجوع نمايد *

معيار چهارم

مرد هوشيار وخردمند از مطالعه اين دو معيار كه از كلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آورديم دستور العمل دين وعقايد خويش را براستى تواند كرفت ٠ وحال انجيل وتوريهٔ حاضر وپريشان كويى آنها ونسبتهاى نالايق آنها را كه بمقام الوهيت وبندكان خاص وپيغمبران پاك داده اند معلوم كرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهى را باديدهٔ روشن ودل پاك از آلايش مشاهده تواند كرد ٠ وتواند دانست كه بجز دين اسلام در نزد خداى دينى نتواند بود *

ان الدين عندالله الاسلام

چه فائده وچه چاره كه اكر وضع اين مختصر اقتضا ميداشت ومخاطب من كه بيك روى جمعيت پروتستانى باحالت انكار است كوش شنوا ميداشت ٠ ومن كذشته از موانع ديكر ممنوع از بيان بعضى از مطالب واسرار دين دراين نامه نميبودم بيارى دوستان خداى از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتيجهٔ اسلام مجملى در اينجا براى تو بيان ميكردم *

مدح توحيف است بازندانيان * كويم اندر مجمع روحانيان

ميخواهى از امر قرآن براى نمونه در اينجا اشارتى بياوريم ٠ وليك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانى وبيان وجزالت كلمات آن كه علماى اسلام كتابهاى بسيار در اينخصوصها نوشته اند ٠ ولى آنچه من براى برادران روحانى عرض خواهم كرد از عالم روحانيان است وكوش

روحانى كه منظر توجه روح القدس تواند بود شايستهٔ استماع اسرار كلام الهى خواهد شد پس براستى بشنو تا مستقيم شوى *

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة

خيال نكنى كه ملائكه ياروح القدس تنها بحواريان مسيح وايمان آورندكان با آنجناب نازل ميشدند يا آنكه تنها ايشان را تسديد وتأييد ميكردند كه اكر مراتب خلقت وطبقات سلسه هاى وجود وتفاوت نبودن در آفرينش خداى وساير اطوار اين مطلب را بنحويكه علماى دين مبين نوشته اند ملاحظه نمايى وبفهمى ٠ خواهى دانست كه وجود تو چكونه كوهر كرانبها است كه بخاك وكل آلوده اش كردى ٠ ودل تو چكونه آيينهٔ جهان نما است كه برنك آلايش جهان مكدرش داشتى ٠ روح القدس وملائكه آسمانها وعلويات ترا احاطه كرده اند وتو از ايشان غافلى ٠ يك كوشه از آيينه را پاك از كدورات كن تا نمونهٔ جمال پاكان را مشاهده نمايى *

ان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا

حكمت عرشيه

در ميزان نخستين دانستى كه مخلوق نخستين وتعين اول واسطهٔ كبرى ونبى مطلق ومبعوث شده بركافهٔ مخلوقات است ٠ ورحمت كليهٔ كبرى خدا است كه خدا باو فرمود **وما ارسلناك الا رحمة للعالمين** وچون قرآن در آن عالم سرمدى يعنى هنكام هست شدن آن تعين اول كه وجودش مقدم بر زمان وزمانيات است نازل بر آن وجود مقدس شد ٠ پس از آن خداى انسان را يعنى حقايق انسانيه را نازل كرد بعالمهاى پايين كه قدرت خويش را بر آنها واز آنها بنمايد ٠ واسما وصفات خود وادلهٔ حكمتهاى خود را بر آنها آشكار كند ٠ وچون آنهارا هادى وراهنماى همراه آمد يعنى نبى مطلق وصاحب ولايت مطلقه براى بشارت وانذار با ايشان بود آن صاحب الرياستين

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطتنجین . در منزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود . وقرآن در آن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع . درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصایی از نور داشت . واهل آنعالم جمله بدینحال وصفت بودند . وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن راشناختند . وفهمیدند بقدر یکه استعداد داشتند وبهر کونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم بعالم ارواح نازل شدند ونبی مطلق وکتاب مهیمن نیز بعالم ارواح آمدند . وتااین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا ﴾ برامت مخفی بود . تا آنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیکر باآفریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت از خلقت تواند کفت در انسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را براو تعلیم ویادمیدادی که انسان را مالك ومملك کرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اکر یك نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بکوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبر در معنی مذکوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا از علم کتاب برداشتند . درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند در آنجا نیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انهابیان فرمود . وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . وپس از اینعالم انسان بکون ناری درمرتبهٔ چهارم نازل کردید وقرآن در آن عالم نور احمر بود . که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند . وآن حقایق کامله در این خاك تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند . وقرآن در این عالم برنك نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر کردید *

﴿ سیاهی کر بدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است ﴾

وچون هر مرتبه ازمراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند . وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود . این است که قرآن راشش بطن وشش باطن در این مرتبهٔ اخری موجود کردید * چون در آن هنکام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان بودند . وطالع دنیا سرطان بود . ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود . وجملهٔ اهل آن عالم در آن محشر حاضر وقائم بودند . تا آنکه بقدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی بر روز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا . تغییر در خلقت انسانی حاصل آمد . وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل شد . ودر او ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی . وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی . وبدینوجب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد ۰ ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاد در قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید ۰ زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نور را قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی ۰ بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد ۰ زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس پرده وازوراء حجاب ۰ وبدین جهات آنهادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند ۰ این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع کردید بر ﴿ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تا آنکه نور الهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت ۰ بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد ۰ وقرآن نیز نازل کردید با اوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است ۰ ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید ۰ پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اند بیان کرده اند ۰ وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نکردد ویاآنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد ۰ یاآنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد ۰ ویاآنکه اختصاص بوقت وزمانی یااهل ومکانی داشته باشد ۰ زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرك وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنایی پرتوی از لمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیر استحقاق رسیده است ۰ ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شما در اینجا آوردم اکر استعداد دارید وخواهان هستید اینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشتند وبیان میفرمایند ۰ خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی ازاسرار را بیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التوریة والا * انجیل بل هذا القران المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است ۰ واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهر وهویدا کردید *

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیا مع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجز از عالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف را نتوانند کرد ۰ برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب را باادراك ما نزدیك نماید ۰ نمی بینی درخت میوه دار بزرکی را که شاخ وبرك ومیوه های آن ترا بعجب آورد از یك حصهٔ تخم است که درحال نخستین آن شاخ وبرك وثمر را درآن نتوانی دید ۰

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل کردد چکونه درغیب شیر بود • ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادر باطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس وکیموس ودرعروق ورکهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شود پس ازآن بمقام اکتساء لحم رسد وآنکاه بعد ازظهور دراین صورتهـای کوناکون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبـارك الله احسن الخالقين ﴾

الحـاصل اکرد راین نامه بخواهیم کمی از اوصـاف ومقامات کلمات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابهـا میکنیـد • پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید • واکتفا براینهـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید • معلمان وواعظان دراطراف می کمارید بخیـال اینکه یکعوام بیچاره را غرور دهید وکول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید • چرا مینویسیـد وترجمه میکنید اینکونه کتابهـا را که مایهٔ رسوایی خودتان است • اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است • ومیدانیـد که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جوینـد قرآن است • ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتر وباقدرت تر از قرنهای کذشته است • ومیدانید که مردم بنـدکان درهم ودینـار هستنـد • ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیراز شما همـه جای دنیا را فراکرفته است •

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی وروزکار ازطرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا پروزکرده وبهر ملتی دستی یافته آید • پس چرا اتفـاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید • ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعـانت ازآنها جویید یاری بخواهیـد ازعرب وازغیر عرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سورهٔ تنها ازمانند قرآن بیاورید • ودروغ آن پیغمبر را ظاهر سازید وحجت اسلام را باطـل دارید ونفس اسلامیـان را قطع کنید • ودین محمـدی را رسوانمایـیـد • وهمینکـه این کار شما صورت کرفت یقین بدانیـد اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا وبلغـا خواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعـه بدین راه آسـان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله ویك کله بان نمی سازید • لکن این نکته را هم بشما بکوییم که کله بانها نمی کذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام کفتـه است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد • حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا که میکفته است خدای راد روغکویی وکذب ومانـند آن جایز است خود میـداند • ومیـداند که این تجویز کذشتـه ازاینکه مفیـد بحال اونیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خود او وبرادران اومانند این سخن را نیز توانند کفت ولی کفتن تا کردن دوتااست • ومانـند این است که مثل من کسی بکوید من نیز مانـند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانـند کلیم چوبی را اژدرها سـازم وازسنك خاره چشمه ها جاری سـازم لکن کووکی وچکونه ؟ *

میکوید فلان انکلیسی کفته استکه مقامات حریری ومقـامات همدانی افصح ازقرآنست • وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقـام انصاف وحق شناسی تکلم بآنکونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی راه ابطال پیدا کنند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند ٠ کهمن برهان محکم ومعجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهانم که عیسی ویحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند ٠ هرگاه انکار ازاین معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنند ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد ٠ پس ازپیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید واز بیعت وتبعیت بشر پردوری جویید ٠ وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم ٠ وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید ٠ که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واستحکام پذیرد ٠ ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان از روی زمین برداشته شود ٠ بی دینان وملحدان را بازار گمراهی واضلال کساد گردد ٠ جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند ٠ وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید ٠ وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود ٠ ملکوت خدای چنانکه درآسمانهااست دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد ٠ ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید ٠ واگر باوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را از روی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر ووبال دیگر گمراهان جهان وجملهٔ بت پرستان وبی دینان وجاهلان براوزار انکار وکفران شما افزوده شود ٠ ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش ضرری برحال من وبرحال اسلام واسلامیان وبرخدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکورنگردیده است واین آیات دلالت بروقوع معجزات ندارد ٠ پس سخنی است منافی باانصاف وموافق بابی اطلاعی ٠ درصفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیر آیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد ٠ ومزهٔ کار دراین است که عبارت کشاف را بتغییرونا تمام ذکر کرد وپنداشت که آنچه درتفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم بایدبکار برد ٠ وماعبارت کشاف راتنهادر اینجا نقل کنیم وباقی سخن رابادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که ازبعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است که ماه درروز قیامت بدونیم شود وقول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است درردبرآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر گفته است ٠ یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شدچنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾ امیرمی آید وبتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد ٠ واز حذیفه روایت

شد که او در مداین خطبه خواند و کفت آکاه باشید که قیامت نزدیک کردید و بدرستی که ماه در عهد پیغمبر شما بدو نیم شد . تمام شد ترجمهٔ زمخشری . اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان الحق مذکور نماید و به بیند چه میکوید و بفهمد چه القا میکند * ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میکوید که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است وبهیچ وجه دلالت بر انشقاق قمر در روز قیامت نتواند داشت . زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر از جانب خدای همچنان آیتی ظاهر کردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر نتوانند ساخت . نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان را نیز در این عقیدت باخود شریک میدانم چنان است . واکر پروتستانها ورفیقان ایشان برخلاف ما کویند جواب آنها با خدای توانا است وما را بجز این نیست که این سخن زور ایشان را نیز بسایر سخنان ایشان عطف کنیم واین مصراع را که در غیر این موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم بر سر نمازهای لرستان ﴾

بامزه تر این است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش کفته است *

کاش یکی از این مردمی پرسید که ترا بآیین پروتستانی خودت سوکند میدهم هرکاه در قرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد وواضح وآشکار این معجزه ودیکر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد . آیا نبوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند که شق القمر ومعراج وسایه نداشتن وتأثیر نکردن اثر پای مبارک او در خاک

وریک وجا کردن آن در سنک خاره وماننده آنها معجزات آنحضرت است وباید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنکونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن از روی یقین شهادت میدهم بر اینکه کفار بدیدن آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانکار کردند . کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چکونه ایمان آورند مکر آنکه عنایت غیبیه آنها را هدایت کند . وروح قدسی بدلهای ایشان بدمد وپرده را از دلهای ایشان بردارد وچشم وکوش ایشان شنوا وبینا کرد پس از آنکه کور وکر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لا یرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾ تفصیل دیکر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهر است که از چنین الفاظ غیر معینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد . نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که در غزوهٔ بدر یا حنین محمد یک مشت ریک کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان از ریک پر شده آنها هزیمت فاش یافته بودند . ومیکویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن با احادیث ما را چه کار مباحثهٔ ما با قرآن است وبیان معجزه با تفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث . تا آخر سخنان او که بر این بنیان سست خویش متفرع ساخته است *

ودر صفحهٔ (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست در قرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی وعیسی وحواریان وغیرهم در توریة وانجیل بتفصیل بیان شده است *

اکرچه باوجود معین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدر روا برای برادران ایمانی یادآور شویم . که این بیچاره از وضع انجیلهای خودشان غافل شده اند وندانسته اند که اکر انجیل حاضر را معتبر وصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود . وهمان متن عبارات واسم مؤلفين آنها كه با آنها يعنى باانجيلها ونامه ها ورساله ها وغير ذلك است شاهد صدق براين مطلب است . وواضح است كه ﴿ متى ولوقا ومرقس ويوحنا ﴾ وديكران آنهارا در بيان سر كذشت عيسى وتاريخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند . اقلا انجيل مريم وعيسى را كه ازجمله هفتاد وهفت انجيل منسوبه بآنجناب وحواريان وتلاميذ ودعوت كنند كان راستين ودروغين بود ودرميان اين عيسويان بكلى متروك وغير مصدق است مى آوردند واستشهاد ميكردند بازوجهى در اين كونه اعتراض ميتوانستند داشت *

﴿ درهمين انجيل لوقادرفصل نهم ﴾ نوشته اند كه عيسى بدوازده حوارى امر كرد كه بدهكده هارفته انجيل را بايشان ياد دهند وتبشير نمايند . ونيز هنكاميكه يحيى شاكردان خودرا نزد مسيح فرستاد وازحال اوخبر كرفت آنجناب درجواب رسولان يحيى كفت . انجيل را به بينوايان وعظ ميكنيم . ودرجاهاى بسيار ازانجيل حاضر ازاينمقوله سخنان وارداست . پس واضح است كه انجيل آسمانى وانجيلى كه مسيح آنرا تعليم ميكرد ياشاكردان را براى تعليم آن مأمور ميداشت غيراين انجيلها ونامه ها ورساله ها وغير ذلك است . كه بالاتفاق جملهٔ آنها بعد ازمسيح عليه السلام نوشته شده است . ويقينا درآن انجيل كه عيسى رابود بيان احوالات حاضرهٔ خود مسيح يامعجزات اونبود مكر بعضى ازخطابات الهيه ووعدهايى كه درخصوص اوواعان آورندكان بآنجناب بود . واخبار ازكذشته وآينده وازقصص انبياى سلف وانذار از ترك دين وشريعت . ومواعظ ونصايح وآداب واحكام ظاهريه وباطنيه . واطوار شريعت وتهذيب نفس ونهى ازقبايح اعمال وبيان مشكلات آن قوم . والحاصل جملهٔ آنچيزى كه برحسب اقتضاى اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستى بشود در انجيل اصل بودى . واين سخن راهيچ منصف آكاهى انكار نتواند كرد *

خيال نكنى كه علماى اسلاميان ازاطوار امم وكتب منزله برانبيا ورسل آكاهى ندارند كه اكر بخواهند حرفا بحرف ازآغاز ايجاد عالم بشرى تاكنون اسامى كتب وپيغمبرانى را كه صاحبان كتابها بودند واطوار امتهاى ايشان وآنچه راكه بسران كتابها آورده اند براى تو بيان كنند *

والحاصل كليهٔ كتابها كه بصاحبان شريعت مؤسسه نازل كرديد وبيشتر اشعار برآنها درمبحث نسخ شريعت كرديم ﴿ شش كتاب است ﴾ كه اينها اصول كتب سماويه است وآنچه بديكر انبيا كه تابعان اولى الشرايع بودند نازل كرديد يكصد وچهارده وبيك روايت يكصد وسيزده كتاب است كه نوشته اند . تمامى آنها توابع صحف وكتبى است كه بر صاحبان شرايع مؤسسه نازل شده است كه ايشان ﴿ آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى ومحمد ﴾ عليا وعليهم السلامند وقرآن اصل واس واسطقس است براى صحف وكتب منزل بوده چنانكه بيانى ازاين مطلب را شنيدى *

بالجمله سخن دربيان معجزه هابود كه بايد كتب آسمانى معجزات صاحب كتاب رابشمارد . وهيچ عاقلى اين سخن را نميكويد كه پيغمبر حاضر معجزات بياورد وكتابى كه ازجانب خداى ياازجانب پدر با ومبرسد مشتمل باشد بربيان همان معجزات كه پى درپى ازاو ظاهر ميشود . باين معنى كه خدا ياپسر خدا بكويد كه اى پيغمبر من توفلان روز فلان مرده را باين تفصيل زنده كردى . ياپسر كويد من درفلان وقت ودرفلان مكان فلان نابينارا بينا نمودم . ازاينكونه سخنان مرا حيرت آيد ظاهر قالب وقيافت ووضع يال وكوپال ونطق ومقال اين طايفه رايعنى منكران دين مبين را كه مى بينى وميشنوى وقعى وعظمى درمرحله نخستين ازايشان مشاهده مينمايى . وچون تأمل كنى وتعقل ورزى همانا قالب انسانى را دارند وبس . بعينه حكايت آن نسناس است . كه زيركانش كلماتى چندياد دادند ومتاع تاجر بيچاره را بردند وآن حيوان را ترك نمودند . وهرچه تاجر كفت اين خدام

توکجا رفتند آنحیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که ، ببرند
وبه بینند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *

این بیچارکان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از کذشتکان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة کذاشته اند ، وبقول خواجه نصرالدین آنقدر کفته اند که کویا برخود شان نیز مشتبه شده است ، وهرمطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند ، وبا آن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند ، که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی کفته شده است ، که خدا برسه کونه است مثلا ، اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است ، کاهی خدا راجسم کنند کاهی کبوتر سازند کاهی بدار کشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکنند وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجار میسا زنند کاهی تواید اورادرآخور میکویند ، والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند که آخرشب است واول صبح *

اطف السراج فقد طلع الصبح

جان کلام این است که بیرون ماندکان از خانهٔ اسلام در آغاز دین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او تعالی است درغلط مانده اند ، چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود ، این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت ، تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود ، وازاین است که بزرکان دین مبین فرمودند *

اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله

کلمهٔ توحید

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیمنت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا ، جهانیانرا دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرکونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهادهمانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

قولوا لا اله الا الله تفلحوا

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی وپی بحقایق وارواح میبردی ، وبیانات اهل حق را درک مینمودی باجمالت کویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است * یکی * درترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده ویاغیر اینها * دویم * درخصوص حروف این کلمه است وبیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است * سیم * دربیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیکر تکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت آن چیست ووجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص ازچه راه است * چهارم * دربیان فرق مابین لا اله الا الله ولا اله الا هو * پنجم * دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است * ششم * دربیان ظاهر ظاهر آن است * هفتم * درتأویل آن است * هشتم * درباطن باطن وسر سرآن است * نهم * درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است * دهم * دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود ، ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیکر هست که نیز متفرع بربحثهای مذکوره است واین اوراق را کنجایش بیان وتفصیل آنهانیست *

فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون

بالجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب باینزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت نتواندیافت . وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی که کرده اندهست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا اینزمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنها که هیچکدام ازنوشجات ایشان دردست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین درباب ترجمه های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود . ودر خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اند بعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیان آنها وبااین انجیلها پیدابود ودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی ازاین اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است . عجب ازاین است که در معجزات عیسی باینگونه روایات دراین مدت طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغگوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبدانگونه اختلال ظاهری وباطنی انداختن را در طریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح ازهرگونه فساد کوتاهی نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذایی را باید قبول کرد . وازاینطرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید وبیانات خداشناسی . واوامر ونواهی او بی برهانی ازخارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه ودائمهٔ اواست . وجملهٔ آن معجزات باتصال سند ازثقات ومعتمدین بدابید دراین زمان نزدیك بی وقوع صدمات وانقلابات بدست مارسیده است باید انکار کرد ودلیل برانکار را چنان باید آورد که چون طائفهٔ نوظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند . ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانگونه تفصیل بیان نکرد . پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ونیفهمی آنچه را که باجمال برای تو میگویم یاآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی * آیات بینات ومعجزات باهرات که ازحضرت فخر انبیا خلاصهٔ موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات . درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر گردید وظاهر است وظاهر خواهد شد . درنزد اهل بصیرت وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است . واما نسل شریر وزنازادگان چنانکه مسیح گفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را درخصوص معجزات عیسی یهودان چگونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد ودر انکار خود برمعجزات پیغمبرما براطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات دراین مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم . در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی ازآیات ومعجزات بیان شد . ودر احادیث که بسی معتبر ازاحادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد ٭ واگر از معجزات دیگر انبیا چیزی باقی نماند مگر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است ٭

میفرمایند

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین ٭

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا ٭

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا ٭

معیار ششم

پروتستان صاحب کتاب سخنی دیگر در اثبات آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست ٭ وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه در هنکام وقوع سستی وضعف در لشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدآن سبب دل آنهارا قوی کرداند همچنانکه هر جنکجوی لشکر کشی ازاین کونه تدبیرها در هنکام قتال وجدال بکار میبرد ٭ این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سبك دین وکتاب والهامات الهیه ویاخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وکفتن این کونه سخنان واداشت ٭ اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده در قرآن است ٭ وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها را کفتیم مندرج است ٭ اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار در مخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی ٭ که از امور معظمه

ویا ازواقعاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یاتفصیلی که نیز یکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند ٭ همچنانکه در توریة وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است ٭ نه اینکه خدای تعالی جمله آینده ها ووقایع ازمنهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح دارد که دراینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندکان که بزرکترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی ٭ آیا نمی بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه قدرها اختلاف وتباین پدید شد ٭ ونبود مکر از تأویلاتی که در کلمات والهامات خدای کردند ٭ بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد ٭

ای پروتستان برای تو مثالی ازکلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه بویی ازعالم معانی بمشام تو برسد ٭

در آخر فصل انجیل یوحنا ٭ عیسی در حق یوحنا به پطرس کفت که اکر من بخواهم که اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه کار است ٭ او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد آنکاه این مطلب در میان برادران شایع کردید ٭

پیلی ٭ نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را در سنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۲۳) میکوید ٭ غلط دویم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است ٭ که آنها امیدوار بر نزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیکر قبل از اعتراض بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس کفت ٭ تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب کفته است واثبات سهو وغلط را بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است ٭

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است واقبال برسخنکویی بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب الباب را کفایت خواهد بود ٭

سخنی را که مکرر کفتیم بیاد دار که ادراك هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراك از جنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه کفت بجهة قوی داشتن دلها درهنکام جنك آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیرا که اکر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد و جدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت را باو دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را بد انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکر از توریة خودتان آکاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینکونه اخبار داله بر فتح ونصرت داده شد مکر در فصل (٢٦) سفر لاویان به بنی اسرائیل کفته نشد که بر دشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما از شمشیر شما برافتند. و پنج کس از شما صد کس از آنهارا غلبه کنند وصد کس از شما ده هزار کس از آنهارا مغلوب سازند. و نیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما برافتند. اکنون اکر کسی بکوید که موسی خود اینهارا ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنك مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب کویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم وغالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میکوید. از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیز از مراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنکونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. از عیسی که معجزات خواستند وکفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مکر علامت ذوالنون یونس ﴾ در آنجا کفت که شما قراین استدلال بر صافی هوا وخوبی آن یا بارندکی خواهید کرد یعنی اکر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید کفت که از روی خورده بینی وحدسیات است *

ومع ذلك قرآن عظیم الشان از مغیبات واز وقوعات آینده بنحوی خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول نتواند داشت *

یکی در هنکام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بمسجد الحرام داخل میشوید وسرهای خود را میتراشید یعنی اعمال حج را بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محرم شدید *

در آیت دیکر از فتح خیبر خبرداد حال آنکه نظر بظاهر اسباب فتح خیبر از ممتنعات بودی. واز غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان رسید وآیت ومعجزه که در آن غزوه برای مؤمنین ظاهر کردید که عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس از مأیوس شدن اصحاب از تسخیر آن قلعه های استوار آکاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند ﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾ ودر آن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه التحیة والسلام در آنجای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *

اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت را کدام سعادتمند حامل خواهد بود. که ناکاه آنحضرت از راه رسید ودر چشم مبارك ایشان رمدی بود. واز آب دهان مقدس نبوی شفا یافت وبیرق اسلام را بر دوش پاك نهاد. وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را که عظمت وبزرکی آن را میدانی از جای بر کند وبرهوا انداخت. که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد. وآنکاه مصراع

باب راآن باب مدینهٔ حکمت وعلم بقوت یداللهی کرفت ودرمیان خندق در هوا ایستاد ۰ ولشکر اسلام رابد انسوی کذار داد ۰ این است آن علامت آسمانی که برکرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم مافی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما ﴾ *

آیات برمؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم کردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم ۰ واینکه فرمودو کف ایدی الناس عنکم مقصود همسوکندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان وبنی اسدبودند *

در آیت دیکردر خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴿ واذیعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

درآیت کریمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم درادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند ۰ وپس ازآن در اندك زمانی برفرس غالب آیند ۰ چون فرس درآن زمان مجوسی بودند وروميان عیسوی بودند ومغلوب شدن اینها بمشرکان بمکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان کفتند که شما وعیسویان اهل کتاب هستید وما وفارسیان امیان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما ۰ نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بربرادران شما غالب آمدند ۰ وآنکاه که اسلامیان را اندوه

پیداشد آیت کریمه نازل کردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تاآنکه فرمود ﴿ ویومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا بانو کروکان بندیم ۰ که اکراین کار تاسه سال دیکر واقع شد ده نفر شترماده من بتودهم وکرنه تو بمن عطا کن ۰ صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینکونه کفتکوی کروکان با ابن ابی خلف داریم ۰ فرمودند معنی بضع سنین ازسه سال تانه سال است وبدینموجب آنجناب بریکصد نفر شترماده نه ساله باپسر ابی خلف رهان بست ۰ واوپس از برکشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال هفتم غلبه رومیان برفارسیان اتفاق افتاد ۰ وخلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شترانرا کرفت وبامر پیغمبری آنها راتصدق کرد *

واز اینکونه آیات که درآن زمان دلالت آنها براخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآکاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود ۰ وهمچنین از خبرهای کلیه ووقایع عظیمه درآن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است *

﴿ وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ *

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه ۰ وبرقرار واستوار کرد دینی راکه مرتضی است برای ایشان تاآخر ترجمهٔ آیات ۰ واکرکسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت براخبار از امور آینده دارد آکاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید ۰ وعلی الاجمال باید دانست که بجز ازاهل عناد ولجاج احدی ازخردمندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

﴿ قد تبین الرشد من الغی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده ، وگفت که بهشت محمدیان مجازی وجسمانی است ۰ بدان طریق که هر لذت وعیش وعشرت نفسانی وجسمانی که قلب انسان میل با آن کند در آنجا یافت میشود ۰ وواضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد ۰ واینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست ۰ ودر این مقام شرح وبسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه وبی خبری از موارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت ازمعانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *

وهمچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه ونارواست خویش استدلال برمطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود اومردود است *

اگرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند وبودند وخواهند بود گفته شد ۰ جواب تمامی اعتراضات اواست وباوصف آن محتاج بهیچ گونه جوابی خاصه برمنکر معاند نتوانیم شد ۰ ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد وبرای فهمیدن کلیهٔ مقصود مجملا بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود ۰ اگر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع شرح ومتن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میگویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز با واعطا گردید ۰ وموسی بهرون تعلیم کرد ویوشع والیعازار آموخت واز ایشان بانبیا رسید ، ویدا بید رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد که اکنون درنزد یهود معمول ومعظم است ۰ واین کتاب مسنا را دوشرح نوشتند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم ودیگری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح دریکجا مجموح ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ گویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب در این دشمنی علاوه بردلائلی که در این مطلب دارند این است که شمعون نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او گرفتار شد در طریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید یک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد ۰ وچون چگونگی بهشت وفرشتگان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر گناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم درجایی که آب نباشد وروزه داری ۰ وتبین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است ۰ وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح بآنها شد ۰ ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست ۰ پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ماموافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا باآنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید ۰ همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی را در روی زمین ودرهر قرنی از قرون درمیان طوایف وملل احداث کرد ۰ وهمان استنکار ظلمت مر نوررا موجب ساری بودن کدورتها وناوانیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستور ماند وراه خدا متروك وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند ۰ اگر این گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتساف بر چهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند ۰ وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود ۰ به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند ۰ یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان بالاخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند ۰ عیسویان ومعلمان دروغگوی وگمراه کنند گان بامید ریاسات وبزرگیها علم دعوت را برافراشتند ۰ ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند ۰ وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامها برپا کردند ۰ مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند ۰ وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غیر

کتابیه آنهمه هرج ومرج آنهارا دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند ۰ تاکار بجایی رسید که از دین وشریعت بجز از اسم چیز دیگر باقی نماند ۰ وآنگاه هنگام پیدا شدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون

پطرس وصی عیسی در رسالهٔ خود میگوید همچنانکه درمیان قوم پیغمبران دروغگوی بودند درمیان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حق عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت را به پنهانی ادخال کنند وبرخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی پیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان ساخته خودشان بجای امتعه گذارند *

مبنای کار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست ۰ ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیگر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است ۰ پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت ۰ وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیق ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درگاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم جملهٔ آنها را مردود وغیرمقبول باید دانست *

کلام ربانی

لزوم تناسب مدرك را بامدرك اساس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار در از علم را برروی خویش گشوده دار *

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفة الله علی العالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت ودیعت الهیه است ۰ بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند ۰ واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید وازاطوار دنیا وعقبی واز اوضاع بهشت ودوزخ آکاهی میدهد *

بیك کلمه جامعه سخن میکوید وشنوند کان بلغتهای کوناکون هرکسی بلسان خویش معانی آنرادرك نمایند واهل ادراك را دراین معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان ازانجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . وآنهارا پرنمود وبسخن کفتن آغاز کردند . وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را می شنید وحیران وعجبناك میکردید . ودراینباب سخنان می کفتند وبیکانکان استهزا میکردند ونسبت مستی رابایشان میدادند . جملهٔ اینها ظهوری بود ازآیات قرآنی که درآنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد *

﴿ هردم بلباس دکر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنندکان برآن را مشاهده نماید . وبدانید که اینان همان استهزا کنندکان بروح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیکر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیکر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل کفت که بسیاری ازپیشی کرفتکان واپس روند وبسی ازعقب ماندکان پیشی کیرند *

﴿ حضرعلی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا *

کول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وکل یدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتقرلهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن ازبیانات قرآنیه که درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بمیان آورد ولازم بود ازاطوار معانی کلام الهی شرحی دراین نامه آورده شود . لیکن حیف ازآن معانی است که بکوش مستمع بی انصاف برسد وموجب مزید حیرانی وجهالت اوکردد بل برتمسخر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنهایك لغت را درخصوص آیتی ازآن کلام حی وقیوم برای تو بیاوریم تاآنکه بدانی روح القدس ازمنطق حواریان چکونه بیانات کوناکون را آشکار کرد *

بیچاره مؤلف ازاسلامیان شنید که قرآن هفت یاهفتاد معنی باطنی دارد . وچنان دانست که اکریك معنی را بکیریم معانی دیکر غیر مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعاری براین مطلب کردیم واکنون نیز کیفیت ذووجوه بودن آنرا کفتیم . واضح است که جملهٔ معانی غیرمتناهیهٔ قرآن که کلیات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واکراینکونه نباشد کلام حی وقیوم نیست *

اکرچنانچه آیتی درحق یك قوم ویایك امری نازل کردد وبعدآن قوم بمیرد ویاآن امر بانجام رسد وآن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یاکذشتن آن امر بلامعنی وبلاحکم بماند . قرآن حی وقیوم نخواهد بود . ولکن قرآن حی است وشجرهٔ طیبهٔ الهیه است که اول آن برآخرآن جاری است *

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

درآیت کریمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز ازلفظ رانمی فهمند زیرا که کفتیم تناسب درمیان مدرك بامدرك لازم است ولی درنزد اهل حقیقت وروحانیان قواعدی درتفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد باتانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آکاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی را که بجای حرف دیکری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس . ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها در یك سوره است وبعض دیکر در سورهٔ دیکر . واطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ . وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیکر بدیکران . وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است . وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیکر وآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس . وآیاتی که مخصوصا درحق یك سرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیکر جانشینان پیغمبر دارد . وآیاتی که درحق ظالمان ومنکران واطوار آنها تاهنکام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله ومانند آنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چکونه خواهد فهمید . مکر آنکه کوش حیوانی رافروخته وکوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك . واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان کرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آن را دادند درعالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾
﴿ تابکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دوکفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان ومراجعت کردن باآن فرمود وفرمود *

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾
﴿ لن تضلوا بعدی ماان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سروهای بشارت داده شدهٔ ابراهیم است چنانکه پیشتر بیان آن راشنیدی . واکر دل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیانات نغز وباریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی باز میدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . وپس ازآن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت کناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نماییم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم . وجنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرارکاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین در خصوص آن کفت
که خدا جنت عدن را دروفلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا
کذاشت . ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی
درانهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی
مذکور داریم اکرچه بیکانه رانصیبی از ادراک آن معانی نباشد *

﴿ چهار نهر ﴾ درطبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل
ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی از چهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله
الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است
ودر زمین بهشت شعبها از آن منشعب کردیده وحوضها پرشده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغیر نیافته است
ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا واستیلا دارد از چهار
نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابیض ونور اصفر ونور
احمر ونور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا از آن چهار حکایت
آورند ومظهریت جستند . کلها وریاحین خاکیان راکه در کلستانها
وصحراها بینی از نهایات آثار آن کلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنکام تصفیهٔ هوا با آمدن باران ومیل آفتاب
از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر
شود از همان چهار رنک که از عرش با آفتاب رسید ودر شعاع آفتاب
غیرمرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارکانهٔ اطوار
خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهار ملک است .
جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملک رئیس است
وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس
میباشد بتفصیلی که ذیلا می نکاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سروران دین در حق آن
فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا
الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود
﴿ یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ﴾ *

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی کفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسک ﴾
هنکامیکه خدای فرمود یاعیسی تو کفتی که مرا ومادرم را دو خدای
قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی کفت اکر کفته باشم تو دانسته
باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی
که در نفس تست . وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله
ومانند آنها را بیان کرده ایم . واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این
ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این
مختصر مناسب نیست . ودر کتب علمای اسلام وبزرکان دین مبین
مبین است . ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ
مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین
عرش است واول کسی است که میوهٔ نورس را از باغ اولیا در جنان
صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بدآنها مثل داشت در جملهٔ
عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیرمتناهیه ظاهر
کردید . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات
الهیه است که در تمامی موجودات برحسب استعداد مراتب آنها
جلوه کر کردید *

﴿ وبمقاماتک وعلاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ که اسم اعظم الهی است درهر عالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار کوناکون ظاهر کردد انهار جاریه از کلمات چهار کانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت ۰ وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری کردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشنائیها واصل همهٔ الوان ورنکها است ۰چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است ۰مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسك حج را باداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همدیکر را شناختند۰ وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان بنا کرده شد ۰ واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ۰ مربع الارکان است ۰ وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است۰ کلمات چهارکانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آکاهی دهد * سبحان الله * والحمدلله * ولااله الاالله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیقی چهار است ﴿ توحید * ونبوت * وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لااله الاالله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال * توحید خدای سبحانه برچهار کونه است که ذیلا مینکارم *

﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لاتتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کمثله شیٔ وهوالسمیع البصیر *

﴿ توحید افعال ﴾ هوالذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیٔ سبحانه وتعالی عما یشرکون *

﴿ توحید عبادت ﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولایشرك بعبادة ربه احدا *

راهبی از راهبان نصارای نجران ازیمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له الفدا ﴾ آمد وبرای شرفیابی از حضرت ایشان استیذان کرد وبفردای آنروز رخصت قبول یافت ۰ پس بخدمت آنجناب رسید وازمسائل ومطالبی که داشت سؤال کرد وآخر چیزی که پرسید این بود ۰ که خبرده مرا ازچهار حرفی که در آسمان است واز تفسیر کنندهٔ آنها واز چهار حرفی که بر زمین نازل شده است ۰ فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل کردد وتفسیر کنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه برپیغمبران نازل نکردید ۰ واما چهار حرف دویمی را برای تو بیان کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لااله الاالله است باقیا ﴿ ودویمین آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسیمین ازآنها ﴾ خلفا واولاد پیغمبر است ﴿ وچهارمین آنها ﴾ ایمان آورندکان وتابعان ایشان است ۰ که ایشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله ازخدای سبحانه است ۰ پس راهب بهمان چهار کلمه ایمان آورد وشهادت داد ودرحق مؤمنان بطهارت وپاکی کواهی کرد وکفت ۰ وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة الله والحمدلله رب العالمین *

پس آنجناب ایمان اورا پذیرفت ویکدست لباس مرآن راهب راخلعت داد ۰ یعنی جبهٔ ازخز باقیمت وپیراهنی ازپارچهٔ قوهی ویك طیلسان ویك چکمه ویك کلاه سر که درحدیث بعبارت قلنسوه وارد است ۰ آنکاه نماز پیشین را بجای آوردند ومرراهب را فرمود ختنه نمای عرض کرد اختتنت فی سابعی ۰ وچون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما درانیجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم * وازاین فقره آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اکرچه بعلت تغییر دادن معلمان دروغکوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *

الحاصل بیان جملهٔ اطوار نهرهای چهارکانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد کنجید ٠ وجملهٔ این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی ازبرای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *

﴿ فیها مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾

پس بهشت خدارا منحصر بیك کونه بهشت نباید کرد ٠ که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتکانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها ٠ فؤاد است ٠ وعقل ٠ ونفس ٠ وروح ٠ وطبیعت ٠ وماده ٠ ومثال ٠ وجسم *

چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت کونه شد اعاذنا الله منها *

واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واکرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره و باطنهٔ ماها بالاتر است ٠ بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درك نکنند ٠ که میان مدرك ومدرك از وجود مناسبتی ناچاراست ٠ وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود ٠ وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آکاهی توانی یافت ٠ ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هرمقامی ازنسخ آنجاست ٠

بالجمله معنی آیات راهرکسی بقدر ادراك خویش ودرخور استعداد حواس خود تواند فهمید ٠ و بالغتهای مختلفه وزبانهای کوناکون سر ملك وملکوت وجبروت را واطوار احکام ناسوت را ازیك کلام بیان میفرماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة ﴾
﴿ للمؤمنین ولایزید الظالمین الاخسارا ﴾

برادر من تو که ازعالم اجسامی وهنوز تکمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجزاینکه ازعالم ادراك تو سخن کوید راهی نیست ٠ واکرغیراین باشد خلاف حکمت خواهد بود ٠ همانا مانند تکلمات پدراست بلاتشبیه که باطفل خویش کند واو رابزبان او وباندازهٔ ادراك او تلطیف وتربیت نماید وازعالم او با او رفتار وکفتار آورد ٠ چون بخواهد او را رفتار آموز دست او را کرفته بلهجه وحالت او مر اورا ﴿ تی تی پاپی ﴾ کوید وچون قدری بزرك شد وخواست که اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید وار یها ازعالم او سخن کوید ولباسهای رنکین بوی وعده کند و بوی پوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اورا تماما اجرامیکند *

طفل شیرخوارهٔ که هنوز دندان نیاورد وقوای اوقوت نکرفت غذاهای لطیفه رانتواند خورد ٠ مادرا وغذاهارا ترجمه کند یعنی شیرنموده موافق طبع وقوای اوسازد وبوی دهد *

﴿ کلم الناس علی قدرعقولهم * ومآارسلنامن رسول الابلسان قومه ﴾

پیغمبران واولیا بمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات بااطفال باشد ٠ این است که اقوام وامم درفهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند ٠ واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی از آنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرکونه فساد وتباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند ۰ وآنهارا ضایع وکمراه نمودند وبدین خانهٔ رنکین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

همه اندر زمن بتواین است * که توطفلی وخانه رنکین است

پس مر خردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد ۰ واکر بخواهیم از سخنان ناشایست ونسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتها در کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ اکرچه برخی ازآن پیشتر مذکور شد ۰ ولی زاید نیست که فقرات دیکررا که اکنون در نظرداریم بنحو اجمال دراینجا بیاوریم ۰ تامعلوم کردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند ۰ ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند ۰ یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را بآن قالب ریخته وآورده اند ۰ پس درمعیار دیکر مجملی از آنهارا بنکاریم *

معیار هشتم

درمعیار سیم ازمیزان سیم حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام رابادختران خود درحالت مستی شنیدید واولاد آوردن آنها ازپدر خودشان را ازتوریة شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن درهمین انجیل وتوریة مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی در رسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرد ۰ که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناك فاجران بیزاری جست آن مرد صالح که درمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود جفا کشید ۰

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است برزن اوریا نام وآوردن اورا بخانه اش وزنا کردن بااو ۰ وسهل است شوهراورا بمعرکهٔ جنك بیك بهانه فرستادن وبسر عسکردرجزو نوشتن که این مرد رابکشتن بده ۰ وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا درمعیار مذکور مذکورشد ۰ نیز درآنجا ازتوریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام راومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکرنمودیم *

درفصل نهم سفرتکوین توریة است نوح شراب خورد ومست شد ودر چادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، ببرادرانش کفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند ۰ نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آکاهی جست آنکاه کنعان پسرحام رالعنت کردو کفت اوبندهٔ بندکان برادرانش باد ۰ وسام رادعا کردو کفت کنعان مراورا بنده بادو مانند این سخن رادرحق یافث کفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند * عجب است که کناه راحام کرد وکنعان پسراوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین براینکونه پیغمبر نمیدانم این توریه نویس چرایك نکته دیکررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی ۰ واین همان نوح است که درانجیل خودشان ازقول پطرس اورا واعظ راستکاری نامیده است عجب راستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

درفصل دوازدهم سفرمذکوراست که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شدبزن خودساره کفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اکرمصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند توبکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبربردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد ۰ وباابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه و خانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازاو دست برداشته بابراهیم تسلیم کرد *

به بینید چه میکویند والهامات الهیه را چکونه میدانند . آیا مانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدروغکویی امر کرد واو نیز دروغ کفت . ومانند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور « درفصل بیستم است » که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور وقادس سکنا کرد ودر جرار مهمان شد . ودرحق ساره کفت که این خواهر من است . ملك جرارا فرستاد وساره را ازاو کرفت . وشبانکاه خدای درخواب برملك آمد وکفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است . تا آنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . وبساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که « ولیم اسمت » نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودر سنهٔ (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند . وچه مزخرفات درآن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . وحال ابراهیم تاهفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او باآنها کذشت . ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند . ودور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

براو ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندکی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود کفت که دیکر همچنان کناهی را نخواهم کرد لکن بار دیکر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر کناهکار نباشد . زیرا که او خوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که کناهی دیکر بکردن ابراهیم بکذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست . که میکوید « خواهر خود را خواه از پدرت باشد وخواه از مادرت در خانهٔ تو متولد باشد یا در خارج بزنی قبول نکن » ونیز میکوید هر کس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یا خواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را ببیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرك وهردو یعنی مرد وزن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس کناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی کفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی دانم چرا ازاین کناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند . وآیین بی دینی را اساس محکمی بکذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیها را

در آنها مندرج داشته ونام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت
در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتکان بنیان را
ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنارا
می کنند *

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران
خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده
شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او بر عمائیان شنیدی *
اکنون در نسب بعضی ازانبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه
چکونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میکوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن
ابراهیم است . وجدداودرا عوید میشمارد ومادر عوید را عوث
موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنکونه نسل زنایی که پیغمبری
بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل
نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را
نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك
اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة
منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة
داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی
توریة مثنی ودر فصل (٢٣) که هر کس عمانی وموابی باشد داخل
بجماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب
نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . وچون
واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل
انتساب مادری معتبراست . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال
بداود واسحق وابراهیم نداشته باشد اورا مسیح بن داود
ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم کفت . واز کتب آسمانی
برحقیت اواستدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

در اینمقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . ودر
﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد . وصاحب میزان
الحق در صفحهٔ (١٧٩) و (١٨٠) شرح وبسط دراین
مطلب داده ومیکوید . خدا بابراهیم کفت که عهد خودرا بااسحق
وذریت اوثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود
از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس
انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای
او آورد واینکونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موابیان وعمانیان
داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه
کفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود
وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله
وحید است *

سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول
آنها را در جماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند .
بلکه پدرجماعت الله شد . بلکه پدرخدای شدند . بلکه خدای خود
داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .

﴿ درفصل (٢٦) سفرتکوین ﴾ مانند همان نسبتی راکه درحق
ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را کفت باسحق
علیه السلام داد . ووليم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره کوید .
ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود
کفت . پس ازآن کوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای
محتاج وعظ ونصیحت بوده اند . ودر آنجاها سخنان شایسته بعالم
خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید *

﴿ درفصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق درحال پیری ونابینایی
عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیرشده ام ونمیدانم کی خواهم
مرد . بصحرا برو وشکاربکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای
که پیش از مرك بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

اینمطلب را شنید واو را فرستاد وازکله دو بزغاله آورد وآنهار اطعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند ٠ وچون کردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبود از پوست بزغاله‌ها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد ٠ ودعای خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند ٠ والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او کرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان ٠ وفراوانی کندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید ٠ وازجملهٔ دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی ٠ وپسران مادرت برای تو رکوع کنند ٠ لعنت کنندکان برتو ملعون شوند ومبارک کنندکان تومبارك باشند ٠ تا آنکه عیسو ازشکار باز آمد ودر آنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد ٠ وآنکاه بسیار متحیرشد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن کرفت ٠ عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مکر برای من از آن دعا چیزی نکاه نداشتی ٠ تا آخر حکایت آنها که دراینجا بطور خلاصه آوردیم واکر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچك لابان پس از مخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد ٠ بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجههٔ برادری بامن لازم نکرفته است که مجانا برمن خدمت کنی ٠ آنکاه یعقوب بجههٔ محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسر آورد ٠ وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبا بود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرك را که نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان او بود بوی داد ٠ ویعقوب بااو خوابید وچون بامداد شد ودید بجایش کرده اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی ٠

چرا فریبم دادی مکر من بجههٔ راحیل خدمت نکردم ٠ لابان کفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند ٠ تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز کرفت وهردو خواهر را جمع کرد ٠ وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خدا وبرضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدتر زکناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه وازالهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سر بر آفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اکرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات ازکلام را یکان یکان بیاوریم ٠ باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد از بیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی از آنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز را صرف بیانات آنها کنیم ٠ با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده‌اند باینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام ازالهام ووحی بکذاری ٠ وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی *

ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد ٠ وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ کفت واطاعت نکرد ٠ که سخن او بظاهر بسی برتری برسخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چنداز کتب مقدسهٔ اینان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارکانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خداونداست ۰ یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است ۰ پس بکوش انسانی ازخلاصه‌های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی ازبسیار را بشنوید *

❊ درفصل سی ویکم سفر تکوین است ❊

❊ راحیل ❊ درهنکامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم کوسفندان خویش رفت بتهای پدرخود را دزدید ❊ ویعقوب ❊ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ❊ لابان ❊ فرار کرد وروزسیم لابان فرار کردن اورادانست وبرادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت ۰ وبوی رسید وکفت چه کار بود که توکردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی دراین کاراحمق کردی ۰ ونکذاشتی من دختران وپسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن کفت مبادا سخن خوب ویابد به یعقوب بکویی ۰ چراخدایان مرا دردیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها کشت خداهارا پیدا نکرد ۰ بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ❊ فصل سی وپنجم ❊ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام رابرای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغکوی بودی ۰ وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت ۰ یا آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ کفت *

❊ درفصل سی ودویم ازسفرخروج توریة است ❊ هرون امر کرد بحاضر کردن زینت قوم وآنهاجملهٔ زینتهارا آوردند وکوساله برای آنهاساخت ۰ بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند ۰ باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن اودرجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خودشان مصرحست *

❊ درزبور (۱۰۵) است ❊ فرستاد بندهٔ خود موسی وبرکزیدهٔ خود هرون را ❊ ودرزبور بعد از آن است ❊ وهرون قدیس رب ۰ ومخاطبات الهیه درآیات سفراعداد باهرون درنزد آکاهان ازآنها واضح است *

❊ درفصل ثانی ازسفرخروج است ❊ غضب موسی برخدای شدید شد ❊ تاآنکه کوید ❊ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان خدا بروی بشدت غضبناك کردید *

❊ شمسون ❊ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای چند ازتوریة ازنبوت اوخبر داده اند که ازجملهٔ آنها

❊ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است ❊

❊ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را ازدست فلسطیان نجات خواهد داد ❊ همچنان پیغمبری بروایت توریة که درفصل شانزدهم همان سفر مذکوراست بغزه رفت ۰ ودرآنجا بایك زن زناکار جمع شد ۰ ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا نام شمسون بوی عاشق شد ۰ ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین بدلیلا کفتند ازاو بپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واورا می بندند بطوریکه نتواند بکشاید ۰ واورا وعدهٔ پول بی اندازه دادند ۰ شمسون چند باربدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا بدانکونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها وبندها را پاره میکرد ۰ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار دروغ بمن کفتی وآن زن چند روز اورا آرام نداد ۰ تاآنکه اورا ازآن سر آکاهی بخشید که اکرسر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود ۰ آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبرفرستاد وآنهارا آگاه ساخت ۰ پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراو را تراشید ۰ بزرگان فلسطین که نقره ها برای آن فاجره آورده بودند ۰ بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست ۰ وچشمان اورا دوآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند ۰ وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرك قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند ۰ ودرهنگامهٔ شادی * شمسون پیغمبر * را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد ۰ تاآنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد ۰ وآن خانه پرازنن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند ۰ وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یك بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم ۰ پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت * یاعلی غرقش کن منهم بجهنم * که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاك شدند ۰ وشمارهٔ هلاك شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودرمدت عمرخود کشته بود ۰ واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال دراسرائیل پیغمبری کرد *

گابیان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکرسخنانی که درسفرتکوین آوردند ۰ وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوك ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبراورا تکدیر وتقبیح نمود ۰ که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیبناك کردی ۰ درنظرگاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی ۰ اوریای حیتانی را کشتی وزن اورا گرفتی وزن خویش نمودی اورا بشمشیر عمانیان کشتی * تا آنکه گفت * بلایی بسر تو بیاورم ودرپیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تودهم که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد ۰ تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد ۰ داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه تو گذشت وهلاك نشوی ۰ لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت گشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهرگردید که او زنان ازدختران بت پرستان وزنازادگان ازموابیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیتانیان ۰ وآنانی که خدای بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود ۰ برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد ۰ واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند ۰ وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان گمراه کردند ۰ ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان گردید ۰ وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت ۰ وهمچنین برای زنان دیگرخویش مانند آن کار راکرد ۰ وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ ننمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا یکی ازبندگان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *

* درسفر صموئیل ثانی است * حمنون پسر بزرك داود باثامان خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد ۰ واو بیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید و براو سخت ناگوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (۲۲) است
برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت وپس ازآن باپدرش جنگ کرد واز بنی اسرائیل بیست هزار کس راکشت واین جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ اینان همینقدرها برای توکافی است . ویاآنکه این نامهٔ پاك را بزیادتر ازاین آلایش بیالاییم . اگر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واگر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هرگاه مرد خداشناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند . وبیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

دراثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرگز شایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی . واگر خود همان انجیل را بخوانی البته آگاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد . خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که در قواعد وعقاید اهل توحید هرگز رواتواند بود ❊ پولوس ❊ نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند وبقدر ثلث انجیل تقریباً رساله های او است واوخود صاحب رأی بود . که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ❊ باب هفتم ❊ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلاق را بگمان بیان نمود وگفت که ظن من این است . وهمین ❊ پولوس ❊ است که در خصوص ختنه سخن رامشتبه گفت وامت را بغلط انداخت . تاآنکه عهد خدای راباطل شد وبدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که باابراهیم واولاد وذریت او داشت استوار گردید . واین پولوس است مقدس عیسویان وبندهٔ مسیح موهومی ایشان . که درحق وصی نخستین واعلم وافضل درمیان جملهٔ عیسویان تعرضات آورد . ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ❊ باب دویم ❊ بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ❊ شمعون الصفا ❊ برتکدیروتوبیخ روبروی بروی چیره شدم ومقاومت بااو کردم . که پیش ازآمدن بعضی کسان ازجانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند ازختنه شدگان ترسیده اززندیقان دوری جست . ودیگر یهودان نیز بااو مدارا میکردند . همچنانکه ❊ برناباس ❊ نیز ازمدارای آنها گول خورد . ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنهارا دیدم در حضور همه به پطرس شمعون گفتم که اگر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده وبآداب یهودان راه نمیروی دیگر چرا زندیقان را مجبور برفتار یهودان میکنی . ما بالطبع یهودیان هستیم ازگناهکاران زندیقان نیستیم *

❊ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود گوید ❊ مسیح بوی گفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود . باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه در میزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند . بل افضل از موسی ودیگر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند ۰ وروح القدس وخدا وپسر خدا باایشان یکی شده بود ۰ چنانکه مکررا عیسی کفت همچنانکه خدا بامن یکی شد شما نیز بامن یکی شدید وبقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیکر کسالت آمد وافسردکی غالب شد ۰ ازخدای تعالی درخواست میکنیم که مارا ۰ بنکارش وروایت این سخنان نالایق بمقربان درکاه احدیت وتقدس او نکیرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾

﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری ازمطالب میزان الحق پروتستانی درضمن مطالب وبیاناتی که دراین نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود وبطلان آن سخنان باطل آشکار کردد ۰ نخواستم که بعضی ازسخنان او را که درنهایات کتابش آورد بعینها دراین اوراق بیاورم ۰ وهیچ سخنی درکتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن دراین مختصر نامه بتصریح یاتلویح یاباشارت یافت نشود ۰ که این نامه را ازآثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

ازسخنان متفرقه وپریشان کویی میزان الحق که ازروی بی انصافی وعناد درنهایت آن کتاب کفت ۰ واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد ۰ وسخنانی را که شایستهٔ براهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند باادب نیست آورد بهتراین است که باغماض بکذریم ومقابله بمثل نکنیم ۰ بعلت اینکه شمشیراهل علم برهان ایشانست ۰ واینك شمشیرما که کردنهای آن سخنان مزوررا ازپیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند ۰ اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فروبرد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که ازهمهٔ نقایص پاك بودند ۰ ای ساحران که سخنان مزوررا درنظر جاهلان جلوه دادید درآغاز نامه ۰ برای پذیرفتن خاصه وعامه ۰ برادرانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا جویید ۰ واز تعصب وعناد تبرا کنید وبرخدای سجده آورید *

ای مؤلف توهنوزدر کرداب اختلافات مذاهب عیسویه درشرف هلاکتی ترابا اختلاف اسلامیان چه کار ۰ ترا با اخبارواحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل درکلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند ۰ مکراز کوسفندانی که بغلط درمیان کلهٔ اسلامی که درتحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودرانجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف توهنوز دراستخلاص جان خویش ازورطهٔ تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت پی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی ۰ ترابا قرآن واختلاف قرائتهای آن ۰ یاسخن ضعیفی که طایفه از اسلام درکم کردن آن کفتند چه کار ۰ بجان تو که قرآن راکسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

توهنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را درحق مسیح ودرحق خدای مسیح ندانستی ۰ ترابا امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار ۰ اکرعقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی کفت ۰ ازروی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که ازنقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول وموجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ﴾ درهنکام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط • ومالك ممالك ملك وملکوت • وعالم بر تمامی اشیاء وکل ذرات بود • چکونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد • وچکونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند • چکونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج ازشعله غائب کردند • از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاك او را کرد • ودر پیراهن خون آلوداو که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا ﴾ جهان ایجاد از بعض جود اواست • شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس اواست • علم لوح وقلم جزوی از علوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که نخوانده میدانست • ونانوشته می خواند • وخدای بآن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح درهنکام بشارت ازمقدم او کفت • سلطان این جهان می آید ومرا نیست چیزی از آنچه اودارد • وباینکه من کلمة الله ام وروح الله ام • ورسول از اولوالعزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی در این جهانم • درهنکام موازنهٔ کمالات من با آنجناب مالك بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید متجلی کند واورا بجمال وکمال نماید • واضح است که صورت در آینه را چشم وابرو ودست وپای وجملهٔ اعضا مانند زید تواند بود • لکن اکر آن صورت موحد باشد چون ازاو پرسند که آیا تو چشم را مالك هستی کویدنی • واکر پرسند که دست داری کوید حاشا • کویند چیزی از زید متجلی در تو هست کوید لا *

﴿ باوجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرکاه آن صورت مشرك شود وبکوید آری من نیز کسی هستم وآنچه اودارد مرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنکاه ازاو پرسند *

﴿ بانك طاووسان کنی کوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾

بزبان دیکر کویم • که مالك نبودن زید آینهٔ را درمقام نسبت بذات متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *

قائم بودن هرچیزی باچیز دیکر بیرون از چهار کونه قیام نیست • قیام صدوری است • وقیام ظهوری • وقیام تحققی که رکنی نیز کویند • وقیام عروضی • وسخن دراین قیامات بسیار است ولی باجمال دراینجا بذکر آن پردازیم *

﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثر ومؤثر است یعنی قائم بودن اثررا بامؤثر صدوری کویند مانند قیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیر وصورت درآینه باشخص مقابل • ولی چنانکه پیشتر کفته شد اثررا بذات مؤثر نه در صدور ونه درقیام ونه دربقا وثبات بوجهی راهی نیست • پس مؤثر که کوییم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است • اکر دراینحال صورت در آینه دعوی تمامیت واستقلال راکند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فورا معدوم کردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾

﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت در آینه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾

﴿ ولست تظهر لولای لم اکن لولاك ﴾

﴿ قیام تحققی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه سکنجبین پیدا نشود ومحقق نکردد مکر بسرکه وانکبین *

﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است بامحل آنها • درست بفهم چه میکوییم واین سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان • این سخنان بکوش

هر کسی نرسد • قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیکر کفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است • اکرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیکر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت کفته شد • که بنابر آن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیکر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد • وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنها معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است • مع ذلك كله آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل آورد نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد • وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

از آنجمله درمکان تولد عیسی است که میکوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولدیافت • وقرآن کفت درزیر درخت خرمابعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل در اینباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت
یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا

درد هنکام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وکفت کاش میمردم پیش از این و بکلی از فراموش شد کان میشدم • یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیر آن درخت این سخن را کفت • بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهای قوم را وآرزوی مرك را کرد • از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی در آنجا کردی • اکرچه درواقع مکان ولادت باسعادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد • وعبارت مذکوره در فصل دویم لوقا چنان است *

درهنکامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شده بود و پسر پیشتر زاییده شدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود • پس توانیم کفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل را غلط معنی کرد وقرآن را نفهمید • ودر میان دو غلط اختلاف موهومی درمیان قرآن وانجیل ثابت نمود که اکر آن اختلاف واضحا ثابت کردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز از آن حاصل نخواهد شد • وهمهٔ اینکونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام وغیراسلام است *

زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجتمعا ومتفرقا در بیان احقاق حق وازهاق باطل آورده شد • در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم • وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

من همه راست نوشتم تو اکر راست نخوانی
جرم لجلاج نباشد که تو شطرنج ندانی

معیار دهم

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار میزان الموازین است • ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسین روحانی تواند بود • اینك آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آکاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه که بقدر مقدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجدید سال خویش کنند • وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته • وبدین پنجاههٔ حقیق تمسك جسته • از پنجاههٔ بدعتی فراغت کیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روز و ماه و سال ما را بغفلت و بدبختی نسازد *

یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال

برادر روحانی من از کلمات صحیحهٔ توریة وانجیل . وازبیانات عقلیه . ودلائل فطرتی . وبراهین حکمتی . حال نخستین انسانی را دانستی وفهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرك الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود . وچگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت . وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجاد بود . وچون صانع حکیم کامل توانا برای اکمال صنع خویش . واتمام قدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناساند شناسایی آفریدکان رانیز در وی پدید کند . وآنچه راکه دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا ازمقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کرد تابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالا روی باین جهان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . ودر هر کدام از آن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنا نمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بود همه راباد کرفتی . تا آنکه منتهی بعنا صرکشتی طبایع چارکانه درتوکار کرد واجزای تو بعضی دز بعض دیکر مضمحل ودرهم شد واین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تو در سفر خویش کردید * ازاین مقام ترا ندای بازکشت رسید . صعود کردی . ودرنبات استجنان یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازهاضمه کذشته از ثفل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه ازصلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی و نطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . ورباح چهار کانه بدستیاری چهار ملك یعنی دبور وجنوب وصبا وشمال بتصرف جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل برتووزیدن کرفت قوای اربعه از جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه که مطابق با هوا وآتش وآب وخاك ازجهة طبیعت است برای تو حاصل ومقدر شد تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه کانه رسیدی . وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی . ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی . وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

عهدها کرده‌ایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفا نکنیم

بزرگان دین چنان میفرمایند

آنچه راکه درعالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد کرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی . واین فراموشی یا بجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد . وآنها همه از عالم اجسام و کدورات برتو پیوست . یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویا از راه عدم التفات تو برمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مرآنها را بود . تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارکی وهنکام فطام وایام صباوت تو اتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بوبی بری وبدآنجا اتصال جویی . ودرآن مقام خدای تعالی انبیا ورسل وجانشینان ایشان را محض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد . که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند . که نظر را ازبیکانه بازکیر . والتفات باین خانهٔ رنکین مکن . وباز کرد بسوی خدا همچنانکه ازآنجا آمدی *

فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت

منكم احد وامضوا حيث تؤمرون

هرکاه درا ینحال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند کشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید • اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوید وتابع ومتأسی برمن شوید • تا آنکه خدای شمارا دوست ومحبوب دارد • وکناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد • وبرحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی کناهان من که شماها واعراض شماهاست بحسنات مبدل شوند • واولاد صالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی از بیان رادر این نامه شنیدی • وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد • وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحقی را باطلی است برآن مماثل • وهر آنچیزی که در خزائن علویة هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • ودر مقابل ملائکهٔ مؤکلین بر هدایات وعلوم حقه • شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست • ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه • رؤسای شرور وابالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنند کان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا کرفته اند • زیرا که اکنون دراین عالم ناسوت تایوم موعود وهنکام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطور اکمل در جملهٔ جهان • سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد • لهذا در امر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش • واهل تلبیس رابشناس • وتدبر وتعمق در کار دین وامر بازکشت بسوی رب العالمین بکن • وبرخدای اعتماد بیار این تن خاکی را زبونی ده • دل خویش را که جایکاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾

﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که درامر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید • واین راه باریك را دراین شب ظلمانی تاریك بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد • واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود • وتابطواف خانهٔ مربع الأرکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است • بتوسط قرای ظاهره که سیر تودر آنها مقرر است فائز نکردی • خدارا زیارت نتوانی کرد • وبخطاب ﴿ سیروا فیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد • وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کند • وابالسه وشیاطین تراکمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولا تبخسوا الناس ﴾

﴿ اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ﴾

دراینجا سخن راپایان آوردیم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین • ومنکری آیات الله فی کل حین • والله حسبنا ونعم الوکیل • ونسئل الله حسن الخاتمة • وشفاعة محمد شفیع المذنبین • والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾ التبریزی بمحروسة قسطنطینیه • فی الیوم الثامن والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهور سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)

